

کتاب مستطاب بیان فارسی

62

72

BP

320

M35

v. 62

این مجسمه به اجازة محفل مقدس روحانی ملی ایران
شاید آلاء ارکانه بتعداد معدود بنظرسور حفظ تکنیسر
شده است و ملی از انتشارات مصوبه امیری نیپاشا
شهرالسنه ۱۳۳۳ بهد یسح

مكتبة ابن أبي عمير

٧٢

هذا كتاب من كتب
الشيخ الفاضل
الشيخ الفاضل
الشيخ الفاضل

ان البيان ميران من عند الله

الى يوم

من نظم
ولله

من اتقته نور

ومن تحرف عنه نار

بنا لکھنؤ میں انیسویں لیجان

۶۱

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

بسم الله الامتع الاقدس

تبسبح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایستی که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت ذات
خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بجلو از لیت خود متعالی از ادراک کلیشی بوده و هست
خلق فرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الّا بجز کلیشی از عرفان او و تجلی فرموده بشیئی انفس او
از لم یزل متعالی بوده از اقران بشیئی و خلق فرموده کل شیئی را بشانی که کل بکینونیت قدرت
اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نیکوئی و نه شبی و نه قرینی و نه
مثالی بل منفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متغیر نبوده و هست بسلطان ربوبیت خود
نشیسته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی حق شناختن زیرا
که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شئیت خلق فرموده است او را بملیک شئیت خود و تجلی فرمود
باو نفس او در عالم مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در که کلیشی تا آنکه تعیین کنند باینکه او است
ادل و آخر او است ظاهر و باطن او است خالق و رازق او است قادر و عالم او است
سامع و ناظر او است فاعل و قائم او است محیی و ممیت او است مقدر و متعین او است متعالی

و مرتفع و اوست که دلالت کرده و میکند الابر علی تسبیح او و سو تقدیس او و امتناع توحید او
 ارتفاع کتیر او و نبوده از برای او اولی الا با ولایت خود نیست از برای او آخری الا با خیریت
 خود و کثرتی بما قدر فیه او بقدر تقدیری بشیئیه و حقیق باقیه و با و بد و فرموده خداوند خلق کلشی را بدو
 عود میفرماید خلق کلشی را و اوست که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که
 ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده که او را سازج او از هر بجائی و عظمائی و منزه بوده جوهر خرد
 او از هر امتناعی و ارتفاعی و اوست اول و لا یعرف به و اوست آخر و لا یوصف به و اوست
 ظاهر و لا ینت به و اوست باطن و لا یدرک به و اوست اول من یومن بمن یظن فی نفسه أنه و
 اوست اول من آمن بمن ظهر و اوست شیئی واحد که خلق کلشی بخلق او میشود و رزق کلشی بر او
 اوداده میشود و موت کلشی بموت او ظاهر میشود و حیات کلشی بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشی
 بمبعث او ظاهر میشود لم یمن الوجود بمثلک لامن قبل و لامن بعد ذلک اسم الهویه و طلعه البرویه
 المستقره فی ظل و جهة الالهیه السدّه علی سلطان الوحدانیه و لو غلت ان ید و من کلشی حبه ما
 ذکر ت ذکر تار اذ انما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و لا کلک لما ید و من
 حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یحیدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله بنوره من یرید الله
 مبدء و مبدء و اوست که خداوند واحد از برای او ظهور نفس او بحد نفس که خلق شده اند
 قبل کلشی از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلشی مستقر فرموده تا آنکه کلک
 ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است و احد اذل و حتی لم یزل و حکم فرموده احدی از
 ملکات را الابر فان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذلک ماسویه خلق عنده قد خلقی بامر
 الاله المخلق و الامر من قبل من بعد ذلک رب العالمین و بعد مضمی نباشد بر ناظر این کلمات
 که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کلشی

را به عاقلان کلشی چنانچه خلق زیراکه پیرشینی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که
 اداست مایطع الیه کلشی و مایتنی الیه کلشی و بعد که ظاهر شد نظیر آیات قدرت خود شده
 نیست که کلشی بکمال مایکن ان یوصل بقاء الله رسیدند و مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل
 مشیت اولیه را خلق فرمود با کلشی را و چونکه آآن خلق کلشی در خلق بیع ذکر شد دلیل است
 که خلق اولم یزل و لا یزال بوده اذ لم یکن شان کان الله العا و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم
 یزل کان فی علو قدسه و ما و ونه فی دنوحه و اول خلق کلشی در این آن که آن یوم جمعه است
 بمایذکره الله شده و حضرت رب الفرة این خلق بیع را بار خود خلق و مستقر در ظل او فرموده
 ای ان یعبده زیرا که شبه نیست که الله یبدو ذلك المخلوق ثم یعبده و آن الله کان علی کلشی قیما
 و منظم فرموده خلق کلشی را بعد و کلشی با و امر که نازل فرموده از مساحت قدس خود و مشرق
 ساخته از شمس جو خود تا آنکه کلشی بزرگ کلشی در کلشی منکلی در کمال گشته از برای ظهور قیامت
 دیگری تا آنکه جزا و دهر پیرشینی را جزای کلشی ان کان من نخی بعد له و ان کان من اثبات بفضله
 اذ علم او کلشی قبل کلشی مثل علم او است بکلشی بعد کلشی و قدرت او قبل خلق کلشی بر کلشی
 بشکل قدرت او است بعد خلق کلشی بر کلشی لم یزل الله کان عالما بکلشی و قادر علی کلشی
 له الاسماء کسبی من قبل من بعد بیچ له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا آله الا هو
 العزیز المحبوب و بعین التبین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلشی و در ظل میرابی
 تا کلا سموات و ارض و ما بینهما باذن الله سجود و کبر و مقه و سجده و عاظمه و منظم و کل
 در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع با و خوانند شد و هرگاه بعد کلشی
 از نفوس مقه راجع با و شوند ثمره کلشی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یشرب یوم القیمه من یدری الله
 و یفصل الله عن باب من ابواب کلشی اذ الله ذات نفس قدر حج الیها کل من قد دان بالبیان

بما قد عُلِّقَ في ذلك الباب فليست عن في ذلك ثم وليست عن ثم وليست عن ثم وليست عن
 زیرا که خداوند اسرع کل حاسن است چه بسا که حاضر شود نزد او کل ابواب گشتی و حکم فرماید
 بوجو خلق بیان و سوائی که در بیان مرتفع شده کل را طوی فرماید و قبضه خود بشمارد آنکه در قرآن
 بالا اعد ابواب مکتبه و در نزد مومنین با و مکتب شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرمود و بنود نزد
 او الایک نفس واحد که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود و نزد او کذلک فضل الله ما يشاء و
 يحکم و یرید لایسل عما یفضل و کل عن گشتی یسلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدو خلق
 گشتی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باط بود که سوائی که در قرآن مرتفع
 شده بود کل طوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یجد علی ذلک الا الله و من عنده مع انکرا
 فرموده بود در قرآن امری اتم از امر قیامت و عرض بر او خداوند موصی است عدد کل نفوسی که
 متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع از کل این نفوس یک نفس پین یدی اسد بوده که
 عود گشتی شده و خلق گشتی در نشاء اخری با مر الله متعالی گشته فخر ابقن الفکم ان یا اولی البیان
 ان لا یخفین عن الله ربکم و انتم باللیل و النهار تجون ان تقعدون و در باب اول از عدد گشتی امری
 که خداوند عز و جل فرض نموده کلمه لا اله الا الله صحاحاً اذ کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و مقرر خلق
 با آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعل الله
 ذات حروف السبع و من یقرن انما نقطه القرآن فی اضریها و نقطه البیان فی اولیها و انما هی
 مشیه الاوایة التي انما حی قائمه بنفسها و گشتی بخلق با مر و قائم بها فاذا قد شهدت کبریه علی
 توحید ربّه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و ای نار ابعده من لم یؤمن بها و من یؤمن بها
 یدخل فی الاثبات و ای جنة اعلی من یؤمن بها تلک کلمة قد سمعت و عظمت و کبرت و قدست
 و محبت ربها بالغد و الاصال و نظر کن در این کلمه الال اینه نظر میکنی در شمس بها و نظر کن باین

بها الا مثل اینکه نظر میکنی در مرات اذکل من یؤمن بذات حروف الحج کینویتیه پیدا میسازد
 الله عزوجل و ظاهره و دره من دره شجرة الاثبات کلشی راجع باین شی و احد میگردد و کلشی باین
 شی و احد خلق میشود و این کشنی واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من نظیره الله الذی یخلق
 فی کل شأن انشی اما الله لا اله الا الله رب کلشی و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون و
 بدانکه اوست مرات الله که تجلی میشود از اوقات ملک که حروف حق باشد و دیده میشود و در
 الا الله دیگر بیان که لا اله الا الله میگوید با و متوجه الی الله میشود چنانکه با و به خلق او شده و با و
 عود خلق او میشود و ثمره این علم این است که در وقت ظهور من نظیره الله گویند که لا اله الا الله میگویند
 و اصل دین این است زیرا که آنچه میگویند شیعی است از شمس او که در ظهور او لای او تجلی شده
 و اوست احق باین که از کونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرات بگوید در من شمس است
 در نزد شمس ظاهر است که شیعی او است که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلقی البیان علوه وجودکم فی
 کلمه ربکم ان لا تتجسمن من نظیره الله یوم القیامة با حق فان ما انتم بتلقون شال ظهور فی انتم
 و ما یخلق به و کلت ما قد شمس الله علی نفسه علی لا اله الا هو الیهین الیقوم و امروز من منشی که در
 قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبه نیست که بقول محمد رسول الله من قبل میگوید و
 شمس این کلمه در فو آد بوده که شیعی آن در قاطین امروز تجلی است و لا راجع میشود با و ظهور
 اخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور او لای او شجره توحید در حق و توحید
 خلق مرتفع شده بود و حال که هزار دو و سیست و هشتاد سال که پشت این شجره بمقام شمر رسیده
 بر کس در او هست شیعی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لای ظاهر و لای
 کردش زودم با علی کلمه که دین کل قائم آن است و بقول آن اول دین ثابت میشود و با
 کل در وقت موت همین را میگویند و با و راجع میشوند از اشباح المرایا لای رجع الالی ما قد بدو

اذا انقضت المرات ما فيها من شال الشرج الجها اذ قد بدت منها ولم يكن وجهها ولا عودها
 الا في حد ما تنقها جائيكه علوكه فزان من قبل وعلوكه بيان من بعد نردش حشيت اين قسم باشد
 چگونه است شكني كه قطع بر اين كلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه
 و ابواب پي و مسائل فروغيه كه لا یند ولا یحیی هست هرفی یکی از آنها محجب شده از كینونی
 كه بدو وجود از او بوده و راجع شود با و در صورتی كه از شجره اشبات بوده و آید توحید او بدل بر
 شمس بوده و اگر انضیا باشد كه دل بر او نبوده كه لا یند ذكر نیست زیرا كه نفوس كه خود را منسوب
 بفران کرده چند حكم بغیر ما نزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذكر كینونی آنها بوده
 نه در ذكر ما یتخرج علی الكینونیات او ما یتخرج الی ما دون الحق یرجع الی كینونیة و كینونیة لالم یل
 علی الله لا یند كه عند الله و آنچه ما یتخرج كینونیات حقه است راجع شود با آنها و انها اگر آیات
 مستقره باشد در مایای افنده خود نه متودعه در بدنه و عود راجع میشوند بقا عد خود و لما كان
 الشس لم تزل مشرقة تكلك المرایا لا تزال مستدلة و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شای
 قلیل و فنادی من قبل الله الله ربی و لا اترك ربی احد و ان ذات حروف السج باب الله
 لن ادعوه بابا و یؤمن بمن یحسره الله فاذا قد فاند لكك الباب الاول من الواحد الاول
 و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم كل علی الله بحسب یمیزون

الباب الثاني من الواحد الاول

المختص این باب الله رجوع كجده و مظاہر نفس او بدنیاشد و ایشان اول عبادی بودند كه
 همین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوجه اینست او نموده آیات باب او را
 بگل رسانیدند و خداوند بوجه كه فرموده بود در قرآن و نریه ان من علی الذین استغفروا
 فی الارض و نجعلهم ائمة یحسبهم الوارثین ایشانرا ائمة گردانید و همان دلیل كه نبوت محمد

و قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدیاعند الله و عند اولی العظم ظاهراست و آن دلیل ایست
 اینست که اعلی الارض از ایشان غفل آنها عاجز میباشند و شبه نیست که مشرف عبد توحید خداوند
 و معرفت او است و اقرار بجدل و طاعت و رضای او و شبه نیست که این نفوس مقدسه
 قبل از هر نفسی با آنچه جوهر کل مخلوق و عزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
 عزیزی مشاهده میکند الا برضای خداوند و شبه نیست که ایشان اول انواری بودند که بن پرستی
 سجده نموده و آیتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنرا فرموده و هیچ کس
 در انکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مل علی الله باشد و بقدر تسبیح عشر شترانه از
 محبوب خود مجتنب نباشد زیرا که بر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده میکند الا رضاء الله را
 زیرا که این است نتحای مقصد کل و شبه نیست که رضاء الله ظاهر نشود الا برضای آنکسی که
 خداوند با محبت خود در اعطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند
 قبل کلیش مشرفی شده و همین است حلا اعلی فوق هر عالمی و سموایی فوق هر سموی و شبه
 نیست که رجوع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدو ایشان در قبل و
 با آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور
 محمد است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شد بطور الله کل اسماء در ظل او متدل علی الله شدند
 زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند
 اسماء ایشان را در این کوچه و رفی زیرا که چهار و نفس مقدس بوده و اسم گنبدن مصون
 که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا احوال خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که
 کلا عددی میشوند که اقرب اسماء پرده اندالی الله و ما سوامی آنها مستدی مستعد بهدای
 ایشان زیرا که بدو فرموده خداوند خلقی بیان را با ایشان و رجوع خواهد فرمود خلقی بیان را با ایشان

و ایشان انواری بوده اند کلم نزل و لایزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در بر طهوری
 با نسبی مذکور نزد خلقت بوده و در بر طهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده و لکن اسماء
 کینوفیت که تدل علی الله بوده و درافنده ایشان ظاهر بوده و اگر نه بقرب کینوفیت خود ننشسته
 چندی از اسماء حاضر شوند لم نزل و لایزال بوده و هست و از برای خداوند اسماء مالا نهایت مالا نهایت
 بوده و هست و لکن کل باین اسماء تنجلی گشته چنانکه هدایت کل به هدایت اینها شده و درافنده این اسماء
 دیده نمیشود الا الله بل در قوای پنج نفس مؤمنی و مؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که خداوند آن میدهد باو
 از خداوند و در او دیده نمیشود الا الله و حده الله المخلوق و لا الامر قبل من بعد الله الا هو الحق القیوم
 و بر نفسی که مؤمن نمیشود بوده باو و آن حج نموده در ظل او و آن کفایت جزئی پاکبوا و الله علی کل شیء
 شهید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد بدینا با آنچه مؤمن باو بودند و دون آن داورانی من آمن بالنقطه است بعد از این

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دنیا

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن احمسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی ابن جعفر رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادي والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی ابن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثاني والعشرون من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی ابن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حسن ابن علی رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حضرت جعفر فاخر شد آیات و مناجات بطور نقطه بیان که بعینه نظیر نقطه فرقان است
اگر چه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و نظیر حضرت در باب خاص عشره قرآن
اینکه نقطه در مقام تکرار که صرف نظور است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد
و در مقام تعیین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام تائیدت بر کل نفس که
خصوصی نظیر رابع عشر است و در باب خاص عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم تزل و التزانی

دست واداست حق بذكر كل اسماء ارفض اسماء بعضها ومثال این در وقتی که اسم الوهیت
اسم ربوبیت هم هست و كل اسماء هم هست مع انكه ظاهر باسم الوهیت لم یزل ولا یزال در مقام
نقطه مذکور است و امثله كل اسماء در علو اكنه خود ظاهر اذهب الاول فی حین الذي هو الآخر و هو الاول
فی حین الذي هو الظاهر و هو الذي يذكر باسم كل اسم فی حین الذي لم يذكر باسم لاله هو العالم الغیوم

الباب السادس والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بودن حق و دونه

الباب السابع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بودن حق و دونه

الباب الثامن والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بودن حق و دونه

الباب التاسع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بودن حق و دونه

الباب الاول من الواحد الثاني

فی بیان معرفه الحق و الدلیل

مخص این باب آنکه خداوند عالم عز شأنه در هر کور با آنچه انلی طو اهل آن کور تفاخر نیاید بجهت
نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اشجار کل بوضاحت کلام بود از این جهت خداوند
قرآن را با علی طو وضاحت نازل فرمود و او را مجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند
اثبات حجت رسول الله و دین اسلام را فرموده الایات که عظم مزیات است و دلیل بر
علیت آن آنکه کل بحروف هجانیه مختم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را با شانی نازل فرموده که

اگر ماعلی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل حاضرین
 و سران آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره شیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت
 و آن شجره معنی پنج حرفی نازل میفرماید الا و اخذ روح آن میکند در صحن نزول مثلاً اگر نازل فرماید
 انا قد بدنا ذلک الحق امر اسن لانا انما علی کلشی قاعین فاذا ذکر البعثین کل باید که بر
 اسم کلشی زیرا که غیر خداوند محیط کلشی نیست که کلام آن همین باشد بر کلشی و نزد قول او
 کل خلق بدو شوند و لذت آن نیز از الله و انالغیدن ذلک الحق و بعد اعلین انا کما علی
 کلشی قادرین زیرا که صحن نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلشی در نظر این آیه میشود که در یوم
 قیامت من یدی الله حاضر شود که عود کلشی صدق نماید و غیر الله مقدر بر این نیست زیرا
 که آنچه خداوند نازل میفرماید از شجره حقیقت نبیا کینویت شنی خلق میشود اگر در دوزن عظیم است
 از حروف نفی میشود و اگر از حروف عظیم است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله
 حق است و در هر شنی که نازل شود شینیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و ولایت کند بر
 اینکه اوست حق است و عین خداوند نازل من قبل ان النارق و البجته حق و بیان خلق ربی کلمه
 حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماند بیقین مشاهده میکند که ارواح حقیقه بنظر
 اولیه آیات الله در کینویات نفس و آفاق متذوق میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در
 آیه سحریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یشین لهم انه الحق ذکر فرموده و اما آنکه کسی ناظر
 بکینویت کلشی نشود که روح فوآدش باشد او را که تحقق علی آن قول الله حق نمیکند بر اینکه
 بذکر قول تحقق حق میشود و کینویت شنی و این معنی مخصوص است بجا و خداوند عزوجل اذ خیر او
 خالق شنی و رازق شنی و میت شنی و محیی شنی نیست و هر کلمه که در کلمت او با و نفی نفی شود
 یا اثبات اثبات و ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که حسی که خداوند ذکر نمون میفرماید
 خلق او بآن میژد و حسی که دون حروف عین نازل میفرماید خلق ارواح آن باون میشود این است
 سرانکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بنیات و اکبر نظورات است بر اثبات قدرت او
 و علم او و شبه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلوم توحید و دقایق معرفت و
 بشوئات حقیقه نزو اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا
 و نفس آیات قرار داده و در علم توحید و موم بتجربہ کلانی از لسان او جاری فرموده که هر دارج
 توحیدی نزد او خاش شده الا کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شون حکمت
 و علمیه ملا نهاییه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر از اند نیست و عارف گشته اگر چه ظهور
 شمس حقیقت بنفها مسد دکل کمالات است از علو عرفان او و لیکن بچیزیکه خداوند در او گذاشته
 از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بفضاء آثار خود بل کن لمن عدل فی رب
 اومن کفولینت به اومن شبه لیثبه به اومن قرین یقیرن به اومن مثال یماثل به فبحان الله عن
 ذلک تسبیحا عظیما از لایری فیه الا الله و انما کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان
 آیات و بنیات خود را عطا فرموده و او را حجت حقیقه بر کلشی قرار داده و اگر کل ماعلی الارض
 حج شوند بخیرتند آید مثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده ایتان نمایند و هر
 ذمی روحی که تصور کند بعین مشاهد میکند که این آیات از نشان بشیر نیست بلکه مخصوص خداوند
 واحد احد است که بر لسان هر کسی که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود
 و از نقطه شیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هر گاه این امری بود
 که از قوه بشیر ظاهر میشد از همین نزول قرآن تا همین نزول بیان که هزار دودست و هفتاد سال
 گذشته باید کسی بآیه ایتان کرده باشد با وجودی که کل با حق قدرت خود خواسته که اخطا

کلمه آنکه را نمایند ولی کل عاجز شده و توانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا
 امروز بیستین شایده میکند که آنها می که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده.
 حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان نزدیکی پس پوشیده نیست.
 زیرا که ادنی تلافیه مرحوم سید اعلی علو علای و حکمای روی ارض را پشت پازده و در اشخاصی که
 تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزدیکی شبهه در علو تقوای ایشان
 نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد
 معادل نمیشود با شهادت کل ماعلی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بآیات
 کیکه حجیت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بجز ماعلی الارض از کشتی زیا
 که این حجی است باقیه من عند الله الی یوم القيمة و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بطاریب
 تصدیق در علو امر الله نماید زیرا که از نفسی که هست چهار سال انحراف گذشته و از علوی که کل
 با آنها متعلم میگشته معترری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات نیاید بدون فکر و تامل و
 عرض پنج ساعت نیز ابریت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تقاسیر و شون کلمه
 در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر نیاید که کل علای و حکما و در آن موارد اعتراف بجز از آنکه
 آنها نموده و شبهه نیست که کل ذلک من عند الله است علای که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد
 نموده چگونه در وقت نشستن بطری عربی وقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست
 کل اینها از جهت حجیت خلق بوده و الا امر الله اعز و ابل از این است که بتوان او را
 بغیر او بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که دعه و دعه بوده و هست که
 آثاران مضیی تراست از ضیاء شمس در رخسار و آثار آنها یکمهمندی شده اند بطوریست
 او اگر باطلی علو در بطل علم و عرفان و حال گردند مثل آثار آنها مثل نور که اکب است دلیل

واستقر الله عن ذلك كيف يدرك بحر الازل ببحر المحذوث وكيف يعرف ذكر الاول بذكر المحذوث
 سبحانه الله وتعالى عن كل ما يذكر به الاشارات في ملكوت الارض والسموات كل اينها نظر
 بمقامات حدوديه خلق بود که ذکر شد والا آنچه احتياج ميشود يوم قيامت اين است چنانکه
 بهمين احتياج شد در اين قيامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان سان خود که ايا قرآن
 کتاب کی است کل ثمنين با کشفند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که ايا فرقی در
 میان فرقان و بيان دیده ميشود اولوالافنده کشفند لا والله کل من عند ربنا وما ينذکر الا
 اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول الله
 و اين است کلام من بلسان ذات حروف السج باب الله و هر کس با دن ايمان آورد و هم
 از برای اوست اگر نخواهد در ايمان خود ثابت باشد الا انکه ايمان آورد باین آیات و الا
 باطل خواهد شد کمي زينت او و اعمال او کيوم کمين شيئا عند الله مذکور و بعد نازل فرمود که
 خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بنهنامی جبه و جهد عمل میکنند از برای رضای من اگر امری از
 امور فرعيه را عامل بستیيد لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بائمه هدی
 ايمان آورده اید یا انکه زیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میشود بواسطه آنست که در
 قرآن بر مرزاسامی آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله میکنند بواسطه آنست
 که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنند بواسطه آنست که من او را پست خود
 خوانده و اگر قرآن را منظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگرچه
 از نفس است آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین نمید
 و حال آنکه محبت شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظلمات بعد من محبت شده زیرا که
 هیچ شئی نیست مگر آنکه راجع ميشود حکم او باین میل انسانی که خلق شده است با من و

آن کل راجع می شود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و ان نبی ثابت می شود نبوت او الّا یجئ
 سکن نازل شده بر او و حتی که با وعطا شده و امروز که یوم ظهور من است که نبضه ظاهر شده و
 این ذکر نبضه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است
 و نه آخری و نه ظهور نیست و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرآت
 نماید شود راجع بمن می شود و آنچه راجع باو می شود راجع بمن می شود این است ظهور من نبضه و بیاوان
 من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلامی از این مقصود در بیان نمی شود چه در
 محجب مستعد ای خلق که کل نسبت بمن در مقامه خود چنان تصور میکنید که در رضای من
 مستعد و استی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزان او ن فطرت او است باذنه
 من تلاوت نماید بغیر حق و او را جعلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست
 و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حرف حق کتاب من است نیست و چنین
 او که من یدی من است در لیل یک مصباح منفی نیست و حال آنکه بقاعده ای که بسته در جات
 باو میرسد مصباح متعدده مشرق و ماعلی الارض که از برای او خلق شده بالا او متکلف و از او
 بقدر یک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و درون
 شهادت من نزد من لایشی بوده هست و هیچ جنسی از برای خلق من اعلامی از حضور من یدی
 نفس من و ایمان با آیات من نیست و هیچ ناری اتش از احجاب این خلق بمنظر نفس من و ایمان
 نیاد درون با آیات من نبوده نیست اگر میگویند از قبل من چگونه تکلم نماید غنی منید آیات
 مرا با آنچه قبل در کتاب من کشیده حال هم چنان میکنند و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من
 و امروز کل باو مؤمن بمن مستعد و غنیر میب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین آیات است
 و لیکن امروز که نفع میدهد نفس شما اظهار ایمان بپایان شکم و لیکن که محجب شده اید و هیچ

حسیده و نخواهد رسید بر نظر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد
 ترجمه برانفس خود نموده و در هوای که گمان رضای من میکند عروج نموده و در جا نیکو محقق
 رضای من گنجی که دین کل با ثوابت است از منسوبین بقران محجب شده اید قسم بذات
 مقدس خود که هیچ جنی از برای این خلق اعلی از خود من نیست و هیچ ناری اشد
 از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه بگوید عجز ما نزد ما ثوابت نیست سیر نموده در شرق
 ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بامعنی زیرا که امروز حق ماعلی الارض راجع میشود
 اسلام و هرگاه نصوحی این قطع ناخبر بسته دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما غیر
 ضمیمه چاربتان نماندند بآیه مثل آیات ما از قدرت نه بخوبی و معرفت اگر چه در نزد هر حق
 لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را
 که از زمان ظهور تا امروز از علای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزم خود در علو رضای حق
 میرنمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محجب هستند و همین ذل علای اسلام را بس که
 نسبت اسلام اظهار ظلم اسلام را نمایند و از کسی که کلام او محقق اسلام بوده است محجب میشوند
 و اگر با احتجاب خود را ضعیف میبودند و ظلم بر نفسی میکنند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود
 میکنند خود را بنا بر انداخته بودند و حال خود را دافعا میگویند که ایشان را علای اسلام دانسته
 بگوهر بر کس از ظهور آنکه محبت گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان
 نظر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده نموده و آنوقت نه سلطان اسلام و نه افتخار که
 در ظل او بودند را ضعیف با احتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار کل باتباع حق است و هرگاه ثبوت
 کاری هم نزد آنها نموده امر با چنان فتنی گشته چنانچه بسته نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کار
 خواهد فرمود بحیث او چنانچه امروز هم بخوابد کسی که خود را منسوب باسلام میدانند چه از صاحبان

حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از پنج بصیر شود چنانچه اگر اقتدار
 دارد کل علماء را حاضر نماید و میگوید بآنها بشاومی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محجب
 نموده حال امر از دوش پیر من نیست یا آنکه شما ایتان کرده اید کتاب و آیات او حاضر
 و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است **بجاءك اللهم انك انت سلطان**
الاسلاطين لتوتين السلطنة من شاء و لتعزنا عن شاء و لتعز من شاء و لتعز من شاء
و لتعز من شاء و لتعز من شاء و لتعز من شاء و لتعز من شاء و لتعز من شاء
 علی من شاء فی قضتک کلاوت کلی شیء خلق ما شاء بامرک انک گفت علاما مقتدر را قدر حکم
 نماید مثل آنچه او حکم نموده بر فطرت و بنویسد مثل آنچه او نوشته بماتل و سکون قلم و هرگاه
 نمیکند دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله
 و شبه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده و او مثل آنکه بر رسول خدا نازل
 فرموده چنانچه حال مثل این آیات بقدر صد هزار پست در میان خلق منتشر است بغیر حق
 و منایات او و مورد عین و حکمیه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد
 یا با سرعت طوری که کاتب نرزد او تواند تحریر نماید آیات الله را قراست بناید چنانچه میزان گرفت
 که هرگاه از او اول ظهور تا امروز میگذراشته چند را از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگوید
 که این آیات بجنبها حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت بگوید
 خداوند بغیر آیات احتجاج فرموده شما با هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده
 ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا ینزک تقسیم فی البلاء و کذب قبلهم قوم نوح و
 همت کل امت بر سولم یا خذوه و جاد و لا یال باطل لید حضوا به الحق فاقضتم کیف کان عقاب
 و که نکند حقت کلامه بک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت

نازل فرموده اولم لیغتم انما انزلنا علیک الکتاب بلی علیم ان فی ذلک لرحمة و ذکر می نمود
یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بخش آیات چگونه کسی میتواند بگوید
کفایت نمیکند حجیت کتاب بجنه و اگر گفته شود در آیات آنچه اولین گفته از روشن برین
نیت یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیل
چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یرد اکل آیه لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده
ان الذین همت علیم کلمه ربک لایؤمنون و لو جاءتهم کل آیه حتی یرد الغضب الایم و اگر
غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است بنای حدیث بعد الله و آیه یؤمنون یا
خود حاضر شود و از آنچه میخواهد از مطالب پنج آیات سوال نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد
ناظمی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت
میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم
نمی شود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز
کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر گفته گیری در اعراب و قرأت یا قواعد عربیه شود
مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و
شبه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد
او و الاباب از عدم علم بآنها و اخبار این نوع آیات و کلمات اعظم ترفیت زیرا که ثمره
این علوم فهم کتاب الله است و بر شجره که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده و
بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرمود ثابت است و چه با از اشخاص صیقا صاحب
کل علوم هستند و لیکن ایان ایشان بآیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم با و
الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر نبضه این علوم شمر بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و
علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شهادت نیست که اکثر اینچنین میکنند
خود و او قصد نمیکند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضا
حجت او مطلع شود و امروز رضا الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او
و اگر چه دون آنها بحسب انتم هستند و لیکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میباشد و
آنچه غیر متین امر آنکه میکند مضلل میگردد و هرگاه امروز ذکر می از اشخاصی که نگذشت قرآنرا
در صدر اسلام نموده اند هست از زبان نصاری و ضحای عرب ذکر می نمودن اینچنین امروز
خواهد ماند و امروز هیچ علی الفخ از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده
که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء منطری که لقای او لقاء الله است و رضا
او رضا الله است محتجب ماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند آنرا
فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عهد و نهائیم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر
کل یجری لاجل مسمى یدبر الامر فیفضل الآیات لعلکم بقاء ربکم توقنون و شهادت نیست که هرگز
که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود و الا او منقبض طالع میشود و غارب میگردد و غفل این
است که خبره وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بآیات او است برسد و الا خودی غفل
میگردد و منقبض و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در اقله مردم نموده اند برای امروز
و امروز کل خود را جنبست باد مغرور و مغتر نمیدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا
حول و لا قوة الا بالله در تشریع و الا اگر این نیستی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند
بقدر ذابیه قوت ندارند و همین ذل پس است محققین را که جنبست باد میکنند آنچه میکنند
و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نخورده بلکه بعد م نصرت هم را نمی

نمیشوند و اگر راضی میشوند متفرین شجره در این جبل نمیشد و خداوند کانی است کل عباد را
حکم خواهد فرمود بقطر و حکم او همین حکم است که آآن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت
فصل بنیاد ما بین مقبلین بوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد
شد و او است بهترین ماسرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثاني من الواحد الثاني

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل السد فی البیان من احد الامن شاء الله
مفخص این باب آنکه کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان بنیاد الامن نظیر آن
او من علمه علمه و مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع البحر سموات و ارض
و او شوند و کل اشیاء قلم و کل نفس محسی شوند نتواند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه
تفسیر کنند اذ ما جعل الله حرف منه اول و آخر و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند آنچه
خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علین را بمن نظیره الله و حروف حی او و کل حرف
دون علین را با ابواب نار او زیرا که کل حروف علین در ظل او محصور خواهند شد و کل حرف غیر
علین در ظل نفی محصور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل مثل بعد
بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هشتاد و سه سوره در علو شأن هر حرفی از حروف
بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از نیم و کل
حروف علین راجع باین مظاهر هتة عشر میشود و کل حروف دون علین راجع بمظاهر هتة عشر ابواب
تأثیر میشود و کل ابواب نار راجع میشوند بیاب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع میشوند بیاب
اول که کل در کله لا اله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف علین است در نفی و آنچه از دون
علین است در اثبات و کل حروف دون علین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده و کل

حروف طلیس قرآن در کل کلمات باقی ماندند کسب نفسی الله من شاء ویتی من رید الله
 قوی مقتدر قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الالباحیه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسماء خیر
 او در انوار افنده نوین باد لایق و کل حروف دون طلیس او در حقایق دون مؤمن باد
 جاری و لم تزل ولا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است و کل حروف نورو
 ثمار آن در آفاق و نفس مبین چنانچه امروز هر کس بخوابد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقتدر
 ولی بعد از ارتفاع شجره لا یقدر احد ان یمیز حقیقه الواقع الا علی حکم الظاهر من لم یصدق و هو
 الله فیه فومن حروف طلیس و من یصدق فیه و نه الی ان یفرج الله عن ذلک الخلق
 بظهور نفسه یوم القیمه فاذا ما حکم نقطه البیان فی اخرها من احکام الواقیه الاولیه من یؤمن
 بها فن حروف طلیس و من لم یؤمن بها فن و نه و الله یفضل علیها باحق آنه یهونیر الناس
 و امر بانی میرسد که از حروف غیر طلیس دیگر ذکر نمایاند الا در کتاب و همان شجره نفسی خود را
 از حروف طلیس میداند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفات حقیقت
 که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را
 بعین یقین لا خطه نمود چنانچه کل میگویند امروز که ما مر من بالهد و آیات قرآن تیم و حال آنکه شجره
 حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است ابیک نفس و حده این قسم در ظهور
 شمس سیت حقایقها مشکف میگردد و حجب با رقص نفوسیکه ظهور بر ایشان نمیکرد و دون
 رضاء الله شوی آنچه قلم چا میکند از ذکر آن بمحدن رضا که رضاء الله ظاهر نشود الا
 برضای او میدهند فلتحبرن یا اذلی الابصار ثم من امر الله تتون

الباب الثالث من الواحداثانی
 فی بیان باقی البیان بان فیه حکم طیشی

بخش این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیة الله و نفسی که این آیات
 بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاهر الی یوم القیة است و ثانی حجت ظاهره است تا
 وقت ظهور و حین بطون حجت است بر کل شی من حیث لا یعلم احد و از برای او از حین غروب
 شدائی هست که او را بهند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که آن نازل میکند
 حجت میشوند تا یوم ظهور و دل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محجب شوند از کسیکه ایشان را
 حجت نموده بشنود آنکه عظمای امروز بقول یکی از ائمه عظیم السلام که فرموده انظر و الی من روی
 حدیثا خود را از قبل امام حکم میدانند و اسامی که لایق نیست ایشان را بخود نسبت میدهند و اگر
 صادق میروند در قول از کسی که بقول او اثبات و دلالت و نبوت میشود محجب نمیانند بلکه
 چون داخله کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست بعبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده
 قومی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل فرموده یثی الله عن ذکر بآیة الله
 فاعرض عنها و شبه نیست که آیة الله آیات مشرقه از این شرحه است زیرا که ذات ازل
 لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و آیات شان ابدی است که منیت او یکیه باشد
 که در او دیده نمیشود الا الله و حده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند نمیکند ولی غریب همین
 آیات را باطلی تصور کرده اند و بیانههای هزار مثقال ذبی تمام نموده و بان اشعار کرده خود
 را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیت و سه سال نازل شده کسی بهم نزدیک
 اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شان گذراند و الواح کلمه دیگر
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث روایت کرده است و امروز دیده میشود که با لاهل قرآن نوشته شده
 از بهاء الف الف گرفته تا بهار دنیا رنم میشود چنانچه چای آن باین بهار در حوضه الله خلقی هست
 این است که خلق خدا الله و شبه نیست که خداوند تفصیل کلشی را با علو علی تفصیل در حجت باقیه

نازل فرموده و هر کس گوید که شیئی هست که حکم آن بپایه و پایه در بیان نباشد ایمان باو
 تیاورده بچنین قطع زیرا که کلیشی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در
 باب اثبات و اینجا لایحه آنکه است راجع بآن و آنچه مایه آنکه است راجع باین می‌شود
 و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است و در عرفان کلیشی در
 بیان دین بشیء علی ذلک لیشدن با ناما فظنا فی من شیئی و کان الله کل شیئی حیثا و بیچ
 شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطق خداوند متعال فرموده لم یکن هذا
 الا بهذا و لا به الا بهذا و من لم یعد عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان
 کتاب الناطق من تلخیص الله فان کل ریح الیه ان لم تجاوز احد من حدود البیان
 فذلک عبده قاطعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا لم یقطع الایمان عن کل
 ذوالایمان الا من یؤمن به فاذا یقطع الایمان کیف یجیب الشهادة للذین هم شهداء و ان
 بذایع الایمان فلتسکن الله یا ایها الشهداء ان لا تکلن علی الله رجیم مثل ما قد حکموا الذین
 هم شهداء من عند القرآن علی فان من یکلم علی فانما یکلم علی الله ربہ و ما لولاء من یستع
 عشر خرول من ذکر خیر عند الله و اولکلت هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف الیقلین و دونهما

ملخص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده است
 که مخلق با او است و از این جهت است که مؤمن بذكر حجت و رضاء الله فرضاکن میگردد
 و بذكر نار و دون رضاء الله متاخر میگردد بشائی که گویا اول سئذ در ثانی متذنب میگردد
 و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علین است

دون آنها آنچه کلمات عیسی است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارجح
 آنها در نار است و کل حروف دون عیسی راجع میشود بلا آله و کل حروف عیسی بالاهو
 چنانچه بدو کل حروف دون عیسی از این کلمه شد و بدو کل حروف عیسی از آن کلمه لم تر
 آن در اعلی عیسی جنت مرتفع میشود و آن در تحت الثری مضحل میگردد چنانچه اگر مردی
 نظر در بدو شمره قرآن کند یقین مشاهد میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضحل شده
 که اول د ثانی ذ ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حرف نفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی
 عیسی مرتفع شده که حجه و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او مشتب شود
 نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده عیسی است عشرون کلمه که این حروف اسماء خاصه که
 مشتب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف عیسی راجع باین کلمه میشود و کل حروف عیسی
 بهم راجع بکلمه اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات
 را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او جنت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت
 بر او میکند این ذکر تکریم نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکریم است و آنچه کلمه نفی
 مشتب شده و در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون عیسی با ارواح متعلقه بآن
 در ظل عین کلمه حشر شدند و عین قسم آنچه مشتب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
 اثبات گشته و کل حروف عیسی و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده و بر کس در نفی رفت
 در نار آگهی است الی یوم من نظیره آتیه و بر کس در ظل اثبات تسقند و حشر آتیه است
 الی یوم من نظیره آتیه و علوه عید این است که نظر در انتخاب کلمتین نماید که چگونه بالا نهاده
 او معدوم میشود و بالا نهاده او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو مساوی است زیرا که آیات
 خداوند بر هر دو عرض شد منظر نفی قبول نکرده منفی شدند و منظر اثبات قبول کرده

و ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از منظر کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از منظر اثبات
نه بان علی الاول بدو حروف دون عظیم و علی الاخر بدو حروف عظیم تا اکل کل
راجع میشود در یوم منظمی که با او اگر مقبل شد از عظیم میشود و الا از دون آن
فقطوی لمن یقیم جبل الله و یوکل علی ربه ان لایدخل النار و یدخل فی الجنة باذن ربه
فان ذلک هو افضل التظیم و از این جهت است که عبد عظیم که حروف عظیم را تلاوت
نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق با او میگردد و این است اعلی جنت مجتبین و
و مقصد صین و مبلین و کبرین و منظمین و هر وقت ذکر دون عظیم نماید دوست میدارد
عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق با او میگردد باید پناه برد در آن
وقت بخداوند عز و کرم تا آنکه از ارواح آنها نامون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن
و عهد جنت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره جنت خود فرمود و این است اعلی طوی
در باب جنت که بر ضاء الله نازل گردند و با قرائت توحید او تسبیح و آنها نیک خداوند و عده
ناز فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم
از احتجاب عن الله و ایمان با وضیت و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست
هر گاه ذات نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بهجت بدخول جنت گشته اند اگر چه
اکل ایشان درق درخت بود و اهل نار داخل دوزار شده برضای خود بسوزنی که از
نزد کلمه نفی منتفع شدند که بان افتخار میکنند و بهمان دوزار معذبند و مشرختند چنانچه خداوند
نازل فرموده و یا کلون فی بطونهم نارا این قسم حروف دون عظیم راجع بارواح
خود میشوند و حروف عظیم راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف عظیم را که ذکر
میکند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بان ناظر بآب میشوند و صلوات بر او فرستند

من قبل الله ودر همین ذکر دون حرف عین اگر سبب آنها باشد ارجح شایعین فایز
 باو میشوند و اگر استعاده بخود از خداوند ارشون خود باو میرسانند اگر چه بخله قلبی باشد
 و اگر پناه برد بخداوند و طلب نصرت کند بر آنها سببی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسبیح
 عشره ضرر دلی ضرر دینی باو نتواند رسانید اگر چه گویایم بنیم که حرف نفی در ظهور من بپناه
 پناه میریزد از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهند از نار خود
 الا من نطقه الله زیرا که عبه در حین نفس اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده
 نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در
 ایمان بقرآن شده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هر کس ایمان بخدا
 آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حرف نار عین کلمه را نمیگوید و حال
 آنکه نفع نمیشد زیرا که پناه بحجت غیر بند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن
 بالله و مقترن فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش بخواند و تلفظ نمیشود
 چنانچه در صدر اسلام تفسیر باین کلمه در شافی شده و حال آنکه کل قرآن را بخواند آنوقت
 منظر آیه الوصیت امیر المؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه باو می برد نجات می یافت از کلمه
 بعد او و این است که کل الی یوم من نطقه الله پناه می برند بخداوند و تلفظ بیان
 ولی آن روز تفرمیدند ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه ببقطه
 بیان پناه باو است چنانچه از آول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در نار
 ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند منظر این اسم را که پناه باو کرده اند از نار
 محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بعللها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه بخاتی از برای
 او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخدا را چنانچه بر رسول خود و پناه بر رسول را پناه

باوصیای او و پناه باوصیای او را پناه بابواب اوصیای او و نفع نمیدهد اول الالباق
 و نظایر الالباقین زیرا که پناه بر رسول عین پناه بجهت است و پناه باممه عین پناه بر رسول است
 و پناه بابواب عین پناه باممه است و هر کس امروز داخل در بیان شود پناه داده میشود از نذر
 چنانچه حروف الف پناه داده نشد از نذر آله در قسمتی که داخل حروف قرآن شده و حروف
 بیان الی یوم من نظمیده الله علیه آن در جنت است و در آن عین در متاع خود و آرزو
 هر کس داخل در کتاب او شد از ناز و نجات یافته و الا ثمری نمیشد او را بقای در بیان
 چنانچه ثمر نمیشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول
 بیان و الی ماشاء الله میسر فی العیون فی اعلی علما و فی دونه فی حد الله اما فیما
 لمن یرزق فواء بحروف الطین و ان یدکر دونه بستیجیر بالله ربی فانه لیستمنه و لایان
 یدکره الذکر و ان لا یضرم ذکره مثل الذین آمنوا بالقرآن ذکره الذین او تو الکتاب
 من قبل کذلک فیصل الله الایات لعلکم بآیات الله تو فون

الباب الخامس من الواحد الثاني

فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من نظیره الله با حقیقه الاولیه و
 کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یكون یومنه حرف الغنی عنده بالاولیه
 مختص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من نظیره الله است بحقیقت
 اولیه ثم فی الحقیقه الاثویه اول من یومنه الی ان منی الی آخره الوجود مثل آنکه انجا که
 ذکر ارض شده مراد ارض نفس اداست و کلمه تمیز میکند تا آنکه میرسد بارش برایی که ضوب
 باو است و مقتراد است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم در
 خبری که در او نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نفسی شود و اگر ذکر آن

شده در دون عین مراد ارض نفس او است و کلمه تنزل میکند تا میرسد بارش ترابی که شواهد است
 که تمامی اشیای ناراست در ارض نار اگر چه فوق او سر برکت باشد چنانچه هر ذره خیری که در
 قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه مراد رسول الله است و هر ذره دوزخ خیر مراد نفسی
 اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض عین شده مراد ارض نفس او بود
 تا منتفی شود بارش ترابی که مقرر جسد او بوده که کل رائج میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه
 ذکر خیر در قرآن است مراد او است بحقیقت اولیه چنانچه در بیان بمن تعلیمه الله
 تفسیر شده و هر ذره دوزخ خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس
 اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عند الله ثابت است
 و آنچه اسم خیر در علم الله است بحقیقت اولیه نقطه مشیت است و دون آن من لم یقبل الیه
 چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امر و نقطه بیان تا آنکه از ارض خود او بارش
 روح میرسد و از ارض روح بارش نفس و از ارض نفس بارش جسد و از ارض جسد بکلیشی
 الا قرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثه شرف فی اربته هذا
 جوهر کل ارضی الترابیه حیثیث و ان یتغیر المقعد یتغیر الامر الی ان یتقر الی ما لا یتغیر و کذلک
 فی ظل العلیین احرف باحرف و النقطه بالنقطه هذا اعلی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض
 النار اخذوا بالله حالما یحبه الله و لا یستطیع الله عن کل ما یحب الله فضائل کریم و کم کم اسما خیر
 قرآنیه از رسول الله در جاتها تبلی شده بیک یک از او صیای او و مثل ذلک در دون عین
 تا آنکه رسید اعلی علو ارض حبش بتر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بقر سلطنت
 نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است
 و امر و ذلک اسما خیر بحقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد و بحقیقت

تا فیه در عرفین است الی ان یقی الی اخر الوجود فلتحق الله ان یا آیه ان سس کلمه

الباب السادس من الواحد الثاني

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من نظیره الله من اتبعه نور ومن خیر غبار
 لمخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من نظیره الله باشد
 هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنت است و در ظل اثبات و در حرف عین
 عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفی
 محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل
 فرموده که هر کس بنبر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافراست و ما یرج الی تلک الکلمه
 من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدی
 بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت ابن و الانس الا لعیبد
 و شبه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا علمای آنها نیکه باطل
 نیست دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی
 نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز حکم قرآن عامل است بمقتدر
 که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید
 بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود غمخیز نبخشد بقدر
 او او را چنانچه غمخیزه تقوای رهبران الف را و قوف بر میزانیت او در نزد ظهور
 رسول الله و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند در باره شجره حقیقت این نوع حکم مانعند
 تک و السموات ان تیظرن و تمش الارض و تحز الجبال و اقلوب آنها از این جبال
 سخت تر است که شاعر نمیشوند هیچ جنی نزد خداوند اعلامی از بودن در رضای او نیست

و محمد مراد را که امروز این فضل منحصر بابل بیان است و من بعد هر کس از حد و آن تجاوز نکند
 باین فضل باقی است الی یوم من نطیسره آنکه و اگر نفوذ بآنکه منحرف شود ظلم کرده الابر
 نفس شود و آنکه غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت اداست نه غیر او
 چنانچه کل دین یوم الف صین ظهور رسول الله ص اتباع او بود نه توقف در میزان خود زیرا
 که آنوقت حکم دون حق بر توقف در آن میشود من یهدی خلفه من یحب فیلها و الله
 غنی عن العالمین الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

مختص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و شاهد میشود که احد
 از شیعه یوم قیامت را فحیده باشد بلکه همه برهمنامی را توهم نموده که عند الله حقیقت
 ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهرام الی صین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم شب
 عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بطور آن حقیقت
 که جز او ادهر کس مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جز او ادبقول خود زیرا که ما
 شهادت الله در آن زمان ما شهادت الله فی الانجیل بود و بعد از یوم نبشت رسول الله ص تا یوم
 عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در بیکل محمدیه و جز او ادهر کس
 آنکه مؤمن بموسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از صین ظهور شجره بیان
 الی ما یقرب قیامت رسول الله ص هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب چشم جادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که
 سنه هزار و دویست و هشتاد و شصت اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت

قرآن است زیرا که شبی تا بتمام کمال نرسد قیامت او نرشد و کمال دین اسلام الی اول ظهور منی شد و از اول ظهور تا صبح غروب انار شجره اسلام آنچه هست ظاهر شود و قیامت بیان در ظهور من نظمیده آنکه است زیرا که امروز بیان در مقام نظمده است و در اول ظهور من نظمیده آنکه آخر کمال بیان است ظاهر شود که ثمرات انجار که غرس کرده بچنید چنانچه ظهور قائم آل محمد علیه السلام بینه همان ظهور رسول الله است ظاهر شود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در افنده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست آقا ایمان باد و تصدیق باد و حال که ثمره بر عکس بخشیده در بنحو اسلام ظاهر شده و کل نسبت باد انظار اسلام میکنند و او را بنیر حق در جل ما کو ساکن میکنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن بیوم است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بقاء الله فائز میگردد که قیاد باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولیا و خداوند طین ربیت خود قرار داده که کسی که بیوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار برض او و از تقای او و تقای او مستبعد گشته و تسبیح عشره ثمراتی از بیوم قیامت بهتر است از آنچه سنین با بن الیاقین میکند زیرا که ثمره این سنین در بیوم قیامت ظاهر شود چنانچه ثمره هزار و دویست و هشتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من نظمیده آنکه راجع شود ثمره آن بقیامت اخیری که ظهور او است ای اهل بیان چشم بر خود نموده و طول لیل خود را در بیوم قیامت باطل نموده چنانچه تحقیق قرآن کرده که هزار و دویست و هشتاد سال افکار باسلام کنند و در بیوم اخذ ثمره که بیوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

برایشان شود که ایشان بجهنم باطل می‌شوند الی قیمة الاخری چه بانفسی که از اول عمر
 ریاضت را کشیده و مجاهده مانورده از برای رضای خدا و اگر تا قیام الحکم را در خواب
 می‌دید بجناب افتخاری نمود و حال که ظاهر شده بطور الله که نظر از بهر نلوری است
 آیات و دینی که دین اسلام بان ثابت است عرض برخدا که نمی‌شود در جای خود شرف
 ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی‌شود بر برای
 خود ضوی میدید بر کسی که شب در روز باد توجه بخداوند میکنند و ایک نقد میگوید و اگر باین
 هم راضی شود باز در جای خود باین هم راضی نمی‌شود بلکه بر ادیای حق میخواهد حزن وارد
 آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که
 مؤمن بیان بستید در حین ظهور آیات از کشف الله ربنا و لا شریک با احد و ان هذا وعدنا
 الله من غیر نقض لمن ندعوهم مشیما و آنچه براد مستند اطاعت او گردید ثمره بیان را ظاهر
 کرده اید و الا لاین ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید منظر بویست
 را بخردن نکرده که ظاهر میشود مثل آنکه من ظاهر شدم و عود می‌فرمایم خلق بیان را و حال آنکه
 در قلوب شما مخطور نکرده و در ایمان خود تان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بآیات
 او که اوست اجابت من نظمیده الله و تصدیق کلمات او و هیچ شیئی از محبوب خود
 حجب نکنید که اگر از حکام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و همان اهل جنت در
 جنت تنعم دال ندارند از منصب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فضل انصاف
 در این جبل است و کل گمان رضای او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی می‌شوند آنچه بر نفس خود
 راضی نمی‌شوند و اگر غش کینه با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای
 نفس خود راضی می‌شوید لعل در قیامت اخیری اگر بقاء الله نافر نمی‌کند دید آیه الله را هم خردن

نموده باشید از نفع کل مینین بیان میگردد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید اگر چه میدانم
 سخنو امید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مینین بقرآن که نشستم و لیکن شما با ضرر در میان
 خود نگذاشتید هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب در در توجه کنید من بوی
 خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمیشدید و حکم الله بپی و حکم با حق انه خیر من احکامین

الباب الثامن من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه الموت بانه حق

مخض این باب آنکه از برای موت اطلاعات مالا نهاییه بمالا نهاییه عند الله هست که غیر ادا
 کسی محض نیست و یکی زان اطلاعات در عرف ظاهر موقی است که کل ادا که مینماید که
 آن حین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حق است آنچه
 کل تکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است زان موت معروف نزد خلق است بلکه
 آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادون آن و آن ثابت نمیشود الا در پنج رتبه
 یا بکنه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا لا اله الا الله یا لا اله الا انت یا لا اله الا الذي
 کل به موشون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توصیف که این مراتب
 مراتب اداست کل میت شوند باینکه نفسی نفسی نمایند و انبات انبات و ذکر این مرقع
 را بحر سموات و ارض و ما بینها اگر مداد شوند توانند احصا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که شیت
 ادا نباشد الا شیت من تلخیص الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا
 قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او و الوقت
 ادا در کل موت نموده زیرا که شیت او ذات شیت است و اراده او ذات اراده الله و
 قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

اهل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد بانکه
 موت حق است والا از آنچه در قرآن و دعا خوانده می باشد متحججه چه بسا اشخاصی که می کشند
 موت حق است و میت ایشان غیر میت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد
 خداوند ظاهر شد و همین قسم تا آنکه بر توبه تابانند که تاب او که عین کتاب الله بود
 بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم حیا میزند از آنچه کردند ذکر شود
 و حال آنکه شب در روز می کشند که ان الموت حق و کتاب قبل او عمل میکردند و انما دین
 اسلام منبوه و علم خود را خرج میدادند و نسبت نقطه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای
 او در قرآن مقدر فرموده بود میگردانیدند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از
 روی ایمان بنده انگیزیدند اینست شریعه علم با عمل در کتاب الله و اگر موت را نفیید از آثار
 خود متخلف نمی در ندیده بانکه اقرار کنند که ادحق است و از شئون محقق حق محجبه شود و این
 موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس حقیقت
 و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان
 بدادون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم بالیقضی حلیم الا انهم و ان ما هم به یؤمنون
 لا بدان تعلیم و هرگاه کسی در بحر موت میر نماید عجائب مالا نهایتها بما لا نهایتها لاطمعی نماید
 مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل ششونی که بمن لم یؤمن بحد ۳ راجع
 میشود از عالم مجرد گرفته تا عالم متحد نفسی محض و نار حجت است و کل ششونی که بمن یؤمن
 بحد راجع میشود از عالم مجرد الی نفسی المتحد از ششون شجره اثبات و حجت نبوت بوده
 و اول میت بنوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی شده و نفسی و ثانی چونکه
 میت شده باقی مانده و اثبات چه امر در ظاهر است شریعت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بکمال اکثر آنها است کل مومنین
 امروز و غمزه است نشدن دون مومنین باینکه ذکر ایشان نیست و اگر تخرشی از ایشان
 شده خود ایشان را ضعیف میخوانند باین نسبت بلکه برتری بخوبی از نسبت خود با ایشان زیرا که
 امروز اگر برنجسته اول دون حق بگویند آنچه در اودن گشته میشد بنفسه برتری محبوبه طلب
 نفقت از خداوند میکنند از برای او و حال آنکه در سینه هزار دویست و پشیمان همین کم که شجره
 حقیقت رقی نموده آن جسم تزلزل نموده و باشد تر شده ولی چون ظاهر مختلف شده تمیز
 نمی دهد الا حجتی که من عند الله ظاهر است که اومی شناسد کل شیئی را در آنکه خود را اگر نخواهد
 در آن نار از ذره جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است
 بر نقطه بیان حین خطور حکم نیست براو نمی شود و امر آنقدر ادا حق است بل اوق از این
 ولایت که الا اولوالبصائر از جوهر علوی توحید اطلاق موت صحیح است الی شئی مقام التوحید
 بحیث لو یجد احدی فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلیه فاذا ذلک من شئون کمال الموت
 حیث قد ظهر عند هذا وان یحیل علی شأنه لم یزل الباء یدعو الله ربّه ان یتقضی حقینی
 فاذا اراد الله ان یتجیب دعائه فاذا الیم احمد امن اولیاء ان یتقضی عز روح البانیة و یوتیه
 روح الانبیاء فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتقبل معنی الکلمة لان بعد الله عظم
 لا بد الالف وان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به وان یقبل ذلک فی کل کلمی و جزئی
 حیث یدر که اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحیی ذکر دون البیض
 ان تحو عنه فاذا موت فی حیات ذلک اللوح وان بدانی مقامه بمنزل ما یرفع عن نفس
 الانسانیة ما یضر عن ایمانها وان یمکن عند من لم یومن بالله لوح فمن قیل انی نیست
 لابد ان یمیت عنه ولا یظنر الیه لانه من مشغول النار و فیها وان یری لوحا عند من یمیت

الا بانفسه بثل ما يحفظ نفسه اذ ان الله من شئون النور وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل ظهور
 اظهر فوق كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل ميتا عند الله بان لا يشاء الا ما شاء الله
 وذلك مودة عند نقطة البيان اذ ما شاء الله لا يظهر الا بمشيئته اذ احق الموت لمن اراد ان
 يموت في الله واطلق الله في الابداع شيئا اعز من الموت عنده محكم ميتون ان يكون شئتم
 منية من تخلصه الله ولكن اذ اظهر لا يفون بحجم وقولهم بثل كل من قد دان بالقرآن قد
 جعلوا انفسهم على شان لو رجع محمد الى الحياة الاولى ان لا يقولن في قوله لم يرج وقد رجع
 باعلى ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشأة الآخرة عند نشأة الاولى وان الذين يقولون
 ان محمد رسول الله كل قد احتجوا ولم يصدقوه بل لا يرضوا بثل ما يرضون لانفسهم من نسبة
 الاسلام وان يرضوا به ما كتبوا في حقه ما كتبوا لان هذا مما لم يرض المسلم للمسلم هذا شأن
 الحق عند الله وان بما ثبت نبوته من قبل حينذ حيث ولكن كل محتجبون لا يحصى عدد
 من نسب نفسه الى دينه واما امن به في رجب الامن شاء الله حتى ظنوا قد ظنوا والذين لا يرونه
 تارة قد عن احتجاجهم عن جعل الاسلام لهم دنيا وجعل القرآن لهم كتابا وليس له غنى اخرى
 الا وقد فاز بقاء رب وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذا من كل بد فقرون واكر
 نفسى كوكبه ما شئنا ختم ادرا ذرا دل ظهور جواب كنهه مشيوكه در نزد كل محتق است
 كه اداست اول من احباب في الذكر حين ما قال الله له است بر كبت قال بل
 سبحانك ان لا اله الا انت انت رب العالمين واكر كونه ظهور الله را ندانستيم
 قرآن كه كتاب الله بود وكل ميكونه امر ذلك كتاب الله هست در نزد كل بوده ومقتدر
 كه شنيدند باو ديند كه آية الله از نفسى ظاهر شده شبهه وربي از برای ارباب افندة نهي ماند
 كه ان نفس نفس الله ظاهر بوده وآيات قبل از او بوده چنانچه آيات بعد از او است

ومن اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می کشند که من اجاب اول محمد بوده و اول
 خلق بوده چنانچه کل امر و مقرفند اگر بگویند اجابت در ذرات اول بوده این است که اول
 زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مظهر است و خداوند نزل و لایزال قرب و بعداد
 بکل استیاء بر حد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبه با قرب از نبی نیست یا بعد چه عرش در فوق
 سموات باشد بزعم متوهمین یا مفر شجره که عن الله مطلق است و حال انکه این اعتقاد محض هم
 و خیال است بلکه در عرف مکان عالم حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در
 زیارت سید الشهداء میگویند یا بنی در حدیث مطهر است من زار بحین عارفانجه کمن
 زار الله فوق عرشه و نزد اولوالافئده ظاهر است که همان مفر عرش الله بوده و او است
 عرش محمد رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم قدس ترقی کرده باشد آنچه شنیده می شود
 از کل عوالم در این عالم متذوق میگرد و چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اول من
 آمن بحدیث شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده و کل عوالم در ظل همین عالم خشن می شود
 و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئده انیا طوبی لمن یری کل کسب حقیقت و خیال کند
 امر موهومی را که عند الله و عند اولی الافئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لایزال
 ظهور آن من بطون او است و بطون او من ظهور او است و آنچه از ظهور او ذکر شود
 مراد شجره حقیقت است که دلالت میکند الا بر او و او بن شجره است که من کل کل و
 منزل کل کتب بوده و هست و او لم یزل و لایزال عرش ظهور و بطون او در بیان همین خلق
 بود که در هر زمان با بنی خواسته ظاهر فرموده چنانچه حسین نزول قرآن ظهور محمد
 انظار قدرت خود فرموده و حسین نزول بیان ثبوت بیان انظار قدرت خود فرموده و در
 ظهور من بطون الله با و انبیا و دین خود خواهر فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء و او است

که مع کلینی بوده پنج ششی با او بنوده و او است که در شیخی نیست و در فوق ششینی نیست
و با شیخی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت ذاین
عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل
و لا یزال بوده و هست و کسی او را نشانه و نمی شناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند
بنابر او و مخلوق میشود با مراد و او است متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدس از هر نسبت و ثنائی
لا یدر که من ششینی و آن بهوید رک کلینی حتی آنچه گفته میشود لا یدر که من ششینی بمرآت ظهور او راجع
میشود که من نظمیسره الله باشد و او است اجل و اعلی از اینکه ذی اشاره تواند اشاره کند بوی
او و من نظمیسره الله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بقواد او میگردد و او دنوان او
هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان رباً و لا مربوب لم یزل الله کان الهماً و لا مألوه لم یزل
الله کان قادراً و لا مقدر لم یزل الله کان عالماً و لا معلوم لم یزل الله کان واحداً و لا
معدود و آنچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحداً و لا معدود در وقتی است که در ظهور
من نظمیسره الله عدد واحد با ایمان آورده باشد که افتد ایشان دلالت میکند بر وحدت
او و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظیر سجده و کن که لم یزل الله
کان واحداً اگر در این ظهور موقر نبیتی در ظهور اول الان مقبری و از برای رسول خدا شایسته
میکنی کل اسماء و صفات را اگر نخواهی بگویی آن سلطان می بینی که در است او هست که خود
را یکی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقدرن شود بزرگ
ازین سلطان و اگر نخواهی بگویی آن مقتدر مشاهده میکنی اولو الاقدار در ظل طاعت او که بزرگ
از آنکه از اقامت او استیم مقدر مستعید و حال آنکه اقدار ذات او متعالی است از اینکه مقدرن
شود و با این اقتدار و اگر نخواهی بگویی آن عالم می بینی اولو العلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقران با علم این علماء و اگر خواهی بگویی آنکه حاکم
 می بینی اولوا حکم بسیار که در ظل حکم او مستقر هستند بجلالت و حال آنکه متعالی است حکومت کبریت
 او از اقران بظاهراً حکم از قبل او و بمنزله این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن
 که عید در جنتی که عالم است نیست عالم الاله و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا او
 زیرا که در هر ظهوری آنچه مستدی بان ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور
 اول که آدم اول باشد الی مالا نهایی و اثبتی نمی بینی الا بالکده و غیره انی عارف شوی بمنظر
 اولویت الاله از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان محلی نیست
 این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الی ملکت باخلاف الاله و تفاوت الاطوار
 ان مراد که متی ان متعرف الی فی کلشی حتی لا اجمک فی شیئی زیرا که این است فیه وجود
 کلشی که کلشی را قائم مشیت اولیه بدانند و در هیچ شیئی لایستخذه الا ظهور الله را بقدر مشیت
 آن شیئی که متخل ظهور شده و الا نسبت ظهور کل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور
 آیات الله است و از همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دین الی
 هم با آنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور باین دوشی مساوی است الا ان این
 از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی و دلفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی خود
 در ظهور کبریتی محسوس خواهی نمود زیرا که این است که در هر شیئی ذات الله را مشاهده کنی
 زیرا که این مقصود است و از غرض که متعالی است از آنکه در شیئی باشد یا باشی باشد قبل
 شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا دون شیئی باشد و آنچه شفیقت با تو حق است شفیقت
 او است و او بنفها قائم است دلم بزل و در نزال کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل
 مستقر است و مقام مشیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا حق

از شئون نمودارند آنکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذاتی نیست دیده میشود که ذات
 رسول الله باشد بل در هر شیئی دیده میشود که شئی نیست او با تحقق است مثلاً اگر هزار مثال ذهب است
 نفس در سبیل نیست آنکه صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امر که بل آنکه ۳ فرموده از قبل الله
 و همین قسم اگر گوی که نیست ذهب چگونه بمرسد لابد راجع میشود بامریکه آن امر راجع میشود بشیئی
 اگرچه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شئیست شود بر او الا آنکه
 متحقق الشیئیه است بمشیت و اوست قائم بنفس خود با آنکه عزوجل و اوست کاف مستدیر که
 لم یزل و لا یزال حل نفس خود طائف است و اوست که دالات بخورده و یکنه الاعلی الله عزوجل
 الذی لا الاله الا هو فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای
 هر اسمی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزوجل لابد و منظر هست که در نزد شئی اولی ذکر
 و لم یزل و لا یزال مستقر باشد که دالات کفحه الابرار فطربی لمن لایری من شیئی الا دیری فی ظهور
 و لایکن شیئی الا با آنکه و لایری من شیئی الا الایه و لایعتقد فی الله ما یعتقد خلفه لان الله سبحانه لم
 یکن فی شیئی و لاس شیئی و لا علی شیئی و لا الی شیئی و لای ذکر شیئی و کیشی و نه خلق له لن بعرف کینه
 احد و نه و لا یوحده بذاته احد سواه و کلاً قد عرفت المشیه ما عرفت الانفسها و کلاً قد عرفت
 الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیه فیها و ان الله عزوجل بذاته لن بعرف و لایدرک و
 لن یسج و لن یفکس و لا یسئل لاحد الیه الا بالبحر عن عرفانه و الاستقرار فی ظل و حرانیت و استلاله
 لم یزل کلشی که بکفریه و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و اولیه و آخریه و ظاهریه و باطنیه و
 کافیه و مساویه و انه هو فی اعلی علو سلطان قویته و اهی مملو ملک قویته متعال عن
 کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل لغت و عطاء لم یزل الله کان آلهما واحد احد صمداً فرداً حیاً
 قوماً دائماً ابداً متماً لم یخضع لخصه صاجه و لا ولداً و ان مادونه خلق له قد خلقه بامر و لکن

لم يزل ولا يزال غنى عن نفسه بنفسه وكيف لا يكون غنيا عن دونه ومستغنيا عن ذاته يذانه وكيف
لا يكون مستغنيا عن غيره سبحانه وتعالى بما يغني عن كل شيء وهو ذكره الله كان عليا

الباب التاسع من الواحد الثاني

في بيان حقيقة القبر

ملخص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد اکنه خود مقدر و کل مفتی میگردد و درین
ظهور منظمه آنکه نفسی که بعثت او بعثت کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و
خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان جنسی که منظر الوبیت بعثت رسول
را از نفس او فرمود بعثت آنچه در نخل او حشر میشود نزد بعثت او میشود چنانچه در فوق ارض
آنچه حکم کرده میشود امر و زبر دین اسلام میشود و همیکه حکم بعثت بر رسول الله باشد بمیدین بر
او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حشر که مستحق بیان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم
قیامت در ذر اول اجابت امر الله میکند و اقرار بوجهانیت او و کل ارواح درون حشر راجع
میشود بشجره نفسی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح درون حشر خوانده بود چونکه او مبعوث شد
کل در نخل او مبعوث شدند و ارواح حشر چون شجره اثبات بر تعلق شد کل در نخل او بر تعلق نه این است
که روح دارد و روحی بروج دیگر متصل گردد بلکه کل در اکنه مقامات خود هستند مثلاً حروف حقی
در اکنه افتده خود هستند بعثت اول آنها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح آنها از اکنه خود
تجاوز نمایند و همچنین آنچه از مؤمنین در نخل این حروف هستند و قبر یک کل در او سوال کرده میشوند
و در جوارها مکانیه در ذکر اول سوال کرده میشود تا آنکه بشوئات بالا نهایت متصل میگردد و
پسین قسم در نخل آنچه درون خیر علم الله با و احاطه فرموده از شجره نفسی سوال میشود این است
مضمون آن حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین بر صراط بن رومی الله اقرار میفرماید

که آنچه خیر بوده از من است و ثانی هر دنفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است شئون
 خیریه الی مالایانه در ملک متکثر و ذلک است در شئون اقلیه مثلاً اگر هزار سال بعد نفی بر نفی حنی
 وارد آورد بواسطه حنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور دارد آورده و کل شئون متکثره نفی
 راجع بادیشود و کل شئون مبنی خیریه راجع بآول من آسن میشود و ادر ارجع الی الله میشود چنانچه اگر
 خداوند ادر ابعوث نفرماید بنفیه مبعوث نمیکرد و از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله
 میشود زیرا که اگر خداوند ادر ابعوث نفرماید که این است شجره آول نه خود میداند و دیگری
 این است قبر کعبه شئون کل نفس متکثر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان یا
 و آیات او در بیان و اوجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند
 و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و ملائکه عذابت بر او نازل میشوند در نفس چثیه
 زیرا که این ثانی است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه محجب حق ثانی است از شئون
 نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و مشر ذکر میشود و از برای او دوزخ و ذلک این است که شرف
 میدهد از برای هر نفسی از اقرار باینکه قبر حق است زیرا که اگر از شئون نفس علیین است
 راجع باو و بعد در نشاء اخری از او منتقل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس
 مؤمن بکتاب الله بود راجع شد بایمان بکتاب قاف و از اینجا منتشر شد در خلق او و در دین
 اسلام مربی شد و کم کم تا آنکه منتفی شد یوم او یوم نزول بیان راجع شد باو و از او منتشر شد در
 خلق آخر الی ماشاء الله در این جهت نشاء و نما مینماید تا یوم من تلخیص الله آنوقت
 راجع بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لابد نفس الله
 در جوده و همچنین در ظل اگر نفسی از عرفان الهیه مؤمن نبوده راجع شده باول من لم یؤمن برجل
 الله و از او منتقل گشته و در دوزخ علیین فرقان در سختی شری بوده تا آنکه راجع شده باول

حروف نفی از بیان و بعد از او مفصل شده و میر می کند در فضای خود تا آنکه راجع میشود با دل
 من لم یؤمن بنی نظیره الله و بعد مفصل میگردد و در کل این عوالم بس او را میشود اگر چه حیر باشد
 و مقرا دار میشود اگر چه اعلی آنکه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر کل بس بدن آن
 از آنچه در حقیقت خلق شده می شود و مقدار او اعلی عرف ضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت می شود
 اگر چه پوشیده الا بقل و منتهی الا بر تر آب و تناول کرده الا بر کن کا بود هیچ نفس مؤمنی نیست که
 روح او بقی شود تا آنکه قبر او در وضع میشود از ریاض جنت نخل و آنچه دوست دارد در او خداوند
 خلق فرموده و در زاد و میا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن بماند تا آنکه قلم طاقت
 نوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل و هرگاه بخوابد نفسی که در این عالم مشاهده
 کند با آنچه فضل در حق بشود اثبات نازل شده شئون مکتبه از این بشود هم هر نفسی بایستی علیها
 با آنچه خداوند عطا فرموده متلذذ و همچنین اگر بخوابد نعمت خداوند را مشاهده کند فکر کند با آنچه
 در حق بشود نفسی نازل فرموده که شئون مکتبه از او بشود او مغضب خواهند بود چنانچه شئون مکتبه
 از طبعین مثل او تنعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق
 واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فیمده باشد هر کس بیان الله را در ذکر حق فیمده
 تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح هیچ شیئی از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً روحی که قتل یکن
 میگیرد و لم یزل خلقی است و روحی که قتل یکن میگیرد و لم یزل خلقی است و روحی که قتل یکن میگیرد و لم یزل خلقی است
 لم یزل عدل است و از برای او آنکه وجد و نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود
 تا آنکه خداوند عالم عز سلطان را میفرماید تا آنکه بسچین و تقدسین و موحیدین و کبریا را که او را مرفع
 ساخته تا آنکه محل اعلای از جنت و افاق امخ از ضوان جاد دهند و بعد از کثرتی بخوابد و در حزن بود
 از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در بیان نازل فرموده الهی ظهور داد که اول ظهور این

نخواهد بود بمثل نفوس که از ازل ظهور این امر بدون ایمان بپان قبض روح شده که راسخ از نسبت
 بر ایشان میوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور منظمی سره آنگه بقدر اینکه بگوید ملی یا آنکه
 اشاره کند بر اینکه احق است و حاصل شود غرضی بخشد از برای این و هیچ نفیست که
 بدون ایمان بپان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چند بقدر ذکر شئی از چیز حسن و قلم
 مخالف میشود که ذکر کند از آنچه از برای او میاشده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن
 بمنظمی سره آنگه و کلمات او باشد که او است مؤمن بپان و آنچه در بیان است و از برای
 فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و مسمائی غیت لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله
 بمثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در جنت ظهور بیان ظاهر زیر که مثبت
 نقطه بیان شیهه آنگه ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مثبت در ظهور
 منظمی سره آنگه نزد او الواعلم ثابت میگردد مثلاً حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص
 در جنت بوده اگر باینچه خداوند نازل فرموده غالب بوده و حسن بعثت حکم نایشود بر آنحضرت
 و اگر در این بین نفسی از ایشان متدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار بجا
 یا شده داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا
 من شاء الله آن دقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن بپان نشود که داخل در نار میشود و از
 جنت خارج میشود و لم یزل منظر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و متغیر و در طلوع لیل کند گو
 بر رخ ذکر میشود مشیه الله باطنه بدخل من یشاء فی جنبه و میخ من یشاء عن جنبه کسی را عظم
 نیست باو الا آنکه کسی که از حد و بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او
 معتنی از مشیت قبل او باشد و الا او در عسر یوم در شانی است چه بهایمان منظر
 مشیت کلیه در بر رخ بشده از قبل خود بایی از معرفت و متوج غایب که نتوانند تحمل شد

چنانچه از آدل ظهور رسول الله ص الی بشت همین حال بود و قبل از این ظهور ازین عروج محمی
این امر متبلین بود چنانچه ازین قبض روح رسول الله ص الی آدل نزول بیان شد متبلین درین
خلق بود کسی نیشاخت او را زیرا که اولم نزل و لا يزال در مقام نقطه آدکیم باقی بوده است
و در حرف حی در اکنه خود و سایر حرف از علین و دونها در اکنه خود کل مستند از او هستند و او
میشناسد کل را و لکن کسی او را نیشناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابد بدیدیم او را
من حیث لا یرینه اذ انه هو القادر البیان والمقدر العظام

الباب العاشر من الواحد الثانی
فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

مفصل این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمنظیره الله از مردم سؤال میکند که آیا دین شما
بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله
جواب آنکه را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تسلیم ایشان نموده میدهند و الا حجت الله بر
ایشان مانع نمیشود و چون ایمان نیاورده که نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد از آنکه رجوع
نموده بجنهور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو
آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نفقت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن
روز در حق او جاری میشود بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة
ثابت میماند منظر نفسی دنار و منظر بر نور در اثبات و آدل در دون حرف علین معنی
دشانی در رحمت خداوند که در حرف علین نازل فرموده باشد و این است فضلی که از برکات
اوش نیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر حیدمی راجع باو میگردد اگر
مؤمن است روضه است از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقدس است از مقامات

چنانچه درین حیات هم در نزد اولوالعزم کلمات است اگر مومن بر ارض تراب نشیند آن قطعه
 طبع روان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا از ارض ناسیگرود با مر خداوند عزوجل
 و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع آلاء بر من نظمیده الله است بموسی او د
 سبیلی از برای احدی بموسی ذات ازل نبوده و نیست نه در بده و نه در عود سبحان الله عن کل
 باید که به اسم شیئی من قبل و من بعد له خلق والا من فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما الا اله

التکبر المتعال

الباب الحادی والعشر من الواحد الثاني

فی بیان ان البعث حق

مختص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده چنانچه در کتاب خود مازل فرموده از ارواح
 طلیقین که متعلق بحروف آنهاست و درون آنها که متعلق بحروف آنهاست و هر شیئی که
 اطلاق تئیهت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعثت هر شیئی بذکر من نظمیده الله
 است در آن روز زیرا که خلق ان شیئی هم در اول بذکر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلاً
 این فغان و طلیق که بطور که الآن بن مدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکفایت
 و ذاقیت و نصابت و انیت در وقتی که بشهر حقیقت متعلق فرماید که این فغان و طلیق بصفه
 او است در هر فغان و طلیق که حکم شود او ن میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده
 مثل در حد جاود زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلاً در این کور حرف حی قرار داده
 بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخوابد این حرف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که
 غیر قول او خلق شیئی نمیکند بکفایت و چون که قول او قول الله است در حین قول کفایت شیئی
 متکون میشود اگر در طلیق است بذکر حق و اگر در دون طلیق است بدون او زیرا که آنچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل آیات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعثت قرآن است
 کل باقر الله مبعوث و قائم میشود و کل ماعلی الارض من یدی الله هست و بعثت کل بر جبر کل
 میشود چنانچه خلق کل بنفس واحد میشود بعثت کل هم بنفس واحد میشود در صحنی که نفس
 واحد بعث میشود بعثت کل نفسی فردا فردا در آنکه خود میشود اگر چه بذكر الله باشد که خداوند را
 فرماید بعثت شیئی را کسی غیر از او نداند و بعد شهادة الله کل شهادت دهنده مثل آنکه این بعینه
 باطی است که مشیت او تکیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اولی از برای او نبوده و ذکر بر ظهور
 بنفسه در حق او میشود تا آنکه بعینه این باطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا هم
 این است ترا بچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد عینین بوده در نزد قائم آل محمد هست
 در آنکه که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق بر شیئی همان
 شیئی بوده اگر چه در اسلام محمد بن عبد الله بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و
 امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بقطعه حقیقت نشود ادراک بعثت
 کل نفسی را بنفس واحد نتواند کرد اگر چه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است
 از اعتقاد بعثت اخذ کند تا یوم ظهور من ظمیر الله که بر کس بومی او راجع شد بعثت
 او در عین و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعثت آن در دون عینین و داخل شجره نفسی
 میگردد و اگر شیئی با اسم ذکر بعثت او نشود همیشه در کفر میسراید مبعوث گردیم ^{کاشی} را
 کل مبعوث میکنند در آنکه خود در ظل نقطه واحد اگر در عینین است بجزیره اثبات و اگر
 در دون آنست شجره نفسی و ما یغیب من علم الله من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما
 بینهما بعثت کل شیئی بامر الله کان علی کل شیئی قدیرا و بعثت بیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از
 قرآنی بسیرون آید بلکه بعثت کل از نفس احوال آن زمان میگردد اگر از عینین است

از زمین و اگر از دون عین است از دون آن و مردی نیست از برای بخت پریشی
دریوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله یبده ذلک الخلق ثم یبیده و قدر خلق

کل شیء ثم یبشده و الله علی کل شیء قدیر
الباب الثانی والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

مخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور آنکه و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر
صراط حق بوده و الا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی
که ایمان با و آورده از سخوات و ارض اوصح بل از نما و مقبولات و ارض قابلیت اجلی تر
و مرمین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع کشف علی در دنیا
و ابراهیمی من عبت الله لاریب فیہ تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته
از قرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر براد ایمان آورده و ایشان از
صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطیق علیه
اسم الهی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دو سیت در دهنر سال بگذران از
جهت ذکر حمدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین و شهور
منتفع است از واقف فیر که اولی از برای ظهور الله نبوده که محد و دیکه شود و کل مظاهر
ظهور راجع شود امر در نقطه بیان اینست که در عالم لاهد منافی تامل نموده و سیر از عالم
لاهد اقرب از لجم بهر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تامل نموده بر صراط
دقوف او بر صراط زیاده چه بها اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حرف
کتاب الف که بر صراط کتاب فاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشته

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند
 و از برای دون مؤمنین اداق از شر و احد از سیف است صراط زیرا که نه می تواند از تحتیت
 آیات قبل بیرون روند و نه از میان مثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار بجای کنند این است
 که از برای ایشان احد از سیف و اداق از شر میگردد و از برای مؤمنین اوج از نیست میگردد
 زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از آیتان بآیه
 از آیات مثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را حکم نمود حکم بیان میفرماید کل من
 عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده میگردد
 و از برای ما قدر وصل کاف بون تا ملی نیست در ایمان پیداوند و آیات او و اقرار بحقیقت
 باب او و کلمات او چه با الفس که از صراط گذشته و داخل حجت میشوند و چه با انفس
 که در حین گذشتن بنابر یافتند و چه با اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و درین
 ناجی هستند و مخرفین یا واقعین هر دو در ظل نازدگر میشود ای شجره اتقی لا دود نهاد چه با
 نفسی که از اول عرالی اگر عمر عبادت خدا میکند و چینی که آیات خدا را بشود تصدیق نمیکند
 و اگر تا ملی کند بر صراط واقف شود و در ظل نازدگر شود و اگر جدا کند داخل نازدگر شود و در
 محض میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگه داشته اند الا من شاء الله و کل بوقوف
 یادون ایمان در ظلال نازدگر شده و خود خبر نشده و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود
 و ما یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان بمنور بر عزم خود در علو
 تقوای خود متقی هستند و خبر ندارند که حکم نازدگر آنها از قبل الله شد و بهمان حکم الی
 یوم القیمه در مقام خود معذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر باسید دارد کل
 محضی نیست ولی هر کس بجزی محبت میگردد که نزد خداوند بلا شکیست برده هست

چنانچه امروز صراط الله ايات است و كل يروا نذ حجت انرا بفهمند و محجب نمانند خود را بچيزيكه
 نفع نمي بخشد ايشان را سبحانك اللهم لا عذلن ايدى الذين آمنوا بالبيان يوم القيمة
 بفضلك على ان تترقم على الصراط اقرب من كل شي انك كنت على كل شي رقيباً
 الباب الثالث والعشرون الواحد والثمانون

في حقيقة الميزان وانه حق

مخص اين باب آنكه از نقطه شيت اوليه الى مالانهايه در هر ظهورى ميزان همان نقطه حقيقت
 است و او امر مشرقه از شمس جود او و اعلى مراتب ميزان در توحيد كلكه لا اله الا هو است
 هر كس داخل ميزان نفى شد داخل در ميزان نار و هر كس داخل ميزان اثبات شد داخل
 ميزان حجت و دخول نفى تحقق نمي شود الا بولاييت ابواب نار و دخول در حجت تحقق نمي شود
 الا بولاييت ابواب حجت اگر چه كل نفى شى ميشود بيك شجره و كل اثبات شى ميشود بيك شجره
 چنانچه كسى خواهد ميزان قبل را مشاهده كند نظر كند در ميزان ظهور رسول الله ص از جنبي كه ثبت
 آنحضرت بوده تا امروز الى مالانهايه در كف عدل او نبار رفته و الى مالانهايه در كف فضل
 او بخت رفته و امروز ميزان بيان است هر كس منحرف از اونيت در حجت و در ميزان فضل
 والا در كف عدل و در نار زيرا كه مبدء خلق نار در حجت هر دو از نقطه حقيقت متحقق ميگردد حكم بر
 مقل ميگردد خلق نور ميشود و حكم بر غير مقل كه ميگردد خلق نار ميگردد و خداوند خالق نار و نور است
 بشيت كه آن نقطه باشد و آنك عدل و فضل است بعدل و فضلى كه از اين شجره ظاهر ميگردد
 زيرا كه اگر در شجره نقطه قرآن حكم بولاييت امير المؤمنين ۴ نشده بود خلق حجت متحقق نميشد و هيچ شى
 و نازل اگر نازل فرموده بود كه كسى كه تقي من نيست بر حق نيست خلق نار متحقق نمى شد حال
 آنچه شومون خبر است بقول او راجع بشجره اثبات ميگردد و آنچه شومون دون خير است راجع

شجره نفعی میگردد و حقیقت میزان و حقیقت اولیه شجره اولی است الی بالا نهایت اطلاعات در
 ظل آن در علم الله که نشسته مثلا اگر امر در نفسی بحکم رسول الله ص من قبل علی بن ابی طالب
 ارشئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از
 ظهور بیان کثیفی در ظل نقطه اولیه بیرون شدند هر کس مقبل شد در کف فضل و ثبات ثابت
 میگردد و هر کس قدر سرسجی مغرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من نفعی الله که
 اوست میزان و امر اوست میزان و احوال اوست میزان و کلمات اوست میزان
 و دلالات اوست میزان و اینسب الی میزان میزان اذ استحق النسبة فی الکتاب و الا علی
 قدر ما قطع النسبة یقطع الحکم الی صین یرفع کل النسبة و یقی النفس فی النار و انک الشیخ^۱
 بالله الواحد النوار عن ذکر کل بار و الامرا

من عند الله الواحد الفطار

الباب الرابع والعشرون الواحد الثاني

فی بیان الحساب

مختص این باب آنکه حساب کلی بید الله هست و غیر الله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند
 عالم حساب میفرماید کثیفی را با پنجه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان ظهور او در
 بطن او حساب میفرماید کل را دلی حکم ظاهر میگردد و او در صین ظهور و حساب میفرماید کل را
 در یوم قیامت بیک کلمه واحد چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرموده بیک کلمه
 و آن این است انی الله لا اله الا انارک کثیفی هر کس مایل شود در زار نفعی بعد حساب
 کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور ثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل مایل از نفس
 نفوس مستعد که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آن حساب در قیامت

رسول خدا ص حساب کرده شده و فانی گشتند نفای ایمانی نه جسدی و الاکل ارض از اجساد
 ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اتوی از کتاب
 نبوده و از این جهت خداوند مجسمه حقیقت را ظاهر فرمود بآیهی که دین این نفوس نموده
 بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد دالی یوم القیمة میشود بهمان سان آیات
 قرآنی که همان عربی است و اضع از کل النین است نازل فرمود و اکثر بعد حساب کرده
 شده و در تارنخی لاشی گشته و نفوسی که اقرار بوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب
 کرده شده و جزا داده شدند با حسن جزا بایاتی که الی یوم القیمة باقی است و کل خیر برین
 آیات نازل شده دالی یوم القیمة بایشان میرسد زیرا که هیچ آیهی خداوند نازل نفرموده
 الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این
 آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الظهورین است و اگر نفی گوید که
 ما یقین نخویم که این کلمه قول خداست جواب گفته شود که بین کلمه بنیما در قرآن نازل شده
 و قبل از شجره طور بمثل آنکه خداوند در صدر آن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله
 که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان جهت انجا اثبات یقین
 میشود زیرا که اگر در آنجا میگذشت که ماطی الارض از ایمان باد عاجز هستند در اینجا هم اولو العلم
 مشاهده این امر را نموده و یقینا بدیهه یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر بایان
 نفسی که او ایمان او و از شجره حقیقت اگر کاشی بتواند نوشت در یک روز و الف
 بنویسد و الا بعد ریکه تواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولو الافئده نیست که من قول
 است زیرا که بنیما شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او مطلق نتواند نمود و او
 کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت

واحده بوده و هست و کلام در تمام خلق و ابداع است و چون که در مشیت دیده میشود
 الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقدر بر شل او
 نیست و کسی که باین شجره بوده یا خواهر بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است
 و نزد او اسهل تر و اقرب است چنانکه از شئون مناجات و خطب و علم و شئون غایبیه
 زیرا که این است کلام کیفیت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند و حده از این جهت است
 که ایات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت
 واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیت او کیه است
 و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متکلف باین صفت گردد و مشیت باین مبدء دهر
 حقیقی که در مثل این کلمه کلی و در قرآن مجید میشود در بیان هم معنی میشوند انیت که مردم از احادیث
 باکی نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لایشتی گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خالص است نه
 این محاسبات و ریوی که مقدار آن مقدار دنیا است ندین ولی در جانی که مقدار در
 دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیکرد و راجع بفضای ابدی میگردد متذکر نشود و
 حال آنکه او را لافنده کل ماعلی الارض را میسندند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره
 ایشان کلمه بی بفرماید لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد و خدا را که امر در
 نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چنانکه در محاسبات دنیوی
 ترسیده که راجع شود باینکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در دوزخ او حق کمی باشد و آنکه
 اهتمام کلی بنمایند در اینکه شغل الذمه نفسی نگردند ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای
 او خلق شده اند که هزاره و ولایت و مفاد سال و در قرآن علی بنمایند و یوم جزا و حساب
 تمام لایشتی بر دوزخ ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

مشورایمانی چو در باطن الارض رامید اوند که حساب ایشان بخیل کرده شود نه عدل زیرا که بعد از
دوازده الی یوم القیامه مغرب میگردد و بفضل الی یوم القیامه در جنت قتم میگردد و منبرج از ظهور
من بقیه الله سبحانه حساب است اگر چه خواهد هر سحر قرار میدهد والا بسوع سج والا یام سج
فیصل یا شانه و یکم یا میرید فیصل عافیل و کل با اکتبت ایدیم یسئلون

الباب الخامس والعشرون الواحد الثاني

فی بیان کتاب و آن حق مخلص این باب آنکه مراد از کتاب آخرت است که از قبل نقطه حقیقت
ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب تقدیر
کتابی است که در دل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از برای
حرف گرفته الا لامانیه ذکر شود چه آنچه از نقطه حقیقت تشریح گردد و ذکر کتاب میشود و آنچه در
کتاب بنیاد خود زبید گنجایی است که بخلاف الله نوشته شده زیرا که غیب الی الله بوده است
زیرا که کتاب ادنی است ای ارجح مسئله بکلمه حق در کلماتی که نازل میگردد از بهر شان
که باشد مراد آنکه آیات باشد که ما غیر اسن رضوان است و مناجات که لبس لم یغیر و تقا
آیات که مفرغ و اجوبه و تفسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله است و شون
فارسیه بعضی مثل شون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات
فارسی بچین نواد نظر کند فصاحت آیات را بعینا مشاهده نماید و بفین میکند که غیر الله قادر
بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه با اشتیاعی که افراز گردند بر اینکه کتاب حق است
ولی از حقیقت حق محجب مانده و چه با که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله است بل از برای
کتاب او از کلماتی بل یک حرف از کتاب او اعراض از کلماتی از اسباب مردم
از ایشان بشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نارنجات یابند و در

نیست شوند و چه بسیار از لحاظ عکوفضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل شود
 عظمت نمیشود بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخواند اللهم اعطنی کتاباً
 یمنی حال که خداوند عطا فرمود نمیکرد بلکه معطی را که رسول است از رسولان او اگر برآید
 از آنچه قلم حیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و در
 رسول او و از عکوفضل وجود بر او نازل فرموده بشأنی که تواند که یقین کند که کتاب الله
 و غیر او تا در برش اوست نیست چنانچه دین کل امر و آیات قرآن حق است و هیچ ابیت
 او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میخشد و این کتاب
 حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین با و در کتاب او از قبل ظهور او
 کتاب او از بعد متحقق میشوند بحیثی که نمیند الا مومن فالص داد و اعزاز کبریت احمد است
 چنانچه نفوس که بعضی بن مریم و کتاب او ایمان آورده اگر شناخته بودند که ظهور محمد
 بعینه همان ظهور بوده بخواشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بخواشرف
 احدی از صفای از دین خود بر نگشته و کل بر رسول الله ایمان آورده و کتاب او
 تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله کتاب او یقین کنند که ظهور قائم گو
 بیان همان ظهور رسول الله است بخواشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان
 فرقان است که بخواشرف نازل شده در آخرت احدی از مؤمنین بقرآن خارج از
 دین خود نشده و اقرب از الخ بصرا ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم
 یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه مایحق به یقین است از برای ایشان
 نشده زیرا که اگر فکر نمایند و حجتی که با دین اسلام ثابت شده مشاهده نمایند بعینه
 همان حجت را بخواشرف و محقق که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که

کینویات ایشان از شجره نفعی بوده و راجع باو می شود و ایمان نفسای ایشان و اعمالی که از او
 در دین اسلام مستوج بوده میستند و بعد از فردلی نفع با ایشان نمی بخشد اگر اعمال هر فرد
 کتاب الف امروز نفع با ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه آنچه نازل شده
 بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیین راجع بانفس خود نموده
 و عمل بقول میست را بعد از موت او جایز دانسته اگر چه حق واقع عند الله ظاهر است و
 راجع می شود بشجره بیان و همان حکم که از ان مطلع ظاهر گشته جاری است در کل و در اکثر
 مجتهدین و مفتیین و دیگر کس در حکم خیر الله نمی بیند مصابب بوده و هست اگر چه محققین باشد چون
 راجع الی الله می گردد و مقبول می شود اگر چه اختلاف نبوده و نیست و آنچه نازل در بیان شده
 من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد
 خاص شود اگر چه آنوقت هم بخند و آنگاه وساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود
 مختلف می گردد و لم یزل الله فی شان بیع و فسخ جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه از لفظ
 الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه بنابر هر شریعتی اختلافات
 مالا نهایت در بین اهل آن ذکر می شود و محقق است که آنچه من عند الله است در ادو اختلافی
 نیست بانسباط بصیرت را این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینویات است
 لم یزل در تجد و حدوث است و اقل از طرف بصیر در مورد امر خلق بیع و فسخ حدیث
 ظاهر می گردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع می شود با آنچه در ظهور
 ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه عند الله است کثیری را در صین بطون خود ولی با آنچه در صین ظهور
 مد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمی گردد الا من شاء الله انه

علامه قدیر

باب السادس والعشرون الواحد والثمانين

فی بیان ان الجنة حق

مخلص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از منظار هر که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی به جنت را
فصیده و نه تار را و آنچه مخلوق بدو جنت است در این عالم که مبدء کل عالم و نفس الیه کل عالم
است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول تنجلی بخل او است چنانچه در دعا خوان
مطلب ذکر شده یا من استو بر حائنه علی العرش فصار العرش غیبانی ذاته کما صارت العوالم
غیبانی عرشه و در قرآن در نزد اهل بسیار منظر رحمت حقیقت آورده منحصراست بایر الرضین
ذیر که آنچه در کل عوالم است مبدء او را داده و در جود او می شود مثلا از یوم آدم تا امروز
نزد هر ظهور حقیقی با اول من این باو فتح ابواب جنت و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق
منفی می شود باین ظهور و دون آن تنفیض می شود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجهت نظر نظر کند می بیند
که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او به نسبت موجود میگردد و او بفضیله او است
محیط بر کل عوالم با حاطه رتبه کیفیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این میان صاحب رتبه باشد
اقرار بعلو رتبه او و نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلاً در آفاق
که ظاهر شد ظهور هر کدام باینکه اول خلق است و در انفس کل مؤمنین با و حوق می شوند
که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب حق گشته باشد از برای پیچ نفسی
نماید که در علم آتیه هیچ جشی از ظهور آنکه در نقطه شیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از
هر ظهوری بظهوری جنت او در ظهور بوده و در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات منشی شده
بنقطه قرآن از زمین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس متفرد اعظم تر نبوده و در آن ظهور
تدیر که در انفسی مثل این است امروز بعد از خداوند کسی با این خود او اعظم از رسول

خدا نمیداند و تحقیق این آیه در انفس ظاهر شد الا بطور آن نفس اولیه و بعد هیچ حتی در علم خدا اعظم تر
 از امیر المؤمنین ع نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر ننماید الا با و همین قسم در هیچ
 بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگرد و تا بحروف واحد نمی شود مثلاً در ظهور جنت فاس پنج
 جستی بعد از جنات سابقه بر آن در صین آخر جنات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در
 ارض طفت و مکان جنت آنوقت علی بن الحسین ع و اسرار بوده در صین قسم مشابه کن کل جنات را
 تا بحرف بیستم نمی شود و بعد راجع میگرد و بمقطه و از صین ظهور این امر متعقباته دقیقه آن و آنچه
 احصای آن نمود اول ظهور جنت نقطه فرغان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اول
 او آن صین در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من الطیسه که جنتی از او
 اعظم تر نیست در صین ظهور او مبدل می شود جنت اولای نقطه بیان بجنت اغرای او و بعد از
 آن جنت جنات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشد اعظم جنات است و نمی شود
 آخر ظهور بجنت صین نه این است که در صین هر طور جنت قبل در مقرر خود نباشد مثلاً در
 صین ظهور جنت صین جنت با و بر عرش خود است و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند
 از برای هر جنتی که ظهور میثیت بنفها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که آن
 حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور میثیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع شود
 باب و ابواب بابل بیت و الی بیت رسول خدا و در سوره سجده از عز وجل نیست که اسم رابع است
 من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که
 اذل داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقاء الله فائز گردید و اقرار
 بوحده انیت او نمود چنانچه هیچ جوهر خطی در امکان تصور نیست که اعز الذرات و جود خدا
 بوده باشد و شیخ و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم بختی مایول خود فائز گردد

و در سبیل حق شمای لذت او ادای شکر خداست و او را بر نعمتی که با وعظا فرموده مثلاً
عبدی را خداوند بدرجه بایست یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت او
ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در
تثون ظاهریه بر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جادیم شمای لذت او در وقتی است که
نظر خدای خود میکند و میگوید حمد مرا و را که مرا باین علییه مشرف فرموده و این است که کل
لذات راجع میشود بر کن تائی که محل حمد باشد همین قسم که کفینیاست راجع بآن محل اقدس
میگردد الفاظ هم بمای علیها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر در اول
ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد از
مصدر عزت از برای حامد شده این است که روح آدمی در حین دخول در جنت اولیه
بآنچه ممکن است در احکام از بهر فضی رسیده چنانچه ثمره کل را بیان نموده که راجع بکلیه
حمد میگردد که آن نفس حامل بهمان روح باشد و آنچه مشتبک گردد از او مشتبک میگردد و از
ظهورات جنیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حمد می شود حتی لباس حسیر با و پوشیده
و آنچه بابتله در جنت با و تله در جنة و او بنفشه تله در جنة و الا بکلی خود که محل نقد باشد داد
کاف مستدیر است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای او
نه اولی و نه آخری و نه شمالی و نه غایتی چنانچه بر کس داخل در جنت فرغان شد آنچه شاهه
نعت کند می بیند که از سماء جود رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موردی داند یا قوتی ارث
برد نیست الا بعلیه آن حیثیت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که
غیر آن نفس که الآن ارث میرد و برود کی میوانست که بگوید لم اوبم این است که کل وجود از
نقطه وجود خود الی قتهای صوره خود آنچه دارند از علییه اداست که علییه الله است پنج شئی

نیست ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنبست کسی لباس برپوشد نیست مگر عصی
 حلالی او چنانچه قبل مقدر برپوشیدن بود و غیر آنست اینست که اگر کسی چشم فرود آورد
 باز نماید نمی چندانکه در وجود او الا فی از وجود او و آنچه که در جنبست فرغان داخل شدند کل دخل پس
 آید که رسول الله باشد مستقله و ابواب دیگر جنبست در جنبه این باب است بلکه او اینها را
 فتح فرموده بخود خود مثلا هر کس در حق حرف آفر عروج نماید بتهای عروج و ظاهر شود از برای
 جدا و آنچه که فوق آن تصور نیست در این عالم نیست الا لذات آن که فرموده این است
 یکی از ابواب جنبست و هدایت من چنانچه آنچه ظاهر در جنبست تربیت امام ثامن ظاهر شده
 نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که اوست وصی ثامن من اگر چه الان نزد تربت اولین
 فرج ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده نیست الا در جنبه خود او و کف قدرت او
 در دخیل هر بابی از ابواب جنبست ابواب مالا نهاده بوده هست چنانچه هر نفسی که در ولایت
 یکی از ابواب جنبست آمده بنصفه جنتی است از برای او در رتبه خود و الا مالا نهاده این سست
 ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت تصور است در این جنبست است و از جنبست
 قبل کل لذت قطع شده چنانچه عین ظهور رسول الله ص کل لذت از جنبست انجلیه قطع شد زیرا
 که کل جنبست در توحید خدا و عرفان در رضای او و طاعت مظاهر امر اوست بعد از آنکه
 حلق باشد نفسی از آن چه جنتی است اگر چه در عروج و بتهای لذت ممکنه شمع نرود که
 آفرانج بنار قاسم کرده و اگر در کنونیات عروج انجلیه آیتی از حق باشد که منشی لیه
 لذت است اگر چه در ظهور عینی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بگمان
 است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل عروج انجلیه یقین بدانند که ظهور رسول الله
 همان ظهور عینی بوده بجز اشرف احدی از عروج انجلیه و را بخیل خود باقی نخواهد ماند

و در آن جنت تملذذ نخواهند و بین قسم بعد از فرقان که اگر امر در میان لذتی میگذرد حقیقت
 ندارد زیرا که اگر با این خود خدا علی میکند و گمان تملذذی میرسد عین الله از برای دادن
 آن کرده و همان گمانیکه حروف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مراتب الله طالع شدند
 جنت دیگر این است که لذت قطع است الا لمن عرف الله و دامن به و عرف حقیقت
 و دامن به و عرف کتابه و دامن به و عرف ما نزل فی کتابه و دامن به و بین قسم اهل این جنت در
 این جنت تملذذ میشوند الی اول ظهور منظمی سه الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در حین
 ظهور ایشان هیچ ضیق اعظم تر از ایمان با او طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان
 قطع میگردد و طوبی لمن یدخل فی قلعه و یستملذ بذکره فانه یقی بقیه الی کرة الاخری و اذا الولا
 به و یستملذ بذکره یدرک کرة اخری بعد الاخری و لا غایت له و لا تنسی و ان یقی فی ظهور فیقطع
 و لا یمان و الله و عین ظهور و حقیقت میگویم اهل بیان را که اگر در حین ظهور منظمی سه الله
 کل موفق بآن جنت اعظم و نقای ابر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر نشینید
 ظهوری ظاهر شده بایست قبل از خدا هم الله الا نیت که کل داخل شود و اگر نشده و بعد
 هم الله استغاثت قتی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید رسم بر انفس
 خود کرده و کل بکلیه در آن اون نقطه ظاهر که کل داخل شده اید متطل گردید و اگر نشینید
 ظاهر شده صاحب نفس بآیات او و لو العلم آن زمان تصدیق او نموده نه مردن از او و لو العلم
 بلکه یقین نظر مثل این زمان که آنها تحجب مانده و یقین نظر و صاحبان مثل اگر چه بر لباس
 فقر و کسفت بوده بوقت بدخول جنت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم
 قبل باقی مانده تا اهل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که اداست اول و آخر او است
 ظاهر و باطن و اگر نشینید در تضرع و ابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما

در عالم حیات بعد از موت لا ینال الله بنائک بالامین رات ولا اذن سمعت ولا
 خطر علی قلب بشر تدخّل الله فیما من کل ما کل عنه من فضل المون و اگر اجبر سوات داد
 مگرد و کل اشیاء تلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شی از اشیاء جنت بعد از موت را نخوا
 و کل نمود و در آن مارین جنتی است که در حیات بعد ذکر شد اگر در این حیات داخل
 در جنت ظهور آنکه گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل ناز خواهد شد
 حین باقبض اعدو با آنکه عن ذلک ما رایت فی کتاب الله و لا فی الا آیاه و لا من قبلها
 الا آیاه و لا من بعد الا آیاه و لا من فوقها الا آیاه و لا من دنیها الا آیاه لا یخلق و لا یزین
 قبل من بعد الا الله اله الحق المبین الیقوم و چه بانشی در بطوری از اعلی علو اهل جنت است
 و حین ظهور بعد از ادنی دنو اهل ناز میگردد پناه برده بجزاد اعتصام در نیده کل نقطه بیان در
 اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان با او آورد یا داخل در جنت او شود بل کل
 اگر نشوند در ناز میرند و الا خود در جنت ناز میگردد و نه این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید
 بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ماعلی الارض کلارا زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را
 تا آنکه ان نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بهر دو میرسد و الا آن ملک ماعلی الارض
 در حین موت از او منقطع میگردد ولی بهیچ هدایت از روی حب و رافت بوده نه شدت و
 صلوت پناهنده الله من قبل و من بعد یخل من شیاء فی رحمة الله ولی کریم و هیچ نفسی ظلم تر
 و برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور آنکه ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان
 آورد و بقاء او که لقاء الله است ناز میگردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است
 صیر نماید و بلاء جنت فردا نیست متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت حجب
 و باینچ حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در ناز میگردد متلذذ و از برای آنچه خلق از برای

او شده محبت و کاش محبت بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد نبوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت
 نبوده با نسبیه باو در حق او ظاهر نگزیده کل باو مؤمن و او را در جبل نموده و کل باو مستزاد و او را
 تنها گذاشته هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده زینت چنانچه برای مؤمن
 هیچ معنی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و ما من الله الا الله ذلک الله
 انجته در بهاد و الکلها و الیکها و سلطانها با فیما یقی بامره و الله نفسی عما فیها و علیها و لکن ما فیها
 یلذذون بلقاءه حین ظهوره ثم بلقاءه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها لیؤمن بحجده فی
 کل من قبل من و بعد من و یوحی دون الله و جسم بیکره فی کل شأن قبل شأن و بعد شأن
 ان یدخل فیها من نفس الاله او انما لیتقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الا انا الغریز الجویب
 و اننی انا الله لا اله الا انا الیمین الیوم و اننی انا الله لا اله الا انا رب یکم و اننی انا الله لا
 اله الا انا الحق مع و اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء رب الکرمی المنیع و کل شیء راجع الیه
 بیکل شیء بواء کان من ذکر او انشی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک است
 در جنت اگر چه پیشی باشد که پس کشد شیء در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از نیست متجلی میگردد
 بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر می شود باقی نماند در صورت نوادی او
 الا بیکل انسانی و از این است که کل شیء طلب میکند از خداوند که در کل ما یغیب الی المؤمن یا
 شه دودن زیرا که جنت پیشی نیست که منسوب الی الله گردد و ما یغیب الی المؤمن یغیب الی الله
 و اگر راجع بنفس دون حودت میگردد کل در نار است و از شوق آن اگر چه کل در صقع خود کشد
 شیء باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود و معروفه امر و را علی عرف رضوان آ
 که شجره حقیقت در او مستزاد است که گویا ذرات آن هر بندگی و کلاشی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء
 میخواند بیکل حرات اگر چه متعاهد مراتبه مطرزه فیهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن

جرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات مریا میخوانند چنانچه ذرات مریای اعلی مقصد عمارت
 صد رمی که در ایام ارض صادرانجا ساکن بوده میخوانند و حکم از برای هیچ شیئی نیست
 الا آنکه راجع بان نفس میگردد و اینست که هر مقدی که اهل جنت بر او مستقر شوند باطنی ما
 میکن و صفت در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه هیچ مقدی
 از محل شهادت کلمه خامس ادنی تر در آن روز نبوده ولی چون از جنت بوده باطنی ما ممکن در نظر آید
 ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که جدران او از آن قوت
 مرتفع شود نه ذنب و اگر ظاهر شده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن
 قابل بوده و همچنین ارضی که آن روز شجره مقابل مستقر بوده اهلای آن روز نبوده که اولاً لاشده
 آن روز میدیدند تمامی او را که گویا همان روز لاشی میدیدند چنانچه امروز اثری و نشانی
 نه از مستقر بران ارض است و نه از او که لاشی نفسی است و برنج الله الاشیات بامر الله
 علی کلشی قدیر و اگر بر عکس مورد نظر شود که مقصد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد مثلاً
 نیست که لم یزل و لا یزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در ظل اگر چه غشی ارض ادلی باشد در نزد
 تنزل میناید از کلشی یرجع الی النش الانسانیة و انهای ترجع الی الله فی الجنة ان کانت مؤمنه
 بمنظومه الله و ترجع الی دون الحق فی النار اذ کانت متحججه و من حج امری فی اسم الملائک
 یزال بر جنت نیست لامر الله من عند الله ان کان علی کلشی قدیر

الباب السابع والعشرون الواحد الثاني فی بیان ان النار حق

ملخص این باب آنکه از برای نارسشون ما لا نهایت بما لا نهایت بوده و هست جوهر جبراهاد
 عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعد عرفان ظاهر ظهور در نفس ظهور ظاهر میگردد

حق انمود و الواح متعدده در سل منفه در نزد او فرستاد ولی بمالایغنه محجب گشته و
 قمیص او گیت نار را پوشیده که الان هیچ جنبی اعظم در علم اله نیست از نقطه باد در میان
 و هیچ ناری بعد از نزل این نقطه در تحت الشری نیست چنانچه آنچه راجع باو میشود از بر شئی
 استیانی است که داخل نارشده و آنچه راجع باو میشود از بر شئی استیانی است که داخل در
 جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع
 باول من لم یومن میگردد راجع بنارشده و شئون این نار مالا نهاییه است ولی بکلیه ابواب
 در نور زده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود
 باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنبی است در حد
 اگر چه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عابد
 خدا را و ساجده از برای او و منکند او را و محمدند او را و موحند او را الا آنکه این ظهور از حضرت حق
 میکند و آن ظهور دنیا که اول بمن ظهور بوده و حضرت ظهور قبل او بوده است که آن باطل میگردد
 و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن ثانی میگردد و این ثابت میماند و آن غیر
 میشود و این ذیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بجا نیک و دیگر که از اوقاتی نماند حتی در حق خود
 و الا امر و هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در میان میگویند بر شان مایعیه الله میگویند و آنچه
 فرقان میگویند بر شان مایعیه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد و جمیع
 خدا را میکرد و لیکن در صحن ظهور قاف خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موحد شود به توحید
 محمد رسول الله ص نه بتوحید عسی و هر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من
 استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع گشت نفس شین در او مستقر گردید
 الا من استودع فانه لابد ان یخرج و الا هر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از بنده نمودن شین آید که با شون افاضت شد چنانچه در حدیث است قول او که آن روز
 در زمان محمد این میشود که مرا مفضویدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیر المؤمنین
 علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که مطابق آن است که من
 حیث آریه لا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع کردم از آنجا که اراده میکنم
 نه از آنجا که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر حقیقت و
 اول من اعرض جوهر زاری است و کل شون خیر باو منتی میکرد و کل شون دون آن باو چنانچه
 خداوند در قرآن کل را بصیبت باین نموده و لا تکره اول کافر به دین و صیبت میگویند که کل
 ان کون اول من ترضی من تطیبه الله يوم القيمة لکن من مبدل کل خیر فی کتاب الله فان
 ذلک لموا الفضل العظیم و لا تحذرکم ان لا تحبکم به اول کل نفس لکن من مبدل دون خیر فان
 ذلک لموا العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیر که در بیان ظاهر شود
 راجع بآول من قال بی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در طین واقع
 شده و کل شون دون خیر راجع بآول من قال لا میگردد و اوست ناری که فوق او در بیان
 نیست و ادب حق است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من تطیبه الله که بین قسم
 مستلزم است لال میباید و ناز نازگشته الا بعدم سجود از برای خداوند مجبور که بعدم
 ایمان بخلق بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده و در نزد خود و
 کل الا که از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه کرده
 و ضرر گرفته و نیت روزه نگرفته بلکه در مساجد و طین خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده
 و کل مردود است خدا که و شون ناری بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود بنم
 خود الله میگردد آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه قرآن با

مبتلی شده و اگر شناخت او را که او است خطورتا می در حق او نمیکرد و لیکن شناخت نبرد
 که با نچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیه الله است ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه قرآن آمده
 غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست بینه که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف
 بر بوی پروردگار خود نکرد کینویت حکمت در ادب کون آمده و تقصیر قیس باب اول نادر را
 پوشیده اعوذ بالله من بذا من یومن بالله فلا یسئل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین
 و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآن واقع شده باب کلی نادر است که شئون دیگر در
 نقل او محسوس میشود که کل راجع میشود بنوا اول که جوهر نفی محبت است و کل خیر شئون او
 راجع میشود بنقطه قرآن که نواد او جوهر جوهر کل اثبات است و احب کیشی در نهایت
 که از او محبت شده و ابض کیشی نزد او نفس خود او است که از او محبت مانده چنانچه
 در قرآن احب کیشی نزد قائل حرف خامس او بوده که الله اکبر ملکیت و محمل شده آنچه شد
 که اگر میدانست که او است مظهر کبر در آن روز نزد او سجده میکرد و ظهور درون حب او بر
 قلب او نمیشد و ابض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب
 نازل فرمود که تو خاتم المرزید او را چنانچه اول حرف نادر بیان اگر قسم کلمات عالی
 که خود را منسوب بابل بیت میداند و اهل بیت او صیاء رسول مهند در رسول من عند الله
 منسوب است میگرد بر آینه در نزد خود مشخ و در نزد کل مقرر بود چگونه بر قول مثبت عزت که
 مظهر ربوبیت حرف و الوهیت محضه است ظهور درون حب میگرد و شب در دراز برای او
 سجده میکند این است که محبت مانده و از محبوب خود غفلت نموده و تمیز ابض کیشی را
 که اول من اعرض بجهده باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی است
 ظهور قبل است عند الله بطور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شده

چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من میسرده آنکه اگر چه
 حکم راضی نشود که جاری شود با هم که یک بر نفس او خطور کند دون طاعت او در دویم ظهور
 بایات نبات من عند الله عزوجل و لیکن اگر شود قیص این بوده که آن پرسیده
 و از اجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفس این بوده که آن قبول نفی نموده و از
 بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برون میبرد
 آنروز شون این بان نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان با دست نه قول این
 کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لایعد و لایحیی میگفته و پناه از نفس خود که شین بود
 میرده ولی نری بر حال انجشیده که اگر صادق بود بایست پناه بر نقطه بیان بایمان
 باد از نفس خودش که مؤمن با وضیت و الا چه ترخیص او را شب و روزی بفرض قرآن
 دون سنت او می چسبید مرتبه سجده میکند از برای خداوند با و آنچه تقضای فیوضت او
 گویم حیا میکند بر ذکر آن برادر و امید دارد و حال آنکه با وسجده میکند و اظهار تقرب باد
 میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و ادل کل نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که
 حجت حول عدد واحد طائف است و زار هم چنین است الی ما لانهایه که مکرر شود مکرر
 همان واحد ادل است در کلیتها هر کس مؤمن شود بیان و آنچه خداوند در او نازل فرود
 در خلال حجت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده و هست نه اینست که از
 از ابواب مثل باب بله باشد بل مثلاً باب حجت در ارض باء انوار است که هستند همتند و دو
 ظل باب کلیه فکر میشود و ظل مثل ظل و استعیده باشد من دون حروف الاثبات
 کل حین و قبل حین و بعد حین و لا توکلن علی احد فی کل شان و قبل شان و بعد شان مثلاً
 باب اول حجت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من قیاجل فرض کن الی ظهور منظره

ماء نفسی را در عروق اشجار منفیه فانی سپین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابت ثابت الی ان
 یفنی النفسی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الانی الکتاب و ثبت الاثبات بشان کل
 یقتضون غیبتهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند بنظر میسر و آنکه درجه بسا نوری را
 که نامیر نماید باد و اگر در حد و غیاث ظاهر شود و کل داخل شود احدی در نار نماند و اگر الی
 مستغیاث رسد و کل داخل شود احدی در نار نماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردد و همین فضل
 را از منظر میسر و آنکه طلب نموده که انیت فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه مانده مثل جرد
 انجیل که در کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منظر من بانی اسماء احمد باشند و اگر
 ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مغزی از برای او نیست اگر چه بی منظر ظهور او را مثل
 این محس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در کنار در مقام ایان و حقیقت نه مقام
 جسدی و اسباب ظاهری مثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لاله لا اله الا هو
 اعلیٰ العظیم اگر چه تقدیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان پنج ذکر می نیست مگر ذکر او
 کمال و در وقت ظهور مشابهه حزن نفرماید از مومنین بخود که در غیب باد ایمان آورده و کل منظر
 لقاء ادهشند و لا فوض امره الی الله ربهم الله هو خیر ولی و خیر و الله هو خیر و کل و ظمیر و ادب
 که کفایت میکند کل را از کثرتی و پنج شی کفایت نمیکند از او زیرا که پنج شئی بجا ایمان با او
 ندارد و پنج شئی با ایمان با حسن ذی ندارد و آلا ان الله یفعلکم عن کثرتی ان یا کثرتی عن
 کثرتی و لا یفعلکم عن الله ربکم من شئی و لا یفعلکم من شئی و لا فی السموات و لا فی الارض
 و لا یفعلکم الا من استغنی بالله ربهم الله کان علما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات
 عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یحضر به اعوذ بالله عن کل ما یدکر به النار
 و ان دانویدانوار منظر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است خفنی که بعد در

۱ یعنی که مالک آن نواز است داخل شود در جنت داخل می شود و الا در اضی که منسوب به نواز است
اگر از حب اود داخل در او شود داخل در نار می شود فی الجمله الا ان اراد بشی الله و لیکن الله ان
یتقن عنه کویا شاهد می شود که اکنه ناریه مؤمنین باشد داخل در آنها نمی شوند تا آنکه بجائی میرسد که
اصول نار هم در امان خود داخل نمی شوند و اگر شوند پناه ببرند الا که نقطه پان باطن غیبیه الله
اذن دهند مؤمنین بخود را یا شاهد اکنه اگر در جانی مقتضی چند دفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوز شو
و نظر کن در اینجا نیکه محل قرار ناز بوده و قل صدق الله و عده کذبت یعنی الله انفسی الی ان الیقین
لن من اخری فی الارض ثم انظر الی محل النور قل صدق الله و عده کذبت شیت الله الالباب باره

انه سلام قدیرا

الباب الثامن والعشرون الواحد الثاني

فی بیان آن الساعه آیته لاریب فیها

مخلص این باب آنکه در هر ظهور شیعی ساعت بحقیقت اولیه اوست الی آنکه منزل نیاید تا
آنکه هر ذکر حق که منسوب باشد از قبل او در ظهور الی اطلاق فرماید صدق است و الا لا یست
که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور و خبری از قبل او نرود کسی ذکر خود لایق است ذکر آن آیت
آیته لاریب فیها زیرا که دل بر علو اوست و امر در ساعت نفس پان است که میاید مردم را
حکم میکند بر ایشان الی يوم البعثة و مردی از آن نیست و اگر ابره سموات در در رفاعت مدو
گردد رنجه از آن بماند ذکر نمود و در هر ظهور حق آنچه که حق فرماید بر آن که آن ساعت است
صفت میگوید و منتظران ظهور آنکه تان الساعه قاتله کتم بعتة دان علی الله ربهم انتم ترون

الباب التاسع والعشرون الواحد الثاني

فی آن مافی البیان متجه من الله لمن یسیره الله سبحانه اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما عجب

الی اذ اریان انبه الیک فلقبته وایغیب الی انضجک انک انت خیرنا فخلین
 لمحض این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهوری است من قبل آنکه از برای او در ظهور
 او که ظهور شاه اعزای اوست مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تخته بوده من قبل آنکه از
 برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه با اوست و با مرجع الیه حتی
 لوکان من تسع عشر شرفین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز
 در مؤمنین بقرآن شایه میشود و مایه ای افنده ایشان تخته بود من آنکه بسوی قائم آل محمد عظیم
 السلام و همین قسم آنچه در بیان متکون شود انشئون مجبیه تخته است از قبل نقطه بیان ببری
 من نظمیسره الله که ظهور اخلاصی نقطه بیان باشد و همین غرض و فخر کل را پس است که قبول کند نفس را
 بایشی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تخته انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنی قبول نمیکند
 چگونه بهتر حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا آنکه داخل شود در
 تطاول حجتی که او داخل شده و همچنین من نظمیسره الله قبول نمیفراید شیئی که فسوب میان است
 الا آنکه فسوب بکتاب او شود و همچنین الی ما لانهای ظهور الله ظاهر است در هر ظهور شئونات
 با مرجع الی الظهور الاول تخته من آنکه الیه لیوم ظهوره فی الشاه الاخری و چه در بعد است
 نفسی که خود را از نسبت با و مقطاع سازد و از تخته کی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین
 بقرآن بخواهند تخته رسول الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند بیان و الا مقطاع نموده از
 خود نسبت ظهور را نه این است که شجره بفرماید چرا محبت شده اید از لقاء محبوب خود که درین
 ما بقصد الیه افند تم بوده هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآید تا لا خله رضای خداوند
 را در او نموده نمیکند و امروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از شجره وجود خود که مایه
 انفسکم بوده هست محبت آنچه دارد و میآید بر نفس خود تا ن میآید و الله غنی حکم و عن ما

بیتب ایکم وانتم ان تبین انکم الی الله فاذا انتم بذلك تبون ثم تعفرون والافق
الافقکم ولتصدقن ثم لتؤمنن

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما ذکر به اسم شیئی ملک له وانه احق به من غیره

مخص این باب آنکه خداوند عالم کلیشی را خلق فرموده لمن بدل علیه واداست مراتب حقیقت
که لم یزل ولا یرال دل علی الله بوده هست کلیشی با خلق شده و میبود واداست تا هم بنفس خود با
و کلیشی قائم با واداست و مایشی من شیئی الابه ولذا انه احق من کلیشی و مساوی او ملک او شده
بملک ذات اقدس کلیشی را واداست احق از کلیشی کلیشی از نفس کلیشی شمره این
علم آنکه اگر نقطه حقیقت کلیشی را عطا فرماید بیک شیئی احق بوده هست چه غلبت بهرساند چه
مخص حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا ص در قل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملک
او باد و این بوده تملک خداوند کلیشی را که کل میگویند را خلق و الامر و همچنین اگر تملک غیره
تصرف فرماید در کمینیا کلیشی احق است از کمینیا یا ایشان بخود ایشان و حال آنکه اهل
و اعظم از این است که نظر فرمایند کلیشی زیرا که کل شیئی ناظر بحد و فضل او بوده و هستند واداست
غنی از کل شیئی بنسبت و منقرع الی الله هست بذاته شمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید
مخل عارف بحق او باشد که لم یوم در حق او ذکر نمایند و احدی را نبرسد که اگر او را امری حکم
کند ذکر ناکلیت شیئی نزد او نماید زیرا که او احق است از ان نفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا
بحکم پان تا وقتیکه بخواب مجده و فرماید عهد خود را در اغان کلیشی دلی اگر بفرماید بیک
از انهایی که بحکم پان ارث میرند که یک قیرا طبر همان حکم الله هست در حق او در پان
و اگر بر خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امر و رسول الله ص فرماید که آن امر که در

قرآن نازل شده امروز این نوع علی نموده شک نیست که این حکم قرآن است اگر چه در
 ذکر فرماید زیرا که اینچنین نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد فارغین یکی است
 است اینست استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم چنانکه که ذکر شود و کل بامر او صلوات می کند
 و اگر بفرماید یکی از آنها که در مقصد خود نماز کن یا آنکه فلان نفس حق از تو است این منصب
 قبول نموده دلی بمرأول او اظهار ایمان نموده چنانچه بیرون یکی مثل میلین با و راضی شده و لا
 این قسم واقع نمیشد اینست استحقاق خلق و آنست استحقاق او که در آیه که آیت توحید را
 را گذارسته اگر امر فرمایند بآیه افری حق از او است از نفس او و چنانچه در ظهور رسول الله
 آن آیه توحیدی که قبل در آیه بوده مرتفع ساخته و آیه بدیهه در قرآن بکل آیه بکل فرموده
 اگر حق بود آن آیات چگونه مرتفع میفرمود جانی که در اعلی مظهر با لیکت خود را این قسم
 اظهار فرماید باینکه بر او چگونه لاین ذکر است و این قدر که ناظر بر حقیت باشد حد خود
 را دانسته بلکه افتخار نماید باینکه خوب با و کرده اگر چه نسبت بیکت باشد مثل گلشنی که عز
 کل شی این است که او است مالک گلشنی نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار کند در ظهور
 قبل او ثابت و معجز است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حرف العی بر حرف
 تأیید افتخار نموده و در ظل او متکفل بخورند ولی نسبت خود با روح العیة منقرضه و همچنین فی ال
 الی ان منشی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد بعد الی ان منشی الی منشی و لا منشی
 فل آنکه بعد و گلشنی شمع تبسیده و لم یکن من بعد آنکه ذکر ایشلم یکن من قبل آنکه ذکر او ظاهر شود

باب الثانی من الواحد الثالث

فی ان بقوله خلق الی شی ان خلق به لان قوله الحق
 ملخص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه نمیشود بقول او قول احدی از حکمای زیرا که بجز

او حیثیت بشی خلق میکرد و مثلاً اگر کلمه نغمه فرموده بود آن شجره در ظهور قرآن ولایت امیرالمؤمنین
 خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل آن دلی آینه بوده ولی سید ظهور از قول اوست در آن
 ظهور نعل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول ناکرفته الی آخر آن بقول او خلق شده
 اگر نمیفرمود آن پادشاه حق نه در آفاق کون بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد نیست
 که نور و نار هر دو در حل کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نماندند بجا
 خلق او نمیشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود بجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از
 حقیقت شجره حجت در قرآن چقدر ابواب ناکرده چرا ذکر از ایشان نیست و از قبل ایشان
 چگونه ثابت است و برائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولوالافنده نبوده
 نیست که اگر بحرف علقین کلمه فرماید نفس کلید در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را
 فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علقین کلمه فرماید بعد از نارس خلق
 میشود در صقع خود که کلمه جای میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد ظهور حتی بیج فضلی
 اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملاحظه نظر ظاهر نیست دون استحقاق او نشود که اگر شود
 لابد حکم او را ذکر میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان ناکر که در از برای اهل آن ظهور
 و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملاحظه نظر او دون حتی نشود بهر آینه که باطنی قوه خود
 سعی نموده که دون حق نزد او ذکر نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن
 مردم پاک گردند چنانچه اول این ظهور اگر کل محبت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق
 اوست ذکر نشود ذکر ناکر نمیشد که محبت در او منسلک گردند و خلق او بدو را میگرد و
 و لا حیر ا حروف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر میکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق
 مساوی بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته علی کتب کرد خلق و جود او

باین شود و الی یوم القیة کل از او برتری جست و در نام قاضی خود فانی میکرد و هیچ فضلی
 اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حق اهل آن طور که ملامت بعد را خند نموده که خلق میزنات
 ایشان با داست مثلا اگر نازل فرماید بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید
 ولکن ملک السموات والارض و ما بینها و الله علی کلشی قدير منظری در بیان هم میرسد که در کتاب
 بر این آیه کند بلکه الی الا نهایت منظر در ظل مظهر هم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن متعدد است
 و حال آنکه مظاهر او را حکم از زمان ظهور تا امروز لایحسی است این است که در ظل هر آیه
 اشباح الا نهایت تحقق میکرد و اگر امر خاصی باشد که کل مع اهل آنرا تا یوم قیامت مثل فرض
 خمس یا او امر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که
 در او دیده نمیشود و الا الله و نیست غیر الله خالق شئی و نه رازق شئی و نه معیت شئی و نه مجی شئی
 و نه مبدع شئی و نه محدث شئی الا لا یخلق و الا من قبل و من بعد ذلك رب العالمین اگر در
 ظهور منظم میرسد الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون
 ناریه در نزد او نشود که غیره الله خلق نافرماید و هر کس بقدر حقونیت خود از مخرج جود او
 زود تا ظهور دیگر او گرفته که در این ظهورین بطای او مغفرت باشد اگر چه بآیه واحد
 باشد که ارواح متعلقه باو لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا
 لو انتم توقون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی ان البرهان من فیه طائف فی حول قول من تفسیره الله مثل ما کان الانبیا
 من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فی طایفه
 فی حول قوله عین ظهور اخریه

مخلص این باب آنکه نظم سپان نیت الایوی من نظم سپهره آنکه زیرا که غیر ادراغ او نبوده و
چنانچه منزل او غیر ادب بوده و نیت و بیان و موشن بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق
هر چیزی بمحبوب خود چنانچه قرآن و ادراغ تعلقه بآن مشتاق بودند بطور منزل خود و غیر ادراغ
مظفره آشفته و نمیدانند و امروز فرغان صلاوت میفرستد بر هر دلی که او را عروج داده و داخل
بیان نموده و طلب نقت میکند از منزل او از برای ادراغی که داخل بیان نشده و خطا او را
خطا نموده و همچنین بیان صلاوت میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حرف علیین او باشد که چون
میخوانند نظم سپهره آنکه و ادراغ عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نقت میکند از خداوند عز و جل
بر حرف دلی علیین که در حین ظهور او سجده آنکه باو میکنند و بشی از لقاء آنکه محجب میگردد
اگر کسی ناظر بعین فراد باشد میشود امروز از حرف قرآنیة الفوٹ الفوٹ یا الہنا والکشی
فاناکنا من خلقنا عننا سبتنا الی ما کننا الیہ المنسومین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان
فاناکنا من فصاحت سائلین چنانچه همین کلام حرف الفاست از قبل و بنسبتین کلام را
تعلق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نقت او را از برای
خود غریزه و مجرد از برای منزل او نموده که در حین ظهور من نظم سپهره آنکه نظر میفرماید بیان
بسوی مومنین بخود و میگوید که ایار دلی هست از من که بیاید امروز از فرامین نظیره آنکه نماید
نا آنکه و فابند رکب خود نماید در من و سرور میکند و باقبال مومنین باو بسوی منزل او
و محزون میکند اگر حزنی از مومنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شئی محزون تر
از فرغان نیت و کل او را غاوت مییابند و از رحمت او بیخ ندارند الا نقت او را بمثل
انها که در حین نزول فرغان کتاب الف را تلاوت نموده ای اهل بیان کجوه مثل آنچه
اهل فرغان نموده و از محبوب خود هیچ شئی محجب نباشد که ارتفاع بیان عروج بسوی او

و طاعت او است مثل ارواح او و ابیانه نموده و نقل نموده امر الله را و بعد از برای
 کسی که در همین از برای او ساجده تید نموده که بیان راضی نمیکرد و از شما الا که ایمان
 آورید بطبیسه آنکه که منزل او کل کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از زمین بخود و
 شفاعت او قبول است نزد منزل او و پنج بنده نیست که خدا را بخواند چنان الا که ساجد
 میکرد دعا می او تا اول ظهور منطیسره آنکه انوقت اگر بخواند خدا را بمالعه له بالبیان
 که ساجد نخواهد شد دعا می او خداوند از خود فضل تر سوال میشود در حق بیان من فیه مما
 اجبت له اما لا تجتنبه بان ترجمه علی به علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترغه من امن به یوم
 بمانترانه من عندک فانک انت خیر الراحمین

الباب الرابع من الواسع الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الايات و الکلمات اعظم و اعلى مما نزل الله حیثین
 مختص این باب آنکه در هر ظهور شریفی با ارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات
 قبل او بل اول شاه ادلی و ثانی شاه اخری عند الله و عند اولو الافئده محقق است بلکه
 نیست اول الا از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی
 الا انما به بالانهایه لما بها من الخیما همانقدر که فضل رسول الله ۳ است بر عیسی؟ همانقدر
 فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظاهر و در بطور بعد بعد و پس لامر الله من حد
 و لا ما یجئ الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متعین قمیص حدیث عسکری
 صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جان الصاقره ذات من حد انما بالانوار
 و مراد کلمات بدیهه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در غلظت بودن قرآن
 نزد اولو الافئده هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد از

بینه ظهور اول بخراشرف و در کتاب اول همان کتاب اول بخراشرف نیست که کل و حجاب
 هستند که در آن غیما نه و الا امر الله انهم از هر شیئی هست و ان الی الله المنقذ والرحمی فی
 الاخره والاولی و ظهور شیت در هر ظهور ظهور میبند بر کل است ظهورات جزئیة و ظل اذکر
 میشود مثلاً آنچه از انمده یا شیعیان ظهور آنکه مرتفع گردد و ظل ظهور رسول انمده منقل میگردد و
 همین قسم است قبل قتل و همین قسم است بعد بعد و پنج ظهوری از برای اذیت الالباب است
 بر کل و همین بر کل ذات مانده که به اسم شیئی دیگر فی ظل ظهوره و حق علیه ان قبیله ذلک امر الله
 من قبل و من بعد و انما کل در مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان متاعه المرتفعه فوق الارض اذا یاذن یرفع و ان لم یاذن شیت و الامر عبده
 لمض این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت تحقق شده امر امر اوست فیما امر و نمی آید
 فیاین می نیست که نفس سیکه در متاع مرتفعه آنکه محبوب گشته لابد است که از قبور احوال ایشان
 مبعوث فرماید و من بشت متاع راجع با مراد میگردد اگر اذن بر ارتقاء فرماید مرتفع و الالباب
 لا یخلق و الا مرتفع می باشد و حکم بایرید لایسل و ایسل و کل غن کلینی سیسئون مایسل ذلک
 مایسل الله و ما حکم ذلک ما حکم الله و مایسل ذلک مایسل الله زیرا که اوست مراستیکه
 دلالت نمیکند و نموده الی الله و وحده رب کل شیئی رب مایری و مایری رب الالباب

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان مانده که به اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الالباب
 لمض این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان آنکه که جامع کل علم است و اذن است
 انی انما الله لا اله الا انما و ان مادری خصلته ان با خصلته ایای فالتون و هر شیئی که

اطلاق شیت بر او می شود مادون آنکه خلق اداست در حد ابداع و اختراع و انشاء واحد است
 حلی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی آنکه هستند و بجز اسماء صفات لم یزل
 بدل علی آنکه بوده هست ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفیت خود نه ذاتیت اسمیت
 و کمونیت او. اذ مادون آنکه خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شیت بر او می شود خدایند
 او را ابداع فرموده شیت و شیت را ابداع فرموده شیت خود چنانچه امروز گفتنی ما نسب الی البیان
 است زیرا که روح شیت در اینهاست و اینها بذات حروف سبع خلق شده که منظر شیت
 اولیه باشد و در هر ظهور سه آنکه ظاهر در هر بطون امر آنکه باطن بوده هست اما کل آنکه و اما
 کل الیه را چون آنکه سید و کلش و ثم بیده و اما کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قدر نزل الله من ذکر لقائه اولقاء اگر بمانا المراد به من تفسیر الله لان الله لا یرى باله
 لمخص این باب آنکه ذات ازل بذات له یدرک و له یوصف و له یغیت و له یوحه و له یکر
 بوده اگر چه کل با دادران کرده و وصف کرده و غیت کرده و مجده کرده و دیده شود و آنچه که
 در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر ظهور اداست که مراد نقطه حقیقت که شیت
 اولیه بوده هست و آنچه در کتب ان ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء
 رسول الله ص بوده هست و کم که منزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت
 بخند الا علی الله ذکر می شود در ظل ان حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق الله بدی من عزلم فقد
 عرف الله و امثال ان نازل است بعلم این باب مفتوح می شود و همچنین در حق مؤمن که دارد
 شده است که سر دراد سر در رسول الله ص است و سر در رسول خدا سر در خدا است و
 همچنین عزرا و عزرا رسول است و عزرا و عزرا خدا است و مراد باین مؤمن بحقیقت اولیه

ابواب بری هستند و بعد تا آنکه بر نفس مؤمنه نتهی گردد حتی آنکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در
 او دیده میشود الا آنکه زیرا که غروب با و است و اگر در دیدن مؤمنی باشد دیده نمیشود الا آنکه
 چونکه غروب با و است و همچنین ترابی که بر او ستر هست و کثینی غروب با و است و کل خلق
 نشده اند الا از برای لقاء آنکه که لقاء شیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در مآدون او شیت میشود
 نه با استقلال کونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مآدون او مثل مرا که در
 آن عکس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شمس ای توحیدی است که از
 او است و او الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من تلخیصه آنکه را در ک
 نماید لقاء الله را در ک نموده و فائز بقاء رب شده اگر مؤمن با و باشد و الا ناظر بوجه فای
 در حین عروج هم بقاء آنکه فائز شده ولی چه غرض از برای او بلکه اگر شده بود از برای او با
 الی ما لخصه ای بهتر بود از آنکه خود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه و در نزد شیت اولیه مثل
 شمس شمس است در مرات و همین قسم الی مآبتهی الی آخر الوجود چگونه حیوان مقابل گرفت
 با لقاء نفس شمس لقاء با شمس در مرات را اگر چه اذیت الا او و حکایت نمیکند الا از او ولی
 بر ایشان الا امکان چند طور را از دل و شان انحدوث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء
 من تلخیصه آنکه را مقصود بقای نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شب یا قرین و شالی
 در لقاء او یا آنچه مایه صفت بر است و هر او را نشناخته و لاین ذکر نباشد و هر کس هر چه
 نماید از امکان خود سجا و نموده که تواند او را شناخت جای که عرفان او ممکن نباشد عرفان
 ذات ازل چگونه ممکن بجان الله قایم و اول القاطون سبحا عظیم و تعالی الله عما ذکره انما کون من

الباب الثامن من الواحه الثالث

فی ان مآب العالم الاکبر فی البسیان

لمخص این باب آنکه آنچه که اسم شئیت براد واقع شود از هر شئی در بیان است اسم او د
 روح متعلق در اسم متعلق در شئی که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این است
 لوازن ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما فاذا کل البند خصم
 الرحمن المؤمن ان لا اله الا هو المحی المبین القیوم انکه الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرو المتع
 المتالی الله دس لا اله الا هو الحسی یسج لمن فی السموات والارض و ما بینهما سبحانه وتعالی
 عا یصفون قل ان الله هو الملك السلطان القادر العلام لا الاشغال العلیا یسجد لمن فی
 السموات والارض و ما بینهما و الله هو المستبر المجرب که نوزده اسم است که بدل علی الله
 و کل اسماء و اشغال و رطل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در
 مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد بسیار و تعدادت نماید این آیات اربعه را
 که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و مجرد و واحد که افنده ایشان تمهید باین اسماء
 است مؤمن و از ابواب نار مستجیر باشد و مقبره و هر ذکر شئی خیر می که در بیان باشد
 راجع با سماء و اشغال داند و هر ذکر دون خسیری را راجع بصمت حرف نفی داند کویا تعدادت
 کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع
 میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و المجد ثم الله
 و الالهوت ثم القوة و الیاقات ثم السطه و الناموت یحیی و میت ثم میت و یحیی و
 انه هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا یجول و فرد لا ینفوت عن
 قبضه من شئی لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان طی کل شیء قدیرا و این است
 راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و میت ثم میت و یحیی
 و انه هو حی لا یموت فی قبضه ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامر الله کان طی کل شیء قدیرا

و این ای بسم الله الاصح الاقدس وکل حروف بمبدی نقطه باء چنانچه در بدی کل از نقطه طالع شده
وکل بیان تفصیل نقطه ظهور او در مایه دکل اشل شمس است وکل کل حروف مثل مایه که از
او منکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او و نه باطن الا او
چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن درآمده در کیفیت او دیده میشود الا شیخ اید رسول الله
که بفضل او در ظل ظلال او مستفل گردیده وکل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام شیت
ظهور الله است وکل راجع میگردد بمن لطیفه الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه
راجع با و میگردد و بنهایی خضوع و خایت خشوع و او است که در مایه بیان دیده میشود مثلاً
اگر در بیان مظهر ولی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل
و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر
قدرتی است او است قادر زیرا که در مایه دیده میشود الا شمس اگر چه در مقام شجیت بوده
دستند وکل حروف علیین بیان راجع میشود بمن لطیفه الله که باب اول حجت و اسم
اعظم ظاهر با هویت باشد وکل دون حروف علیین راجع میشود باب اول در آنکه در ظل
این اسم مستند در خفاء است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من لطیفه الله
مشاهده وکل ظل انکس را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و
قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ غری از برای بیان و نفوس مؤمنه بآن اعظم تراز
این نیست که در ایشان دیده نشود در صین ظهور من لطیفه الله الا او و الا ظهور قبل شیه
نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در
نقطه فرقان شبه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بخوانش
بیل در کل مایه تسرا نیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که معجب شده

و از علو نور است که محقق مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنی مقرر بنسب الی الله باد غیر
 از رضای او اراده نموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات
 نمیده الا مشاهد من نظمیده الله در کنونیات خود نه شاهد من نظمیده زیرا که
 او ظاهر است و در حقی که در ممد عزت و شاعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر
 کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنی او ادلا و حجت او هستند و اما
 دون آن که بتجدد و ناراست نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن مین شاهد بنمایند که
 سلطان بیان مظهر اوست که بذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز و جلال و قدرت و
 اقتناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الا آن که در جبل است بینید
 که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنی چه در مخصص و لی چون
 محجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخمکه و از عرفان محبوب خود غیر متحرک
 هستند اگر در امکان شئی مترضی شود او است که مترضی شده و اگر شئی مستکبر شود
 او است که مستکبر شده زیرا که در آن شئی دیده نمیشود الا شمس شیت که باون شیت
 او شئی شده و هست یا میزود والا اگر مرتفع شود عدم صحبت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر
 ذکر عدم که نفس فناء دینی است متحقق نیست الا باو و الا این جسم ذکر نمی شد این است
 معنی قول رسول الله ص اللهم ارفی حقاین الاشیاء کما هی نه نیست که در حقیقت هر
 شئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین سیکرود و در رتبه نادر و در
 رتبه هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شئی منقوص گردد یا بر او امری نازل
 آید زیرا که اگر الی بالا مخصصیه مرات در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت باشد
 و چه از نوع الماس یا از نوع لور یا از جابه یا آنچه تصور است در او ذکر مراعت

متکلس میگردد از آن شمس بلا آنکه شی بر او زائده شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور و
 بعد از پشت که بهیت و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن الهی این
 همه خلق متمادی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کفایت او مزید نشده
 اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از ابل مقدر او باقی دس خود و اصل و لم نزل و
 لا يزال مشرق این است که کل از جو فقط حقیقت منوجه بلا آنکه لازم بر جود او قدر قطره
 منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بنا لا نهایت با علی طوکیه
 فوق آن تصور نیست نوشته شود و الی لا نهایت با و متمادی شوند از ادیشی منقوص
 نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده است کذا لک بحبل الله ضیاء الشمس
 فی حد ذکر ما نه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان مافی البیان فی ایه البیان

ملخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
 ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیء که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر
 بدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذره طینی باشد و
 اگر بدل بر نفی است در عاصیون ذکر شده فطوبی لمن یومن بمن یشیح کلمات الایات
 عن جبر قدرت و تنکون تنکات الامثال بطور شمس عظمت و تحقیق کل مایه که به اسم نفی یا
 لا یخضع لغیر دس رفته ذلک نقطه البیان فی ذلک الظهور و مشبهه الاولیه فی کل ظهور
 و نفس من لطیفه الله صین مایه بر باذن رجب فخر یقین ان یا اولی الابصار فانما کنا
 مرتبین لم یطلع الله و لا یزب الله مثل الشمس یطلع فی سماء الافند من یقین

من ذات مرات ساذجیه نیکن من دون ان یغیر ذلک انقص فی علو ذکره و سموته
 اللہ الامر من قبل و من بعد و ان یومض برضی المؤمن

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان ما فی تلك الایة فی الاوای شخصه الله الی قول الله عز وجل قدیرا
 لمخص این باب انکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی میانی که هر
 ذمی روحی نقل کند این است ذکر ذمی روح شد که در مقام نبوت تقتل نماید نه
 در مقام افشده که مقام ظهور اسماء الله هست و از برای او حدی و حدودی و ظهوری
 و بطونی و علوی و دوتوی و طلوعی و غروبی بوده و نیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام
 روح متخص بخص حد میکرد و الا در مقام افشده لا یری الا الله و اسماء له لا یخلق و الا
 من قبل و من بعد ان اکل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقام
 تعین شیت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیت هم رسانده چه از حق و چه
 از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه اولی
 نفس ادبده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از بابه اسم الله ظاهر میشود او بود
 و همچنین در بیان نظر کنند که آنچه مومن با آنکه یا دون ان بهم رسد بطور نقطه بیان متحقق
 شده و مراد از آیه که کل در اداست اداست زیرا که اداست آیه تخوین این آیه و اداست
 با اسم الله در تخوین که این باء مل بر اداست همین قسم که الفاظ حرف بقله متحقق
 میشود و کمتر بهم میرساند الی بالا نه آیه همین قسم ارواح کیونیات با آن متخون میگردد و متفکر
 و هرگاه ذکر اولو الافئده شود مراد اولاء بر کلمه لا اله الا الله بوده و دست و هرگاه
 ذکر اولو الارواح شود مراد اولاء بر رسول الله صلی الله علیه و اله بوده و دست و هرگاه ذکر

اولوالافضل شود مراد از این برائت پدیری علیم السلام بوده دست و پیرگاه ذکر اولوالا
 شود مراد از این برابراب علیم السلام بوده دست زیرا که کل اسماء و صفات تشکر
 واحد اول است نظر کن بحروف لفظی بیان که کل کثر واحد اول است اگر چه الی انهای
 شود و در کثر مظهر که بهر سه که در ظهور اقوای از واحد اول باشد ولی با دقت شده
 و کل راجع باد میگردد چنانچه از او شمر نموده نه اینست که کل حرف بیان این حرف
 بلکه هر حرفی در حد خود دستینه از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر
 کن بحد مثل آنکه نظر میکنی در بدء اگر امر و نفسی در مشرق بدء شود بدء اوست الا آنکه
 پیوسته لباس بیان را بر فردا و روح نفس و جسد ذاتی خود همین قسم اگر نفسی در مغرب
 عود نماید که بشود ظهور من لطیفه الهی را عود نمید بوی او با آنچه متقص میبود قصص
 با و را که آیات بدیهه از او بوده و راجع باد میشود اینست که کل نفسی در حد خود از نقطه خود
 بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد بل کل را بر یا فرض کن و نقطه اش
 سماء اگر مراتب مفید مقابل شود ایه افنده در او منوجه میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر
 سبز آیه نفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان با آنچه در او است از قابلیت او
 حتی آنکه اگر نفوذ با کثرت نفس دون مومنه مقابل شود در عرآت دون الوان مجبوسه خودش
 بر میدارد و از این جهت است قول فاء انما یکم الا طی در مقابل قول هم عن الله عز وجل
 اینست که مشتبه میگردد در نزد هر ظهوری حتی صرف از دون او الا نزد اولوالالباب
 که ایشان حقایق اشیا را کماهی مشابهه نمایند و همیشه ناظر شمس حقیقت هستند و ظهور او
 و حدود او را یا ایشان را محجب از ظاهر در آنها نمایند اولک هم المنفون حقانی
 کتاب الله من قبل و من بعد و اولک هم المنفون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع نقش را مینود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذکر بود و
 حال آنکه در مقام شهادت آمدن شمس غیب ذکر در ادانچه کرد که ظلم حاکمین از دلائل
 قلیقترن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و یقین ان یا اولی الشمس المنک کلکم اجمعون
 الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث

ان ما فی تلك الآیه فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس
 لمخص این باب آنکه کل حرف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ادواج ان بنقطه حقیقت
 واداست در قرآن مجید رسول الله صلی الله علیه و آله و در بیان ذات حرف البی ۳ و در
 ظهور من غیبه و الله آن حقیقت الیه و کینون ربانیه و کافوریه جوهریه و سازجیه مجرّد
 التي انهای شمس الحقیقه بضیائها التي انهای اياتها وان ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر
 ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد و الله ولی المتقین

الباب الثانی والعشر من الواحد الثالث
 ان مثل النقطه مثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائهما و ان کل ما فی البسملة
 فی النقطه من قبل الله الله ربی و لا اشکر ربی احداً فقد ذکر الله بما قد قدر فی النقطه
 لمخص این باب آنکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است اگر در مقام ربیم
 الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مشیت بعین میزد
 زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور اد حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکشتی و علی بنی
 ظاهراست و اینست سر کلام امیر المومنین ؑ اما النقطه تحت الباء در مقام ذکر مطابق
 حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و بهنقد که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن که
 رسول الله ص ظاهر بود مثل ادشس گرفته شود و مهندسین با و شمس ظاهره در مرایا شمره

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در
 بیان است بر نفسی که مومن با داست در خود نبیند آنچه با د عزا د است الا مثل شبحی که
 در مراتب می بیند نزدش سما که مثل او اگر گوید الله اکبر نفسی یا که آنچه مومن بقرآن است
 این کلمه را بگوید نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرای خود سپگوید معاینه شمس سما است
 بالنسبه شیخ او در مایه و این ثمره در این کور که ظاهر شده اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بود
 نه عمل مثل با علی علو مایه تزیه العبد دوم که مایه تزیه تفریح بر او شود بلکه در ظهور منظمیسه الله
 مومنین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود ششینی نبینند
 الا با و چنانچه ششیت کفایت یافته و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بظهور نقطه
 بیان متحقق شده که از این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند با و
 کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود شبحه گیرد و در نزد ظهور سهرتی
 مبت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هسته چنانچه این نفوسیکه امروز مومن هستند
 بر رسول خدا در نزد او خود را ندیده اند و بایمان با د خود را مغرور و متفخر و در رضای
 حق ثابت ولی محجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرا می او است بخوا شرف
 و اگر نزد کسی این علم و عمل با و باشد در هیچ ظهوری محجب نماند و در هر ظهور ظاهر بظهور
 خود گشته و آنچه آثار آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و
 الله ذلک العلم اگر این علم در میان مردم بقدر امیر المومنین را مثل فضل رسول الله ص
 ندانسته اگر چه دشمن فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول نازل این
 قول که قصد بحر شیت را نموده نه بحر ذات ازل را بدل است بر این ذکر البحر بحر علی ما
 کان فی القدم ان الاحداث امواج و الاشکال و این بعینه اشباح مرایای مستعد بر شمس است

زیر که در صقع امکان که مقام مرا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرا تکیه کنش از حقست
 برداشته و کل عالم امیر المؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری با منی الی الی الی
 و کتب الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قد استغل فی ظله فان اولک بم اصحاب
 القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قدر اتقوا الی الفی یاسعتم احد من العالمین
 الا من شاء الله انه اذا حکم شی فاذ اخلق ما شاء و اعلى ما شاء انه علی شی قدیر ثمره این علم اینکه
 در ظهور من نظیره الله ان کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بر من
 انکه آنها شهادت داده شهادت او شل شس است و شهادت آنها شل شش شس است که
 تقابل واقع شده و الا مطابق با شهادت او میگردد قسم بذات اقدس الهی که یکبار اراکام
 بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار کنیم از این ذکر افضل التفضل کجا می تواند
 اثباتش در مرا یا مثل اثباتش در سماء گردد و کتب فی حد الاشی و کتب فی حد ششی
 اشی با الله عز وجل و اگر کسی ثواب یک لاله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از
 ثواب آنچه که توحید کرده اند کشتی خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه شل بان
 که زردم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شی و آنچه تکلم باد
 چنانچه تکلم خداوند است در حق آن شی اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر
 سلطنت خود نماید معاینه شل او شل راتی است که جوید در مقابل شس که در من ضیاء
 و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غیبی اظهار غای خود کند
 نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است
 و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابایی جنس او گردد
 حداد هستند از او میخندند چگونه شس حقیقت چنانچه شل او سلطان در فوق ارض

لایحی است چه در ظهور بیان چه در ظهورات قبل از بیان که کل نقطه شست منی میگردد
 در ظهور که میخواد باشد همچنین اولو العظم و همچنین اولو النفا و همچنین اولو الله و همچنین
 اولو العزة و مثل این لاحظ کن و بین کن و مثل کن در کل اوصافات مل در هر شی که
 باید که به اسم شی است و اظهار وجود کن نزد او که از بی وجودیت و بین حد اشخاص را
 که خواسته تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق ربهانهای کتاب الف و همچنین در بیان
 نظر کن که خواسته تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاص که در حجاب نبراد دوست
 بمقاد سال بدرجات مالانهای متمدنی بطور اول او در قران شده این در حین اقبال است
 و چگونه ظلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخوابد ایمان من فی النار ایمان بحق جنت و نارد
 و تصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بهاد است آنها شهادت بر حقیقت محقق حق که
 شهادت او عین شهادت الله بر کلی است دهند بکی که کل ایمان با د مومند و بین
 ایمان با د حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء اداست جاری کند
 چه حد است او را حیف ذکر جا است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در آنها میشود
 و در او بقوای خود ایشان نمیشود فوالذی تلقی الحجة و برئ النعمة و تفرغ بالعزة و تقدر
 بالظلمة و توجه بالکبر و بالظلمة هیچ ناری اشد از احجاب ایشان از محبوبی که شب در
 توجه باو میکنند نیست هیچ جنتی از نظر بر نفس حقیقت و ماسوی را اشیا در مایه و دیدن عذاب
 نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب
 احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد و علم
 باین را الله میدی من نیاز الی صراطی یقین و لایحجب الله ان یدکر من لم یؤمن بکده
 و ایاته و الله یحب المقین

الباب ثالث والعشرون الاول ثالث

فی ان لایجوز السؤال عن تظفیرہ اللہ الا فی الکتاب وان یعمل بذکرب من دان
 بالبیان فغیر من یتدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم واللہ علی کل شیء شہید
 فخص این باب الیکه سوال عن تظفیرہ اللہ جائز نیست الا از آنچه لایق باوست
 زیرا که تمام او تمام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان
 فضلی است از شیچ بود او است و اگر شیچ هست بشیئت او است و اگر کسی میخواهد علم او را
 ببیند نظر کند بعلما ی بیان که بعلم بجانب او از ظهور قبل او عاقلند و اگر میخواهد قدرت او را
 مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او متقدر شده همچنین اولی
 الغرة از ظهور عزت او است و همچنین اولی العظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولی القوة
 از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر کمن جبع صفات او است و خزانة نار و نور
 و ارواح ان در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور
 بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم
 و اب در قرآن از برای اسم و اب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و اشیا حتی در
 حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود باوست میگرد و نزد شیئت او و هیچ جی
 از برای او از نفس خود او ظلم تر نبوده و میت در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از جود
 او مشرق میگردد و از عظام یم افضل او مستغنی میشود و از مقام عز او متغیر نمیکردد و اگر کسی خایه
 سوال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کماهی درک کند و این باشد از
 محبوب او در نزد او چنانچه در بیان یم کسی این صفت محمود را منتصف شود محبوب است
 نزد او در بطون او و ظهور او ولی از ان چیز نماند در شان او نیست سوال نکرده مثلاً اگر

از کسی که یا قوت میبرد شد سوال شود از بهادگاه چند مرتبه بوده و مردود است همین
قسم است اعلیٰ طریقی نزد او الا ایصف بر نفس یوم ظهوره گویایم که کسی در کتاب خود
از او سوال میکند از آنچه در بیان نازل شده سجده و مؤتلفه نزد خود و او در جواب نازل میفرماید
من چند آنکه نازل قول نفس خود انی انا الله لا اله الا الله خلقته کشتی و مارست اگر کسی من
قبل و زلت عظیم الکلب الا تعبدوا الله ربی در یکم فان ذلك لهو انشای یقین بسیار
حتی ان تؤمنون بی فاکلم انتم لانفسکم تمردون وان لم تؤمنوا بی ولا بما نزل الله علی فاذ بانفسکم
تختجون و انی انا کنت غیا عنکم من قبل و لا کون غیا عنکم من بعد فلتصرون انفسکم ان یا
خلق الله ثم آیا تی تؤمنون فان من لم یؤمن بی ولا بما نزل الله علی مثله عند الله کسل من لم یؤمن
بذات حروف السبع و البیان و کان من مناس من قبل تحبب رسول الله و الا فکان کفایت نم نموده
لا ترضین ان تمسک انفسکم الیهم که کذبت انتم ان تعلون تمرد علون فی دین الله و لا ترضین ان
تقبصن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الایات من عنده انه علی کثیری قدیر و انی انا نقطه الیاء
من قبل قد اظهر فی الله مثل ما قد اظهر فی من قبل لاجزین من قدان بی ثم بالبیان من قبل فخر من
فی امر الله ثم آیا ه تمعون و لا ترون فی الا الله ربی در یکم رب السموات و رب الارض رب
یکشتی رب ما یری و لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء
که کذبت ما انتم ترون فی یکم عند ما نزلنا علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله
فاقرن مختصر نموده مؤالات خرد را از محبوب خود الا در طریقه توحید و متوقف پس در ارتفاع
تسبیح و اتعاب تجریر علما و قولاد غلا و ظاهر ارباطنا که او دوست میدارد افنده که در دلال
کنند الا علی الله و بر حسب او دارد و اوح و نفوس و اجساد که دلالست کخته الا بر حروف حسی او
که همانست حروف حسی بیان و همان بوده بینه حروف حسی فرقان و همان بوده بینه کتاب

الف واء و زاء الی ان فیتی الی کتاب آدم اومن لحد رآدم الی اول ظهور انطه بیان
از عمر این عالم که ششصد و دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این عکلی نیست که از برای خلق
عالم و آدم و ملائنه باده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی ظهور
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السج و نه حرف حی آن الا حرف می بیان و نه
اسماء و الا اسماء بیان و نه امثال و الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کل شی
یهی و کما یکم صوب الی الله ینماینه ولی کل از عمر نان او محجب و از کتاب اولی خبر کتاب
مؤمن بیان و بین نعم مشابه و کن ظهور من نظیره الله را که او است بعینه مشیت آفریده در
عالم و کتاب او است کتاب مشیت آفریده در کل عوالم و او نبوده و نیست الا اهل علی الله
و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا منجی از اسم الله و قبل
و امثال او نبوده و نیست الا ستر در ظل الله جل و عزله الخلق و الامر من قبل من بعد لا اله الا
هو اما کل لم یخصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خالق که در
او است بیان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه که که کتاب بر او
همان آیه بوده که کتاب بر او بوده این ذکر نظر لضعف مردم است و الا آن آدم در مقام
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیکوید که من آن نقطه بهم که از برای
سما و نازل و در فلان ارض سفر شده که اگر بخوید تزل نموده و نزد اولو العلم حکم بقامت عقل
او نمیشود اینست که نقطه بیان نمیکوید امروز منم نظایر مشیت از آدم تا امروز که مثل این توان
میشود و از اینجاست که رسول خدا ص نفرموده که من عینی بهم زیرا که آن وقتی است که عین از
حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده همچنین من نظیره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده سالگی
میشود و این نیست که بخوید من همان دوازده سال بودم که اگر بخوید نظر لضعف مردم نموده زیرا که

شیخ رو بگو است نه و نه اگر چه آن جوان چارده ساله در همین نظمه آدم بوده و کم کم ترقی نموده
 تا آنکه امر خود را در دست گرفته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی نمایه تا آنکه بچهارده میرسد اگر
 امروز یکی از خوش بختان بر خود میسند و که بگوید من یکی هستم از "نین بانجل" نیستا حقیقت هم
 بر خود میسند و که کتب در بیان و بیان هم بالنبه من نظره الله چنین است الی بالا نهایت
 بالا نهایت ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف باشد ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است
 که در همین بلوغ بعد بلوغ اشرف تر از اینست که تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد
 بلوغ آنرا دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غنیم دارد نصفه ظاهر ولی ظاهر از این زنار دارد و
 همچنین در اعداد کتوبیه مشابه عموده در اول هر ظهوری باشد عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور
 قبل را داری با آنچه در آن داری والا محجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول ظانی میگوید
 چنانچه آن نیست که از آدم تا نسل که بیان ظاهر شده اعراض میشود قبل خود را داشت و نیز
 باز از حد خود دارد ولی انحصار ندارد آنچه در این ظهور را دارد اگر چه عرش نفس و ادعای نفس
 بر او بر نفسی که صادق در بیان بوده بل بر نفسی که در طین آن کور برده لابد در ظهور بعد از آن
 داخل در جنت شده که امروز قبل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل و علاه و عز از این
 که محجب مانده و حکم جنت بر آن نمانده و حکم نادر حق آنها صدق شده زیرا که جنت در برابر
 کمال آفرین است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من نظره الله در
 کتاب او و الی بالا نهایت همین قسم ترقی نماید و بر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و
 در هیچ ظهور پیش نیست الا آنکه هست او نیست که کل را راجع با ظهور نماید که از این است
 و داخل در جنت کند در هر ظهور بعدی که اسباب فراهم آمده جاری شده و بالا مانده تا رسیدن شان
 بیان و طراز آن او چه میکنند کل را بهست خود داخل در جنت نمایند یا آنکه بعد از اسباب بر

ایندی ایشان جاری شد و جریان امر الله را میدهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر
 اولوا حکم و علم زمان من ظهور الله در ایمان با او متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیانا
 بر روی او نفس باقی گذارد و چگونه غیر او راست و در زبده و نصرت حق مطلق نموده تا انبیای
 رشتی نماز الا که داخل رحمت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر و در ظهوری که کل ماطی ازین
 در نکل آن ظهور بدین بدین آتشند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و عالم نزل مائل از فضل
 خداست تا دوستیکه شود و مغزی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شئی بوده و
 هست و در هر کور بر هر قسم صحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ماطی
 الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد قسم مود الله کان علامه مقتدر را قدیرا

الباب الرابع والعشرون الواحد الثانی فی حکم حفظ البسیان باعزایمکن عند کل نفس

مخلص این باب اگر انچه از شجره حقیقت در میان مردم میباشد کلمات او است و ادراج متعلقه
 بانها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل خروج نمایند در ادراج انها
 میشود و جایز نیست الراج خیفه الا که بجلد شود و بخوابد و الا عزمند کل نفس حفظ شود تا آنکه کل
 قرآن بخرد و در هر گوشه مسجدی الراج متفرقه او بغیر اینی باشد و هیچ نفسی قدر خودی در بیان
 حضرت بخند الا که خداوند ضامن شده که دو هزار نصف آن با او عطا فرماید و اگر با دزدند بزرگ
 و آخر از او منتفع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای سیکه کلمات الله را
 با طلی میکن عند نفسه معز و مطر داشته که عزت او در آن و طرازاها در اینست نه اینست
 که بیان هزار مثال ذبی تمام کند ولی نفس مومنی که روح بیان در او است از برای کمال
 او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی الله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انکه مضاعف میشود و حسنت او و روزی بالا عدد از ملائکه مالک کلینی بر ادعوات میفرستد
و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در طواعت آن و نیت وزن آن و غلم
حظ آن طراز الواح او گردد و نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیت که در حوائش آن
زنده شود مثل آنچه در باب طلب است که کتاب را از بهاء خود ببرد و بجل قزل در این آ
آنکه هر کس در صفت خود لایق است که بیان او پس کشکشی باشد اگر چه فوق او بالا نهاید و دون
بمالا نهاید باشد و از آن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت اداست یا نظر
او یا گفتار او که کل فنی بجل یا آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزدیک نفس نیست که
در روح آن بتلاوت اداست و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم
علی البیان و من آمن به فی کل شان بالفرقة و الجلال و عذب اللهم من لم یؤمن به بالسطرة و العبد
ادای حقوق کلمات آنرا نموده و گفت من فضل الله علی عباده ایمان فضا لا یغنی و کل بهاء بیان من
نظیره الله است کل حجت از برای کسیکه ایمان با او آورد و کل نقیبت از برای کسیکه ایمان با او نداشت
الباب الخامس والعشرون الواحد الثانی

من امن من نظیره الله فاما من الله و اما الله به فی کل العوالم و من لم یؤمن به و ان آمن بالله و اما من
من قبل فکانه ما آمن و یقبل فی الزمان لم یخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از شریعت اولیه
باشد بهاء الله بوده و هست که کلینی نزد بهاء اولیائی بوده و مستند به نفسیکه ایمان بطور بعد از او
گواهی ایمان آورده نظورات او کلاً از قبل و بعد در آن ظهور و ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور ایمان
ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه بنوزده نرسیده و نوزده و در همان چهارده هست نیست که هر
کس من نظیره الله ایمان آورد و ایمان با آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخدا
از ادلی که از برای او اول نیت و در ظل رضای خداوند بسیر و ن آمده بکل رضای او

در هر ظهوری و هر کس ایمان با و نیاورد اگر چه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بود
 کل هبء فتورا میگردد کانه ما من بآئنه طرفه عین چنانچه عین قسم در نقطه بیان ظاهر است
 نزد اولاد افنده و در فرقان انوار است نزد کل هر کس ایمان بجهت رسول الله ص آورد چنین
 ایمان آورده بخداوند و او امر او در کل عوالم و هر کس ایمان با و نیاورد ایمان بخداوند نیاورده
 و او امر او در هیچ عوالم این است که حکم دهن ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن
 در آن زمان و یقین الله ان یا ادلی العلم کلمه اجموعن چه با نفسی در ظهوری مؤمن در ظهور
 دیگر و زار و چه با نفسی که در ظهور قبل و زار و در ظهور بعد در حجت و از برای ظهور آئنه ناول
 بوده و نه اخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در برابر زار ظهور مؤمن نباشد و در ان ظهور بعد از زار زار
 مؤمن شود کل این عوالم او مبدل بایمان میگردد و اگر نمود بآئنه بر کل بر کل زیرا که در ظهور
 ظهور آنچه رضاء الله است در نزد او است چه قبلا و چه بعدا مثلاً در حین ظهور رسول الله ص
 آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلاً در رضای او بوده در رضای ظهور آن
 در آن روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من بخصمه الله امر در عین بیان
 الی عین ظهور او آنوقت مجد میشود در رضای او بطور اولم نزل و لایزال این شان مشیت بود
 عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا آنکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بظهور بعد
 عهد گرفته میشود که اگر دفا کنیده احدی در زار منی ماند چنانچه الحروف کتاب الف فاف
 بهمه عیسی ص نموده احدی در زار نمانده بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر
 کل در نزد ظهور ظهور الله مشرق بفضیاء اشراقات گذشته حکم دهن ایمان بر احدی از
 اهل فرقان شده و احدی از آنها در زار نمانده و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند
 من بخصمه الله احدی در زار نخواهد ماند و حکم دهن ایمان بر احدی نخواهد شد ولی در اقصای

برده که قدر خود فایده نشود باین ظهور و ایمان کل من آمن بالیان که بقدر طول الی المتعاش هم بقیت
 نیست که مانند اگر احتیاط و امن گیرایشان شود که آن احتیاط و زار بوده بهست اگر چه
 امید افضل خداوند عطف و رؤف این است که درین ظهور با امر عالی خود در الواج خود کل
 عباد خود را از قد بیدار نماید و نگذارد الی امر حکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده دزار نماید
 چه کسی عالم بطور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بقسط حقیقت نمایند و شکر آسمی بجا
 آرند اگر چه امید افضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل گفته اند مرتفع گردد و انما الیل
 آیة و الوجود علی نفسه اذ الی غیر یرف به و هو لا یعرف بدون سبحان الله عاصفون
 الباب السادس والعشرون الواحد الثالث

لایحوز العمل الا بالاثبات بالنقطه

مختص این باب آنکه باین نیست علی الاثبات بالنقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حسی آثار
 ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله
 و تناسیر مخصوص اندهی و صور حکیمه مخصوص باب و اب ولی کل از این عیسر مشرق میگردد تا اینکه
 کل این آثار را در حقیقت اولیه بنوا شرف مشاهده کنند و هیچ غری از برای ایشان غیر از سبق این
 که اعزاز کثیفی است عند الله و عند اولی العلم نروده نیست و کل فضل در ظل همین متسل است
 و از حین غروب الی طلوع من بطینسه الله آثار فرقیه مرتفع و حروف حسی و کل من آمن بالله
 و بالیان در ظل آنها متسل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصول و چه فرو
 و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز نماید در ظل او مشور و الا لایق ذکر نمیکرد و
 عند الله و عند اولی العلم بلکه در این که اکثر ناظر بر مسائل و تحقیق و اقوال و دلائل و قنود
 یا سنج نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل خضاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

بل یقیناً بقرن احدینما سبحان الله عن ذلک تبعیاً عظیماً و تعالی الله عن ذلک علواً
 بکبراً ولی سعی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله و اقترانات کلمات مشابه
 و اقترانات آثار مشابه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بر بخوی که شیرین تر
 میتواند دهد و هر اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی
 نماند نگردد و از او حرفی ناقص نگردد الا آنکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی بناسبات این نحوه
 با آن نحوه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه احلی
 و انظم از نظم اول میگردد طویلی لمن نیز الی نظم بعض اسماء الله و دیگر ربه فانه نیکو و لا مردود من عند الله
 فی البیان الی ان یرفع الله ما شاء وینزل ما یرید الله قوی قدیر و بهترین نظم با نظمی است
 که برحدود ظاهریه شود مثلاً اگر دعای صیدیقی است پهلوی قسم ذکر شود و همچنین خطبات اندک
 نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در قعود و غرور خود و کلمات در افق
 در تس خود و کلمات فارسیه در ارتفاع ارتفاع خود چنانچه بر ظاهر لطیف لوازم اقترانات مخفی
 بنوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث شیخون بامر الی ان یفزع الله
 عنهم ظهوراً بهم بیابلیل و انفس الی الله ربهم توجیهون و اگر ظاهر شود و نشانساند کمی از نفس
 خود بیانی که او مرتب فرماید شل شل است درین کواکب و این دقیق است که کل را در حجاب
 بیند چنانچه نقطه بیان است تفسیر بر قرآن نوشت و تفسیر پنج آیات الی آخر و یک تفسیر بر
 بقره پنج شون علیه که یک حرف از تفسیر او مصادق نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
 تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقرن ضمه یا و انفس بنور کواکب فمال من عین یلقی ان یدکر
 عند الله افلا تنظرون

لایحوز کمیت به آثار النظم

الباب السابع والعشرون الواحد الثالث

کلماتاً با حسن الخط و آن یکی عند احد حرفا من دون خط الحسن فیبطا علمه و لم یکن من المؤمنین
 مختص این باب آنکه کل آثار نقطه معنی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص آیات است
 و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در
 مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود
 ولی این اسم مختص آیات است زیرا که با استحقاق چنانچه آذن داده شده برای آنکه تمیید بولین
 و نفوس گذارده شود زیرا که از آیه بیان اسم الله مشتق میگردد و افضل من قدسی نفس به الله
 جل جلاله حیث قد نزل فی انشی ان الله لا اله الا الله و الا اله الا الله و الا اله الا الله و الا اله الا الله
 زیرا که در البیان با واحد صورت جامع عدد لایم میگرد تا آنکه مرآت باشد از برای نقطه پان
 که آن مرآت الله بوده و اند برای من یفسره الله که او است مرآت الله و آنچه که در بیان
 است که الله باشد از برای الله بوده و است و در حین صورت جامع او است و در حین
 ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد و باب تمامیت عدد این کلمه علیه میگرد زیرا که ایشانند که الله
 بوده و هستند ولی کل راجع بیاب اول میگردد چنانچه در نقطه بسیار ظاهر از مافی الرایا
 لن یبدل شمس السماء و ما من الا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب الارض
 و ما لا یرى رب العالمین و ان الحكم لاله واحد لا اله الا هو الرحمن المتالی المنج و اذن داده نشود
 که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا با حسن خط و احسن از برای هر نفسی و جدا است
 نه در حد فوق اذن و نه در حد دون آن و این از برای این است که روح متعلق بآن حرف
 که در بیان است با علی مانیکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود
 شینی الا آنکه آن شینی در حد خود کمال رسیده باشد چنانچه امر در حروف الفیه چگونه میزند و
 طرزیت از سایر علل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیسان در شرق ارض باشد

بخش از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در صورتی محبوب گردد که این اعظم سببی است از برای
جذب کل ادیان بدین واقع خداوند ضمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود
صوبت دارد و آورد دیشی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنسب مؤمنی در زمان
بل کل علی قدر استقامت و الیکفون گو یا الآن در این جبل مشایه میشود که بیانهای مقرر نزد اهل این
هست و بتلاوت آن متلاذم میگردند و بانها مستعد شدند که با بیانهای خود در نزد

من لطیفه الله و اندگر کردند که وفود علی الله بوده و هست و انظار وجود خود را در نزد
او محجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتشرق الله بان اولی البیان کلام اجماع
الباب الثامن و الاخر من الوحد الثالث

من اراد ان یغیر شیئاً من آثار النقطه او فی شیء فی رضاء الله من کتاب لایحجز ان یائی نختالی
احد الا ان یستخرج نفسه علی اسن خط خطه او یخبر دونه فاذا یکل عطا الله و الا لایحجز
بمختص این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نقطه
آن شیئی الی مابقی الیه فی خدا کمال بر ختمای علو حسن صورت و میرت گردد تا آنکه بر هیچ
نفسی بقدر رفته نگردد و در نیاید و لا یحسب راسخ میگردد از آن جمله است که حکم شده بر کسی
تفسیری بر کلمات بیان میفرماید یا از خود کتابی در علم انشاء میکند اگر خود میتواند با حسن خلقت از حد
بر داشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه دیگری داده
شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد دیگری برسد که اگر درون این شود بط
عل او میگردد الا در مواقعی که با امری میسر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که
آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدیم که نسخه خوب از برای او تمام
نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان آن

محبوب تر بوده و هست عند الله مثل داسب علمای این عصر که نسخه از خطی که در هر صفحه چهلین
نوع حکم نماید همین قدر که نواصل است خطی بنمایند مثل کتاب مصاحبی که الآن در این
جبل است از نشی اودن بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن مجسم رسد
لایق خط نیست و از برای بحر محیط لایق فلسطین فی کل صناعتم ان یا اولی البیان
علی حق ما انتم علیه مقتدون قل ان الله اللطیف فوق کل ذالطف لمن یقدر ان یتبع عن ملک
سلطان لطف من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان لظاناً لطفنا لطیفاً

الباب التاسع والاربعون

اذن لمن اراد ان یصرف ما ملک الله فی آثار النقطه کیف یشاء و فی بیح بحسب الله
لمخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان
صرف نماید اگر ممکن بود که کل با علی الارض را بجاء یک بیان قرار دهد هرگز اذن از برای
او بوده شمره این باب آنکه در نزد ظهور من طغیسه الله طفت گشته جانی که در اثر او این
نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امرو و واقع نگردد که تسد آن بای الف بهائی بالا
بجسی در اسلام باشد و غیر منزل در جسی باشد که مجرّه سکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا
که مقرر است عرش الله بوده و هست چه بر سر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر
از برای استشاره مؤمنین بیان بود که با صاحب خود نگردد آنچه محتجین بقرآن نموده و
الآن النور و الظلمه من سواد کلیشه ایسان بجمده بالعی و الایکار

الباب الاول من الواحد الرابع

فی ان للنقطه مقامین مقام منطبق عن الله و مقام منطبق عما
دون الله ذلک مقام عبودیه لذکک المقام الذی یرعبه الله لیل والنصار و یسجله

لم یزل الله قدارا ولا قدر غیره ولم یزل الله کفایا ولا کفیان دونه ولم یزل الله خلایفا ولا خلافا
 سواه ولم یزل الله وکل الاسماء فی بینه وکل الصفات فی قبضه یسبح له فی السموات والارض
 واما ینما لا اله الا هو العزیز المحبوب واین آیتی است که مادیون آن ذکر خلقت میشود و
 هر کس دعای سبحان من هو حی لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در هر ظهور این آیت در خود
 خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فردا است و مظاهر او اعزاز کبریت الهی و
 در آخر هر ظهور متعین تر از هر متعینی و مرتفع تر از هر مرتفعی بمثل آنکه میگوئی سبحان من هو متشی لمن
 ینتی و در آخر هر ظهوری بعلوی میرسد مظاهر او در افشده مسجین که ضوی بر کل داده و احدی
 ظهورش می برای ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی ظهورش برای ایشان نمیکند بلکه مثلا
 سبحان من هو صادق لمن یصدق و در آخر ظهور بعلوی میرسد که از علو شاعت و رفعت
 و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد
 و بر تصدیق او افتخار را در حق خود میکند ولی در اول ظهورش فی اعزاز کبریت الهی است
 که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدق بمصدق او صدق میگردد و همچنین در کل اسماء
 و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر آن اسم و صفت خود
 را در نزد او صدق و م صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق بمقتض اسم
 عالم لا یعلم فواذکبیت و او خود را در نزد رسول الله ص حقد رفائی میداند و می بیند و
 همین قسم ملاحظ کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این جبری است عظیم بنظر نفس آ
 عبد غرق میگرد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده و میشوند بنظر بغیر ظاهر او که اگر
 غیر این باشد دیده شود که مظاهر حی موت ایشان را درک میکنند و همچنین در کل اشیاء و صفات
 ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی لم یزل ولا ینزال این است که آن حیات

و همچنین سلطان اذلاسلطان دونه و عالم اذلا عالم سواد و همچنین مقتدر رحمت لامتناه
 الایاه و همچنین صادقاً حیث لم یکن صادقاً غیره چنانچه از برای اسماء آتی ندادلی است و
 آخری و نه از برای او عددی بوده و هست و در کیفیت بر شی آتی عن الله بوده و هست
 که با و تحسین او را تواند کرد و آن آیت از شیت است در او که در او دیده نمیشود الا الله
 و در نفس خود شیت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نموده و نمیکند الا
 علی الله جل و عز و این آتی است که در بر شی دید نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در همین توجه
 باشد خلق نمی بیند و در همین ذکر خلق بخدای مبدء خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خلق او
 بوده و هست و مادون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس
 توحید خدا میکند بتسلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده دلی
 دلالت نموده در همین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی با داشته دلالت نمیکند الا
 علی الله بلکه جهت خلق او شایع است بر عبودیت او برخداوند چنانچه جهت نفس کلشی
 شایع است بر نفس خود از برای خداوند عبودیت کلشی از شیع مثال او خلق شده
 و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکنند
 خداوند را و سجده از برای او میکنند همین قسم بر شی بآیت خلقیت عبادت میکنند بموجب
 خود را ولی بر نسیده و غیره الایاتی که عن الله در او است که بدل بر او است زیرا
 غیر آن که اگر بدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احمدی از او لا افشده نظر
 نموده و نمیکند الا الی الله وحده که در کل اسماء افشده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد
 عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه شی خلق نشده الا از برای عبادت او
 چنانچه در سوره آن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و همین قسم

در اسماء غیر آن دیده نمیشود در مرایای این اسماء هم که افندۀ موحیدین باشد غیر آن دیده نمیشود که اگر
 نفس در حین اسمی نظر بگیرد کند در آن حین متعجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه
 نظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الا مثال خود را در او قصد نکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت
 مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت تجلی میگردد از او در نفس مثال است
 که نام تجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت بود باید که قبل از تجلی دیده شود و
 همچنین نظر کنی در مرایای هر حرفی که اگر در مرآت ایشان اسم حق دیده میشد قبل از تجلی او
 باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود که گویا در این حق نیست الا او مثل آنکه در
 مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت
 که اگر در مرآت بود باید که هر حرفی قبل از آنکه مثال و الا مثال ظاهر شود ذاکر بزرگ
 حق باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت یعنی است که اکنون بوده و در
 این بحر است که کل ذراتین نظر فرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش
 او نفس مثال است و ظهور او بذات مثال و نفس مرآت است و همچنین مشابه کن کل اسماء
 و صفات را در آن اسماء بین الاله و حده و نظر باستیت و استیت و صفیت کن
 که مجرب میگویی از مقصود و از این صراط دقیق است که در دست آن فتح ابواب اسماء
 نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جانی فرموده مثل کلام سید الشهدا سلام الله
 علیه ذکر شده الحق امرتی بالرجوع الی الآثار فارحنی الیها بکوة الانوار و درایه الاستبصار
 حق ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السمرعن النظر الیهما و رفوع الهمه
 عن الاعتقاد علیها انک کنت علی کثی قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر دلین
 بحر زیرا که نمیتواند در حین علم بر آیت نظر بر آت نمکند این است که مرتفع شده از کل این حکم

الاعلان لا یری فی الاسم الا الله ولا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یری
فی بحر الحق الا الله وان یری حبه الحق فی الخلق فی بحر الخلق ولم یبق فی ذلک
الحق بل ینکر فی اسم الحق اذ لا یری فیہ الا الله ویکمل انسانی بل ودر هر شئی این دو آیه را
خداوند نگذاشته که بآیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و بیند مستقی الا او و دادون و خلق
او بیند و بآیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند بر برای او و منتفع گردد بوسی او از حق
غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با تسبیح فضل و رحمتی امکان ممکن و حال بلکه بیند و در خود
الاعبودیت خود را و این دو مرتبه ذکر نشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر از حق نیست که
عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء باقی علیه اسم شئی حق است که در هر وجودیت میرسانند
زیرا که غیر این حق در وجوده نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن فرموده و نمیتواند
عبد که مبتدیان رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من یطیعه الله مقدر بر این حق ظهور
از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله علی الله از ظهور او در حق
کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر حق خود داخل گردد آنوقت مشابه عظمت الله
را بیناید که ما سواء خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را منتفع
است بوسی او و چنانچه بحر شیفست که صرف عالم ظهور است و کل افشده از شیخ ظلال آیتا
او خلق میگردند که با تسبیح ممکن است در مقام عبودیت میرنموده وانی از من کل ذر ذکر نموده
در مقام عبودیت خود با اینکه کلامی انما الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
او که مراتب الله است مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نشود بلکه کینونیت
هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از اوداقی ترند و علم
خداوند و نیست در حین نظر خداوند آن آیت کل ما وصف الله به نفسه و صف میشود

و در حین نظر باین آیت کل ما وصف به خلق و منصف میشود و لم یزل الله کان آتیا و ما دونه خلق له و لم یکن من الله و بین خلقه ثامنا و اما الثالث خلق له لا اله الا هو تا کل له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیهما و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیهما

مختص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لمن یدرک و لمن یوصف و لمن ینبت و لمن یری بوده و هست و آنچه از ازل میگردد از کلمه شیت است و آنچه بسوی او راجع میگردد که کاک این است که در هر کورمی از برای این شیت ششونات و ظهوراتی است که اولوالم آن ظهور درک نموده و مینمایند مثلاً امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود گفته بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من بطیفره الله که آنوقت اگر کسی علی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیکرد اگر چه با علی درجه توحید میرکند چنانچه موحّدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ص ثمری از برای ایشان بخشید علو علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرمان شده و همچنین آنچه در سران ترقی نموده در بر صفت محمودی و جوهر علم کنونی و استیلائی حق محمودی ولی نمیدد که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان بخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من بطیفره الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیکرد و اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد مگر ایمان بود ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای الله میگردد و راجع بسوی او میشود تا اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه راجع بمن بطیفره الله رجوع باو است و اینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که میت او خزانده میشود که از جهت علو دست او نسبت بخدا داده و غنیمت این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مقرر بشی نگردد و اول خلق بشی تعلق میشت است با و آخر عود او رجوع اوست با و اگر
 بتسع عشر شرفیه قبل از آنکه امر فرامید من بطنیسره الله بار تفاع میان کسی دانه از زنی از زمین
 بردارد باینکه او را داخل جنت خود نماید و از ابطال ثمره و جود آن نجات دهد از برای امر
 ذات حروف استیع الله کرده و جزای کفشی با و داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا از تفاعل
 باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن بشی باشد و الا رضای
 او است جنت فیما امر و یا مر و فیما فعل و فیعل این است سر کل وجود و غیب هر بار
 و نور که اگر کسی مستک باین عروه حقیقت گردد و هیچ شافی در ظل تا مستقر نگردد و در
 ظلال جنت مستقل باشد و الا در هر ملت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا
 عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن و دستم آن از برای مرا یا می الله واقع شد گشتند ما از برای خدا
 میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند همین قسم در بیان آنچه بر زمین او واقع شد از هر وصف قرآن
 نمیگردند و قصد داشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بجهنم ^{بالله}
 که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او عزنی و ارنیاد
 الا آنکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال آنکه دروغ گشته و میگوید
 و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترجم بر خود نموده و بقتل خود حکم نموده و قبول حق نموده
 و بر شهنوات محبت نموده که حجت الله حین ظهور بالغ است بر کیشی زیرا که آنچه آن
 می بیند که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از کفر مؤمن بآن نبود تا بهفت سال
 و حال آنکه محبت همان است که بوده دست و این از عدم تعلق اهل آن زمان بوده چنانچه
 در بیان الی یوم القيمة هر کس داخل شود و همان جنت اول میشود و جادای که در اول آن
 محبت مانده بواسطه عدم تعلق بوده و الا حجت الله حین ظهور بالغ است بر هر ذره چنانچه

عین نزول بیان اگر کل مؤمنین بر آن میزاستند ایمان آوردند با و بل هر نفسی حجت الله در حق ایشان
بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتیاج میفرماید کل مثل آنکه با دل مؤمن فرموده همان شئی که او
ایمان آورده همان شئی در کل بوده چرا محتجب مانده بهین حجت او را مستحب میفرماید تا
وقتی که داخل در دین گردد فلتنقیرن ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان ابدا الله حق

مختص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراض بقدر
او است برایشاء اگر نفسی عبادت کند او را با آنچه در امکان فوق او تصور نیست
بمقتدر که اعتراض ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میسر گردد که اگر بخوابد او را قتل
در نماز نماید مقتدر بر بوده هست و لم و بجم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است
در قضای خود و همچنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان تصور است متحمل عصیان او گردد
اگر ناظر ببداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخوابد او را قتل
جنت فرماید که را میسر شد که لم و بجم در فعل او گشته زیرا که او بدو محمود در قضای خود و
متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میسر گردد
و بدای او از قدرت و نزد هر ظور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم مفسر موده ایمان
و حجت مؤمنین قبل بداء را بر احقاق کل میگذارد و حکم دوم میکند تا آنکه اظهار قدرت
فرماید و الا نزد او چه بر آن وجه بیان وجه قضای بی طرفانیه و چه بیانی این نیست الا
ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای
خود بوده هستند و از برای ایشان شئی نبوده الا باذن او و این نیست الا باشی شیت

زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و هست و ظهور و بطون صفت
 مشیت است و اول و آخر همداراده و اگر در او ذکر شود اول اول او عین آخر او
 بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محبت نگشته که اسم
 اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میگرد و یک دفعه در
 خلق اول ذکر میگرد و یک دفعه در اول نازل ذکر میگرد و اولی که در صفت مشیت ذکر میگرد
 خلق اولی است که در صفت ازل ذکر میگرد و همچنین اولی که در خلق ذکر میگرد مثل اول
 شیخ شمس است در مراتب بالنسبه با اول مشیت و همچنین ذکر اول در این ذکر اولی
 است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محبت از ظهورات اسماء نگشته که بر شری در صفت
 خود بر آنچه ذکر شود از خود تبار و زنا ناید و بعد از آنکه بداه ذات ازل را بداه مشیت گزینی و
 امضاء او را امضاء و منکر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر الانامیه متوج بوده و
 چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشایده این نوع ظهور را در هر مشیت نموده و همچنین قبل در
 فرقان باسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که بهینقدر که مرتبه قضا آمد بداه
 از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر مرتبه رابع رسید که در کن بکبیر باشد بدای در آنچه حقا
 شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد بداه لم یزل و لایزال در حق بر شری بود
 و هست و منفک از هیچ شئی در هیچ شان نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کلشی قدیر
 و مراد از رتبه قضا در کن بکبیر عروج مشیت است که از طلیع از کن تسبیح الی غروب
 در کن تراب و بر نفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله ص حکم شده و بداه
 ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است
 الی یوم القیة ای ظهوره الاخری فی اخریه و فی او منشی عنه است الی ظهوره الاخری

فی آخریه چنانچه شد ای او بعد از او در بحر قضایای اوستقره الا در مواردی که یقین نموده اند
برضای او که اگر ذکر می شده بعینه بدای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امری نشده
بکذا از حد و کتاب الله قدر خودی تجاوز نموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدای
باطنیة او با مؤمنین باد بوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد او را با نهاستیگر گشته و
اون هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی
بدای الهی عزوجل که بعد و بیچ حال بر سر بر جاستقر گشته اگر چه آنچه بایکون در امکان بود
عروج نموده باشد که نظر ببداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر انتهی رتبه
نزول منتهی گردد بر سر بر خوف نشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم
از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از کمن مشیت است نه غیر آن که در دنیا
خا بر گشته اگر در حق شئی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست
و اگر در حق شئی ذکر دوزخ بنیت فرموده الی یوم القیمه دوزخ او بعد از اوفانی بوده و هست
و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار قبل شود شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محتجب گردد
شجره نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور
بنقشای جبه و جبه خود می نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف فرج نموده در مشاعدم تفعه
که ذکر آنها از برای صاحبانش باند چه بسا که این مشاعده فانی گردد و بیچ اسمی از آن
باقی نماند اگر در مورد دوزخ حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده و هست و الله تعالی

(الباب الرابع من الواحد الرابع)

الحصین

فی ان کل ذکر بعد رقی

ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء را چ میگردد و بیکل انسانی و نسبت کل اشیاء و نسبت
 انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس با شلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز
 آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی و این
 بیکل را چ میگردد با اسم و صفت اگر فوآد او مدل علی الله است و وظل له الاسماء یعنی
 عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علم معنی
 حدیث لیس الا الله و اسماء و صفاته و این بیکل حکم اسمیت و صفیت بر او میگردد و الا
 در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونگی اسمیت
 و صفیت و نظر خداوند بر این است نه بر شعون ظاهریه چنانچه امر و دیده میشود که
 بر صفت حسنائی در احرف الفیه است ولی صفات ناریه امر و ذکر میگردد و اگر امر و
 در بیان نفسی مؤمن باشد بانه و آیاته اگر چه بر تراب نشسته باشد اداست که بر سر سرت
 نشسته و بر غیر او اگر در منتی مقعد عز باشد عند الله و عند او لی العلم و رفعتی ذل بوده
 و در نزد ظهور من طیفسه الله هر مرد مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر فوآد او
 شمس مسی طالع و اسمیت در کینیت او متذوت گردد و بر نفس مؤمن در بیان عبد
 رقی او بوده و همند چنانچه اولو الیها کل در شان عبد رقی رسول الله بوده و مستندند
 از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد حال نظر کن
 محزون شو و بین که چقدر طوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و باین افتخار بنماید
 و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه رو امید دارند که امر بجائی رسیده که در جبل سنان گشته
 و کل بایمان باو مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن او راضی نشده که اگر رسیده این نوع واقع گشته
 این است که کل در بحر حجاب غرق و شمعوس در مایا بیضیه او تکرک و انداز و تحجب و

نایمان دریا بآب زنده و سوال او نموده امروز کل مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد و
 از برای ظهور او تفرغ و اتصال و بردیت او در رؤیای خود افتخار و او را بدست خود بچین فرستاد
 و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه من یوم - یایع دیشتر ای اهل
 بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق او
 روادانید آنچه که در حق خود که عبید زنی او هستید رواندانید نه این است که نشنیده باشید
 ظهور رسول الله ۳ را در قبل و احتجاب منتظرین با و بعد از ظهور او از ادوات آنکه بخت برال
 و بر دایمی رسال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز قایده در حق شما نگورده که اگر کرده
 بود در این ظهور این نوع نمیشد از محبوب خود جفا نموده و دیگر در ظهور من طغیانه الله این
 نوع نموده و اگر بر خود توار دهمید که بر هیچ نفس پسندید آنچه بر خود نمی پسندید از ادوات
 گردش تا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله بر او حزنی دارد نخواهد آمد زیرا که شمس در میان
 شمس را نمیشناسد الا بشیخ او در خود این است که او را می بیند یکی مثل خود و حال آنکه
 کل باوقام است و از اثر جود او است خلق سموات و ارض و ما بینها چنانچه احدی از
 دون حرف بیان گشت دان من جوده الدنيا و خیرتها دان من علومه علم اللوح و القلم
 و من من تفضیل است بلکه هر شیئی که اطلاق شایستگی بر او شود ریشه است از نظام
 جود او و قطره است از مقام من او قدر او را در حق ظهور دانسته نه که دریل
 و نه در اماکن هر خود از برای او اگر کی نسید چنانچه امروز می کنید و او در جبل باشد و
 حزنی بر او وارد آید و بفضل و جود او شما با کل از حزن مبری شده باشید قطظرن
 یا اولی الابصار ثم قطظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)
 فی ان کل اولی الادوات آیات له

ملخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علل و مایه‌های
 ذکر آنها نگشته و او است احیاً بلکه خود از کشتی اذرا در من نفس لم یقدر احد ان یقول
 له لم اوبم سواء کان اعلی الخلق او ادناه و علی اسی شأن کان یکم مایه لایصل عما یکم کل
 عما قد حکم یسلون ثمه این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بهما یکس خود حلال نیگیرد و برایشان
 اقتران و همین قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات کتاب خود را حرام نیگیرد
 بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان با دنیا ورده داشته فرموده از هر نصیاتی تا آنکه
 کسی در يوم ظهور او مبادرت با نثار ننماید و اگر مؤمن نیگیرد صامت گردد چه با که میشو ذکر
 او را و فی الحین تصدیق نیکند و نزد یک نیگیرد بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او
 از حین ظهور بدون ایمان و بر او حلال نیگیرد الا با ایمان احتیاطاً کنیهای اهل بیان که
 ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و ظهور دون حق در حق نگردد که آیات الهیست
 است بر کل و اگر تامل کنی فی الحین تصدیق میکنید چه صدق در معجزه باین کل قرآن و
 سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان با آخر که فوآد او مد علی الله بوده با ایمان
 باطل نیگیرد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بیان فعل آن روز خود را محتجب سازید
 از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن میکردید امر و تنقل امر الله را می‌دید این حکم
 نشده الا آنکه مشایخ و جد و جد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کل دین و از حقوق دین محتجب
 گردید چنانچه در کور قرآن کل را بمنتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بر عزم اجتهاد و
 احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد حالی که محتسب برین
 قرآن باین درجه احتیاط مرفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم
 قتل باشد از هر شیئی که هیچ شیئی مثل آن نمی‌نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی

از دین آتی بیرون می رود و معتدب می گردد ، و اما یک خداوند خواهد و بر او عزم می شود آنچه بر او
 حال بوده در بیان حتی نفس او بر او خداوند از آن نفرموده که کسی در میان فتوای قتل کسی
 را در هیچ حال و در هیچ شان و در هیچ مورد اگر چه درین میان مخالف در شان است علیه
 ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما را ای خلق منکوس
 چه خداست که فتوی بر قتل نفسی دهد و حال انکونی شناسید که از برکت آن نفس است
 که اسم اسلام بر خود گذاشته اند تصور کنید آنچه برای بیت از قبل دارند با اسم اسلام کردند
 و حال آنکه بر ذوات اسلام کردند که اسلامی نیست الا با ایمان باد و از یوم غروب شمس
 حقیقت از برای احدی از امت نیست میان حکم قتل جایز نبوده نیست و اگر کسی کند از این
 نبوده نیست و هیچ اشئی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند فرمود آن نازل
 فرموده من قتل نفسا تکافا قتل اناس جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین
 چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد
 با وجود آنکه اینقدر اتمام در کتاب الله شده باز برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن
 دانسته اند در اسلام تا امر و اثری نبخشید و هیچ غذایی از برای ایشان انداز این نیست
 که حیوان معبود خود کند و از برای او سجده کنند و خداوند بفرموده بر ذات مقدس خود
 که نیامزد کسی که بر قلب او خطو کند قتل یکی از مؤمنین میان را چگونه است اگر کسی حکم کند
 یا العباد الله مرتکب شود در مسالافی که مصیبت اول و آخر از ذکر کند و بر مؤمنین میان
 آنچه بر اول و آخر و مابین واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذمی نفسی را اذیت نکند از برای
 آنچه که بر حروف اولی واقع شده حق است بر خداوند برگشت و بر آنچه باطل فرموده
 برینا عاف فرماید آنچه در حق او گذشته و اگر رسد ایام او بنظر من بطیفه الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او سوال فرماید تخفیف در اعمال.
 در آنچه برایشان منصب بوده و طلب سلطنت نماید از ادالی یوم القیة که او است معطی
 کشتی حق او را و اگر عطا فرمود باو کسی را نمی رسد بکم خداوند ازادن بگیرد و او است الحق از او
 مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و موجب نگردد از
 محبوب کل هیچ شئی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر بجاود
 فرماید بعلو افتخار در سبیل او تحسید گردد که اسم او در دیوان مترکین ثبت گردد و آلا
 خواهد رفت از این عالم و ذکر می از او نخواهد بود نه این است که در ایام محموده تفریه داری
 کند از برای حق چنانچه سفت کل مؤمنین بستر آن بود از اعالی دادانی بر تفریه داری
 رسول و اوصیای رسول خود و ذکر باجری علی شیتیم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که
 تفریه داری نمینود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه مینود از او را بکم جالس و ظلم
 گشته بر او و او را العلم مقتی بر او و سایر در جاسب محبتین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده
 لعل بعد مرگت نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این صد تاکید در بیان شده
 که احدی از مردمی را عزرون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق عزرون نگردد از اسباب در
 مرا یا اگر مقبل باو باشند و آلا لاشنی های جنی که از اول عزرا آخر بقضای احتیاط و اجتهاد
 عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ولی ظهور الله میت صرفند چه نترسند اعمال
 ایشان را بلکه بعد ذکر لاشنی که لاشنی است عند الله لایق نیستند و حکم نمیند کسی
 کند الا من بطیفره الله و او را شروه طیه است که بایات و بیانات ظاهر میگردد از برای
 رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بحق در مابین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی که کمال
 نشده اگر تا آن روز مانده باشد و آلا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب پاشانند

و نفسی بر روی ارض غیر مومن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر او بی السلطه در دین بیاید
 جائز نیست و از برای ایشان بر مضمون بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و
 در هیچ مورد الا عند ظهور من مخلصه الله و دین حکم مومنین با بیان که از داده شده
 از برای فتح بلاد که کل را داخل ایمان بخداوند و دین او دارد ساخته و بر مضمون نبوی بیان
 بقدر ذره عز و اراد دنیا ورده حتی در فتح ارضی بهم برابر آن این حکم را پسندیده بلکه تا مفسر
 بوده بشنوات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیرت همیشه متاع دنیا
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدا آن مباه باشد داخل شوند دین خدا را دین حکم بر خیر اهل یابان
 است زیرا ایشان الا عند ظهور من مخلصه الله که امر الله امر شده از اساحت مفسر است
 آنچه با او امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه الحان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی
 قدر مایه بر و بقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یتقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقتدر
 و خیر مرتفع و متغ لا یغرب من علمه من شیئی لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما ولا یخوف
 من شیئی لا فی ملکوت الامر ولا الخلق ولا ما دونها یخلق ما یشاء بامر الله علی کل شیء قییر

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسل عما یفعل و ما دونه لیس عن کفشی

مختص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطوری نبود و نیست و غیر از برای
 او هم ظهوری و بطوری نبوده و نیست کسی در متع او راه ندارد که لا یسل ذکر شود و از برای
 او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل تو ان ذکر نمود یا یکم شت داشت بلکه مشیت
 او لذیه را خلق فرموده بشل آنکه کل شیئی را خلق فرموده نفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را
 با و او را نسبت بخود داده بعد از او و متواو مثل آنکه کعب را بیت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه

در نزد او سواد است اختصاص که لاجل علو و متونست او است و همین قسم مشیت را منظر
 لایسل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و مثل
 ذلک لایحیر و لایبشر و سایر امثال مثل این و او را منظر فیعل مایشاء و حکم مایرید نموده زیرا
 که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نخواهد الا مایشاء الله و مایشاء الله ظاهر
 نمیکرد الا مایشاء المشیة چنانچه ما را الله مشرق میگردد الا مایرید المشیة غیر آن نتوان
 لایق این نوع عطا گشت زیرا که باو آن خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خدا و منظر
 واحد در امکان ظاهر شده و در بین اشین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و
 مابینما بل از ادلی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت
 بوده و هست که در هر کوری بطوری مشرق میگردد و منظر لایسل عافیل و فیعل مایشاء
 میگردد و حروف حی را دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف منکثره از این دیده
 نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی ظهور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن حين در
 جنت آن ظهور نیست و حکم حیوان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم را یا این است که در
 او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
 و اگر شمس دیده شد مایعقب الشمس تعقب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او
 و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توحیتی غیر توحیه او نبوده و نیست و در ظهور در میان
 محمد رسول الله بود مشیت اولیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او
 بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته
 بود خواستند و همچنین حروف منکثره از این واحد تا امروز هر یک تقریبی حسبت باین بود
 که مشیت او مشیت محمد ص بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر حب آن عالمین بزم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذبابه از برای ایشان
 نبود و همچنین در کور قبل از محبت مصداق مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شش حقیقت در این
 کور با هم بابت مشرق الی ظهور منظم شده اند که آنچه شود و مشیت او میگرد و اگر خلاف
 رضای او گردد بزم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدری قوه از برای شش نیست
 در این ظهور و این است معنی لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر این نبود در نزد
 هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنایت تشابه مشیت
 او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر حب
 و محبت او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین
 قطع نسبت که قاطع بنفسم از خود منقطع میگرد و چگونه که تواند بر غیر می حکم کند چه در تشریح
 نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفی مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفی خود حکم اسلام تواند
 کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقعی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود
 بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اول ظهور مشیت
 بوده باشد میگرد این فعل زیرا که خداوند نفی نموده کل حول و قوه را الا بخود این در صورت
 است که نفس را از دون حق کند و در تشریح بخواهند و در تکوین هم مثل این و اگر
 بواقع بخواهند بنهند در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را
 گرفته داخل بیان آورده اند در غیر حین حول و قوه نمائند که استثناء شود زیرا که حول و قوه
 باشد در امت عیسی نمائند چنان که اگر مانده بود باید حکم محشی در حق ایشان شود و حال آنکه
 نمیشد و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور منظم شده اند
 که آن روز کل حول و قوه باشد است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد

و از برای اهل بیان غمظهور و نماید حول و قوه بحق **اَلَا اَنَّهُ دَظِلُّ اَوْ سَاكِنٌ** گردند و همچنین الی
 مالا نهایت تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده همان نسبت حتی است که بوده و امروز
 آنها بجان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و **اَلَا اَنَّهُ نَسِيتَ حَوْلَ وَ قُوَّةِ اَلَا بَالِهَةٍ** در هر ظهور آنچه
 من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فواید نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد من **مُخْتَصِرَةٌ** است
 بآنکه عزوجل و از مداد است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده منظره
 آنکه وحد و مکن که مشیت آیه الله بوده و لم یزل مدلل علی الله بوده اگر آدم اول از مدد
 این بود امروز دظیل ایمان این مؤمن نیست چنانچه بر بنی در نزد من ظهور می نمودن است
 بآن همچنین اگر مدد این ظهور از من **مُخْتَصِرَةٌ** است نبود در حین ظهور چگونه راجع باومی شدند و
 منقطع بوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بمالایه الی مالا تخصیص الیها بما تمنا
 فیها ایضا که مدد کل این ظهورات از منظر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له
 است در امکان این است بر تحقیقت که اگر کسی در این بحر گیر کند لا حول و لا قوه الا
 بالله را مشاهدین نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از این میوه است
 و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر بفضل ایشاء و حکم مایرید و در حین ظهور می شناسد و در
 حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میسکند و مظهر لایستل غایض
 و کل با مرسیتمون را در حین ظهور ملاحظه میگرد و از آن محجب نمیکرد و فضل من کافی
 و نون از آن جدا نمیکرد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر
 بر جوهر ابرهیمیند نه نشئون منکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین میرزنیست
 وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده نگار بعین شود
 در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناخست بر رسول الله **ص** بود باین نظر کل بهترین را در

او شایسته بود و کل ظهورات بعد از آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشایده کند چنین کسی
 لایق که منظره الله را درک کند و بگوید با و در حقی که متوجه است الی الله اللهم لا اله الا انت
 و لیس جنگش شیئی زیرا که آنچه ظهورات بوده غنهی مبسبان شد و آنچه در بیان بوده غنهی
 میگردد بمن بلیغ الله دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد
 و انت آخرو لیس و دناک شیئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او اد است
 نه غیر او و انت الظاهر و لیس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر با و
 نه در غیر مومنین با و که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بدون
 ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس و دناک شیئی که اگر غیر باطنی
 بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لایق است الیا و چنانچه
 هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که منظره الله است
 و انک علی کاشی قدیر زیرا که غنیه او منظر قدرتی نیست که اگر میبود باید حکمی از صاحب
 حکمی بنامند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه منظر بر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد لا
 شیئی میشود این است که عارف بالله در حین ظهورش حقیقت بختی حظ وجود خود رسیده
 و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از همه ذالمی زیرا که
 کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق ظل از شیر چون مسک ذات غصری
 او است این نوع متالم میگردد و چیزی که مسک ذات فوآد او است اگر محجب از
 او گردد چقدر متالم از او میگردد و این جبهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شج حقی است
 که در نفس ظاهر شده چگونه فراق او نثر است در منظر هر ملک ملک وجود و
 حال آنکه این حب بالنسبه حب روح ذکر نشود و همچنین حب روح بالنسبه حب فوآد ذکر

نمیشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن ترقی کنند و در
 عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر شمع آبی از مظاهر بکثیر و در شوند بکلم نزل نزو
 آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تخلیل سنگ
 گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تجسید معکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حب
 مظاهر تسبیح معکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در مظاهر در این مظاهر نظر کنند بین میری است
 ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان با د باشد حب رضوانی میگردد و واجب
 یشی در نابین چند جوهر است این جوهر و چند مجرد است این مجسد و چند سافج
 است این سافج و چند کافور است این کافور که کل لذت و ظل ناکت او خلق میگردد
 و نسبت با و منوجه زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عید جام باران شود در
 جینی که میسند رضای او است مثل آنکه جام شراب بطور راحی نوشد در حبت چگونه
 است اگر مست لذت و حبت او گردد که کل حب در نزد او لایشی است این است که سیر
 در این حبت در حین هر طور میخوان طلعت است و در حین غروب در بحر آن
 فی ظلوع آن و حزن او در فراق او الذ است از بهر لذت مستلذذ می نزد او و نزد
 او لو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کل در بحر حجب ساکنند و
 بمنور از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه جسد ذاتی رسد
 و چگونه بمقامانی که فوق آن خداوند مقتدر فرموده این است که مستلذذین لذت جوهری
 کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الا مستلذذین باشیائی که لذت آن در عبادت
 اگر باشد از برای او والا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفس همیشه در استلذذ
 خود باشد ائثار کل بیان اینکه در کینده نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک

کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محبت گردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اتقاد در عالم جدید
 میرنموده که اتفاقاً یک صباح توانیده با او بود بطور لایق و آلا در جسد عرضی کل با او شب و
 روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است
 فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور بهم است و بعد از غروب
 بهم خواهد بود در هر علو عرش که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل اهل بسیار شل باستانی
 هستند که دعا و امر آن باون زنده و غیر ادبی ندیده بل هستی خود را با دیده ولی از او محبت
 و در نزد هر حکم نظر بشود آن نموده تا در بر نظوری از او محبت گشته که این است ثمه علم و کل اگر
 عجبی ناظر گردد خطوبی لمن نیکره الله فانه اذا ذکر نیکره کثی و الله خیر الذاکرین و او است
 منظر مشیت در این ظهور نقطه بسیار و در نزد ظهور من نظیره الله نفس او که بعینه همین نفس
 است در ظهور آخرت که بخوانشرف ظاهر میگردد و ان ینذکر احد افذکلت ما قد ذکره الله
 لا دون ذلک لا تسکون فی احوالکم فاکتم لا تجدن من شی فان امر الله لطیف من خزائن وانه
 ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله به والعودة الی الله

مختص این باب آنکه ما دون الله خلقی و اوست و بدو کل شی من الله هست با مراد و عود
 گیتی الی الله هست با مراد نظر کن در صلوٰه که بدو از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او
 عبودی خدا است با مرتبه بیان و همچنین در من لطیف سه الله کل احکام بیان را جاری
 نموده که او غیر نقطه بسیار نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدو بر غیر او بلکه در هر جا
 بید فی مقصود الی الله و سه جا عودی مقصود الی الله ولی ظهور این بدو و عود و ظهور

آن زمان است که کل آنچ صلوٰۃ در اسلام واقع شده کل طائف در حول اعیاد الصلوٰۃ است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر بار او تغییر دهند نیست الا من الله اگر چه نزد اولوالالباب بد نفس عود است و عود نفس بد ولی نایم است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محبت گردید چنانچه این کلمه در مکتب آفرین لایحیی است ولی اخذ ثمره کسی نگزیده که ثمره این است که امر در اگر کسی در نقطه بیان و او امر او نظر کند نمیدانند نفس بد را که نقطه فرقان و او امر او باشد و همچنین در من مخلصه الله نمیدانند نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و آنچه ثمره که اطلاق عبار نموده و از ثمره آن محبت ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعلق نمایند و الله سید کل شیئی ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون ای الی امر من مخلصه الله طوبی لمن یدر که فاته لهو العسیر الزلجب

الباب الثامن من الواحد الرابع
فی ان آیات خلق کنیو نیکوشی و یرزق و یمیت و یحیی

مخلص این باب آنکه کل شیئی راجع میگردد بحکم نفس انسانیست و آن خلق شد از پیرایست آیه خلق که فرآود او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق در رزق و موت و حیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بآیه بانها میگردد زیرا که آنها در بآیه قبل بوده اند اگر چه در بعد خارج شده اند این است که حکم بر ثانی میسر گردد که مقرر بذات عود سبج نشود والا اول که مقرر بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر کسی از اهل بیان در حق

محلی و بهر معنی این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تحریر است و نموده این را الاله
 بهت اطاعت آنها و در این فعل دیده میشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا
 مغرب یکی از اهل بیان بدگری شانی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات یا ظاهر
 کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او منظر آن فعل بوده و در او دیده میشود الا آن واحد
 اقل که در او دیده میشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئی نبوده و غیر الله رازق
 شیئی و غیر الله مست شیئی و غیر الله محیی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بگری
 این شئون را ظاهر کند یا الله صدق نمیکرد و ولی الله نمیکرد و الی الله راجع نمیکرد و من الله اطلاق
 نمیشود زیرا که در آن من غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیکرد و الابدیدان دون نقطه بیان
 چنانچه لقاه الله محقق نمیکرد الا بنظر بر آن و کل آنچه در بیان سکون میگردد باین شئون
 اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آنچه نازل
 نشده بود ششونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حج میگردد چگونه
 محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و من الله که غیر او خالق و رازق و مست و
 محیی نبوده و نیست و در نزد هر طور وی از نقطه محبت ممان که اگر قدر تلخه محجوب بمانی در منظر
 فعل الله مذکور نمیکردی چنانچه امروز اگر منطری در قرآن منظر رزق شود اگر چه بالله رازق
 است ولی چون شناخته است او را و از ظهور آن محجب مانده راجع الی الله نمیشود که
 لایق گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فغان آب که مؤمن
 بیابان دهد نند عارف بالله اعلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بآبیاں
 حاضر نماید بمنتهی شأن حب زیرا که این کاس ماه و ظل مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن
 شأن اگر چه بالله نبوده ولی امروز حکم نمیشود بر او خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود ننیزد

زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بقایات خود و اصل گشته
و هنوز آوازشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظهر حق سبحان الله عن ذلک
تبیحا عظیما و اگر کسی درک یک شان از شئون مطلقه الله را نماید بهتر است از
این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل الله ظاهر
و در قبل اگر چه باشد نیست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا آنکه نفس
او ن شافی شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا
که حروف حق آن ظهور بسیار باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حروف حق مستحکم و در
مقاعد آنها نرسیده اند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه
ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهر فعل الله متجلی میگردد این است
که حکم بر او میگردد فلتستقرن ان یا اولی الابصار انما کنت فاعظین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یرج من البیان من ذلک فلیکتب ذکر اسم و ما قدر الله له من غده الی الیم
یفکر الله نقطه البیان یبزی کل نفس بما کسبت و انه لیسبح الحساب و انه لفتی تعال
ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من طیزه الله بهر صاحب ملک که
باختیار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقدر است ظاهر سازد
در ارتقاء کلمه او و اتساع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و
مجدد بیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را با حسن جزا که ام جزا از این بالاتر است
که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین خوشتر است
از ابرس نزد او و نزد هر شئی که او است اول یکتز واحد اول بر ظهور قدرت چنانچه

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا می شد ولی کسی که بر دین اوجاف
بصرف عمل کرده باشد شیفه نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و
بینداز لیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر ضروری از نفس
مؤمنی بکسیرد و الله یغنی من یشاء بفضل الله فضل کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا یجوز الدرس فی کتب غیر البیان الا اذا انشی فیہ مما یعلق بعلم الکلام وان ما
استخرج من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المومنین

مختص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم بطهورات مالا نهیه در این ظهور ظاهر فرمود
از اعلی علو دالمت بر خداوند که انشی انا الله لا اله الا انا باشد تا آتی اذن من کل ذره از
لسان او جاری شده و در هر شیئی بطرق مالا نهیه بیان از او ظاهر گشته چه پنج آیات
و چه پنج مناجات و چه پنج تفاسیر و چه پنج علوم حکمیه و چه پنج اجوبه فارسیه که احدی
حتیاج با حدی نباشد و اذن داده شده تعلیم بنیر آثار ارون و اذن داده شده اگر کسی
در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان با او باشد جایز است
تعلیم با او اگر معنون شود بکلمات نقطه والا چگونه دل خواهد بود بر شجره حقیقت و در
آن ذکر از ذکر ذکر در آن ذکر می نباشد و نهی شده از انشاء مالا یسمن و لایغنی
مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم نبات غیر مستطاع و مایشبه هذا و ما قد
فصل فی التصرف و التوفان قدر ما یکتفی للتادین ما یعرف الفاعل والمفعول و ما
و نهما من شئونهما اذ دون ذلک لمن یفتر الله العبد اذا اشغل به اگر چه در این کور
اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخوابد فهم بیان را بهم رساند بقدر

مایحتاج خود را خدایکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای
 متادین و متعلین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق
 و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اودن کتابی است
 که منزله و مقدره سس بوده از شئون علیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این ظهور نقطه بر کس
 واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما
 بیفزع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد اله است در کلام او و
 کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او باین شئون بحال آنکه خدا
 قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کتاب سریعی در نهایت سرعت بنویسد و در شب
 و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از او ن معدن کلام ظاهر میسر کرد که اگر اولاد ^{نظار}
 ماعلی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن ندارند چگونه بر تیان یا حکم
 و عرفان این است مؤید الهی در حق من یشاکیف یشاء بما یشاء لما یشاء ان یشاء
 القادر العلام و باین شئون محجب از محبوب خود در نزد خود را و نگشته که در قرآن قبل
 خداوند نازل فرموده که کل اثمرا و در این آیه است الله الذی خلق سبع سموات
 و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلمن ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد
 احاط بكل شیء علما ولی در وقت شمره کل خواسته اند اظهار عجز از برای منظر قدرت
 و دون علم از برای منظر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند
 کل و اگر در من تخفیه الله که منظر قدرت و علم الله است بایاتی که خداوند بر
 او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن
 خوانده و از ثمره اودن که اقرار بقدرت و علم است از برای منظر این آیه که قائم

آل مخصوص است محجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه
 در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در او ن دیده نمیشود الا قدرت الله و علم
 او کل از برای این خلق شده و امر و از او محبوب مانده بلکه نظر در مظهر علم و قدرت
 او ننموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
 بر چیزی الا در نفس خود بالهویت خود و در خلق خود بر بوبیت خود نیست جوهر کل جوهر که کل از
 او محجب باین شئون علیه مؤتلفه که اگر مقرران بایمان او نگردد لایشتی میگرد و مختصر و
 بایمان باو که اگر علم بیشتی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد و محجب این است
 که کل گویا احواسند و نظر بثمره علم و حکمت نمیکند و اثر مردم در نزد ظهور منطوقه الله
 استانی هستند که خود را بعلم مغرور گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمیکند که علم ایشان از
 برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال
 آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده
 و اله تحقیق الحق و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشرون الواحد الرابع

من تبار و عن خدا بایمان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالما و سلطانا و املاکا
 او عبدا مختص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود
 از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشد مقدر فرموده که بیچ نشی در حنبت بیان بقدری
 محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقتدرین بر برشتی آن شئی
 را بعلو کمال برسانند که از حنبت خود منوع نگردد مثلاً لوحی که در آن چند سطر نیکوئی
 نوشته شده باشد حنبت او این است که آن را با انواع تزیین و طرز خوشی که

در مقامات ممتعه ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت
 مالک او او را با علی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد در حق
 آن مرتفع ظاهر سازد او را از جنت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس نخواهد
 شد که با وجود قدرت چنانچه فیض نمودی و هر نفسی که از حد و بسیار تجاوز کند سوا
 مکان اعلی الخلق او اذناه محکوم بحکم ایمان نمیکردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر
 من مخلصه الله حکم نکرده که او را قبل از آنکه بشناساند بنفشی نفس خود را که اعلی
 جنت او است بحد و بیان حکم خواهد فرمود ولی عین ظهور بر کسی نیست که لم یعم
 در حکم او گوید زیرا که حد و بسیار کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل
 نزول بیان است حرف و آیه بآیه تجلی بر مکان جبروت خود خواهد فرمود و چنانچه
 در عین ظهور نقطه بسیار عین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم کل رسید مراقب
 باشد عین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود مظهر نگردد از غفلت که می بیند که کل اهل
 بیان با هم او قائم میگردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا
 مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی مالک انصاری
 پناه بر خدا که اول مظهر در حق او بدون مظهر بختی نگردید و شرف اول ایمان را
 در ک کنید اگر چه بنسید و صحت را ولی حجت الله باله است در همان عین و حد
 اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که تسرا آن است می بینید
 ایحیی که با و مومن هستند و همین حجت بعینه در حد را سلام بود و اما حضرت مال
 کسی اقرار با و نیر اعظم نکرد و در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حد و میان تجاوز
 نکند و این مطلب هم در تسرا آن محقق بوده چنانچه آیه و من لم یحکم بما انزل الله

تا دلگت بم الکافرون باد و نود گیر که در دو آیه دیگر مطور است نازل شده و
 با دو جز این می بیند که چقدر تعذبی کرده اند از خدا و الله و مراقب خود بوده که این آیه را
 در حق حکم منظمیده الله جریان نداده که نازل الله آن زمان حکم اداست چنانچه
 نازل الله در زمان رسول خدا ص قرآن بود نه نازل الله فی الانجیل و همچنین نازل الله
 فی القرآن امروز نازل الله فی البیان است نه نازل الله فی الفرقان و از اینرو
 است که کل بزم خود الله میکنند و حال آنکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات
 ازل مقدس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در نظر شیت اولیه
 است و حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونک انفاً یابون
 الله و یحینون و کل شیء من این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خداست بلکه
 این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده و حقیقت
 ثانویه چنانچه زیارت جامع کبیر و ملو است از این خوبیان من عرفکم فقد عرف الله
 و من جملکم فقد جمل الله و من احکم فقد احب الله و من البضکم فقد البض الله و
 خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را میخوانند و انهم رجوع بر دنیا
 کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لاعن شعور شب و روز این زیارت را
 میخوانند تا این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در صحن ظهور رسول الله ص
 و عده عیسی ۴ در حق نصاری ظاهر شد که یاتی من بعدی اسم احمد ولی تا امروز خبر
 باقی مانده و بان و عده منظر میباشند و کور و کور می بینی که در ملت فرنگ استند
 و همین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تنقل در حجت رسول الله ص نموده
 که قرآن باشد و الا کل حین ظهور عده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده و حجت بر

که حجب مانده در نار محمد گشته و بر علم خود و در دین خود هنوز غفلت نه ای اهل بیان ترجم نموده
 نموده که در وقت ظهور من بطنیسره الله این قسم گشته و در مقام منظر حکم اهل بیت
 بحقیقت نمانده در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگوار مجتهدین که
 می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در
 حدیث مطول که محل ثمره این است که الراذ علیه الراذ علیه و الراذ علیه الراذ علیه
 رسول الله و الراذ علیه الراذ علیه الله بلکه از این قسم تنزل داده اند مطلب را و در
 حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که بجهت ذکر
 این است من ترم مؤمن افتد سرتی و من سرتی افتد سرتی و حال اینست که مردم بجهت
 درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده میشود که در حق او آیه لا تقدس لیس فی
 الله نازل گشته چگونه متحملند اگر چه بعضی در این آیه تقدم من بدی الرسول ص را گرفته اند
 ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد من حقیقت است
 که حجت اعلائی رسول بوده باشد که در او دیده میشود الا الله این سخن متکبر و در این
 باب حجت اخذ نموده است تا کسی از قصود حجب نگردد و الله خیر الراکبیر

الباب الثانی والعشرون الواحد الرابع

فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

مختص این باب آنکه در هر طور که من عند الله ظاهر میگردد و بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد
 چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی آنها را
 نمیدانند چگونه محل قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبری که بر فوق زمین
 مرتفع است مرتفع میگردد از نظر نبوت گرفته تا منظر شیعی منتهی گردد و بلکه قبور پاکان

بانیای قبل می‌پسند در کوفه یا در سایر اکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت چنانچه پنی
 که است موسی ۲ بیت المقدس می‌روند و امت عیسی بمقامی که از برای ایشان عیسی مقدر
 فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه و نفس طین شرف نیست بلکه
 جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر می‌گردد امروز بین مردم
 را که بقبور یکی از اولاد ائمه که منسوب با و است چگو می‌روند و از نظری که اثبات بت
 و ولایت و درین کل آیات نازل بر او می‌گردد محتجب شده و الا در جبل ماکوسا کن نشسته
 و این را تعجب کن و تصور کن ظهور رسول الله ۳ را در جبل که امت عیسی ۴ چگونه با حال
 دین خود دل می‌گردد و رهنما در معبد های خود عبادت می‌کردند و آن شمس حقیقت تا
 هفت سال در حبیب از جمال که بریداشخاصی که حتی او را نمی‌شناختند محتجب
 و حال آنکه از حین بعثت آن حضرت حتی از هر صاحب حقی که از امت عیسی ۴ بود
 منقطع گشت الا آنکه در ظل او واقع شود و بعد از ظهور نقطه بسیار برسد می‌پنی که
 چقدر خلق بکعبه می‌روند و طواف می‌کنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است
 و این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله شمس
 است اگر الا انحصار طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل با و قائم هستند
 این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق منظر ثانی که ظاهر است
 که کل ظهورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از
 برای قائم آل محمد ص خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای
 منظره الله خلق شده و همچنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور منظره الله از
 برای ظهور بعد منظره الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد منظره الله

خلق شده و همچنین الی الا نهایتش حقیقت طالع و قارب میگردد و از برای او بدنی و مقام
 بنوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بخشد نه آنکه نظر
 بسئون قبل کرده و از او محجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه
 پشت رسول الله ص شده و آنچه که از دین محیی مرتفع شده بواسطه همین پشت بوده
 و همچنین اگر در ظهور منظمی سره الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بطور
 ذات حرف سبج بوده و آن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محجب از او نباشند
 بطورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس الا نهایتها خواجیده و بآن مشغولند
 چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظهورات بیانیة نزد او در ظل یک کلمه اوست که
 بنفرماید قدر رفاه ولی آن را رفع نمیفرماید تا اعظم از آن نازل نمسراید و همین قسم
 بسین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر با رفاه و الله علی
 کلشی قدير

الباب الثالث والعشرون الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک ثنیان بقاع فوق الارض بان لا يجوز صفه الا فی
 ملک البقاع حقیقی نباشد که هیچ نهار و سیله نیست مگر آنکه مظاهر حق و دون حق که در کل
 عوالم بوده و در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانیة من لدن آدم تا امروز
 و در میان کل انسانیة متعم و همین قسم میان کل دون مومن و در میان کل ناریه معتدب ولی در
 هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مأمور با اتباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر و بطور
 و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقدم مرتفعی بنید الا بقاع محمد و آل محمد
 و ابواب هدی را که در این ظهور بخروند و احدی تغییر نگیرد که دوست میدارد که
 بنورده مقدم مرتفع نظر فرماید و مقام بسیار نیست و صدیقین و شهداء و مؤمنین که افتد

ایشان محال است و امثال بوده و هست و ظل این مقاصد ستم تا آنکه بر مردم ارجح
گشته که اگر کسی خواهد کل را احصا نماید تواند کل در همین واحد اول است که بیشتر
آن محسوب میگردد و خداوند و عسند اولی العلم طوبی از برای نفسی که موفق شود
از برای ارتفاع این مقاصد متغی که محال نزول تا آنکه سموات و ارض و ما بینها میگردد و
در علم خدا گشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای شیشه الله نبوده و نیست زیرا
که اوقاف هر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که
عجز از برای ظهور نیست ادا واقع شود که ادا است بهترین حافظ حدود خداوند در
بیان و وعده فرموده خداوند که هر شقال ذبی را مضاعف فرماید آن را بد و هزار
و در حق او ثبت فرماید و با عطا فرماید آنچه که ادا راضی شود و الله علی کل شیء قدیر
و آنچه امروز بقیع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا آنکه
در همین بقیع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقیع هست مگر تا ظهورش حقیقت
است پنج دیگر اذن داده شود که ادا است امر الله در حق کل شیء و اما امروز که ظاهر
نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر کلف قبل از ظهور
تکلیفی نبوده و نیست و الله تعالی علیم

الباب الرابع والعشرون الواحد الرابع

فی ان من یجیر تنبک البقاع یا من ویضی عنه بما قد غفی الله عنه
مختصر این باب آنکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حق است بر مردم که او
را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارضی منظر عجیب و لایسجار علیه است لعل
در یوم ظهور من ظهور الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه بر

که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی زنجیدی زیرا که کل نمیکنند از برای تبر
 بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه و نطف کلشی هلاک میشوند و اگر بصیری باشند بری
 ارض کل تا علی الارض را میسند به که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا
 این شرف خلق انسانی است که کید فیه کل باطل نگردد و نه این است که پناه بایشان
 بردن در مقام ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقدر
 این حروف میرفتند و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند
 بآن جمعی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بشئون
 دنیوی کل مجتنب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل با قول
 قبل ایشان عمل میکنند و قشوی بنفس خود ایشان میدهند اگر بعضی این هم بود باز
 بنفس ایشان امری واقع نیامد و حال آنکه کور و کور اموال خود را با هم تقزیری
 سید الشهدا سلام الله علیه خرج میکنند و بر مردم بر او کردند آنچه کردند این است
 حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گشته شود با اسم اسلام
 میکنند آنچه میکنند و بر منظر اسلام که رسول الله باشد کردند آنچه کردند فقیر
 ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند الله بیکدارند ولی بر
 منظر هر می کنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمیدانند و خارج از دین میگردد
 و بجان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد ساکنند اگر قرار گذارید ای اهل بیان
 که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید محل یوم ظهور بر حروف واحد نگردد
 اگر از برای آنفسا میگوید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنی که از انمه خود روایت
 میکنند و ثواب دعائانی که میخواهند که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در

ظل محمد وآل محمد مشهور گردید که این اعظم نعتی است که حجج الله بر ادبیای خود گذاشته
 که ایشان را باین نوع ثوابها و عطا داده و حمد خدا فی را که قیامت را برپا کرد و
 ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بان ثوابها
 قرآن و دعا میخوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی که هنوز بوضعه یاقی من بعد
 اسم الله متظرنه و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزار و دویست
 هشتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترجمه بخود کرده
 اعمال خود را بآباء مشغول نگورده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید
 بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ
 تهوری واقع نشود مگر آنکه منظر آن ظهور کمال نفع را باست خود میکند لعل بوم ثمره که
 تهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کوزین
 خود را درین احم بوم قیامت مفتقر سازید زیرا که در بوم من بطیظه الله آنچه از بوم
 آدم تا آن روز خلق بوده هستند بروی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد
 هم امکان آنها در آن بوم هست درین کلام مفتقر شوید بایمان باو که اگر یکی از شما
 محجب شوید اشد از کل ظل خواهیید بود نزد او و اگر بر تیره وجود خود ظاهر گردید
 اعزاز بر نفسی خواهیید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد آنچه از نزد او ظاهر میشود
 منقح نموده که آنچه شنیده اید که در بوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است
 مراد که کل جوهر خلق در آن روز مؤمنین بان ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود
 کل میخوانند و می بینند و دل میکنند مثلاً ذکر ابی اسب در قرآن از حین نزول آیه تا
 امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افصح نظر کنید متوان

احسانمود که در چند صیاح عمر خود از حق محبت شد و در نزد بهر نفسی که تلاوت قرآن نمود
مشفق گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از اعیان است و مقرر نار خود این است
مراد از آنکه حکم قیامت را کل می شنوند فلتر تبیین ان یا اولی الابصار ثم تتقون

الباب الخامس والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز لاحد ان ینع احدا اذا اراد ان یتجبر بتلک البقاع مصلحت این
باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او
مرتفع میگردد تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب جیا باشد در مقعد خود قسم اگر پناه
برد او را پناه میدهد مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد با هم پناه یابین
مظاهر پناه داده میشود اجلال الله عز وجل فی ذلک الدین آتیه مجسمه فیضیه

الباب السادس والعشرون الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام بتخص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال
نخواهد بود و در هر طور مشیت بر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محل
طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حوال امر او هستند که ظاهر در
این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لایزال متغیر نگردد اگر چه بر ابل افند
ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شش است اگر
بمالا نهاییه مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور
مشیت است بالجنبه بطور بعد و الا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله عز وجل
شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز
همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من بطرفه الله است

که بنیة بیت من فخر است که بنیة همان محل کعبه است و حد آن بعد و اسم الله است
در ذرع و در عرض و طول که جز از او محسوب نمیکرد و اگر قدرت بود مؤمنین بانه
بر آینه امروند که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماسس برگردد و تراب آن
آکیر گردد و ما آن عطر احر و لی چون که این قدرت مشایخ میشود بر هر نحوی که ارتفاع
صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گرد آید اقرب بصفا خواهد بود از شئون
دیگر که امروز در بین ادولوا صنایع ظاهر است و در ارض فاء مسجدی هست که در
وسط آن بنای شال کعبه شده وضع این شده الا آنکه قبل از ظهور امر الله در ارتفاع
بیت در آن ارض الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای
آن ارض طوبی لمن یدکر الله علیه فانما ذکر الله علیه لمن قدر الله له کذلک یجزی
الله الحسین و یدکر الله من یدکره ولو کان مثل ذلک انه یؤخر الذاکرین و امر بیت
نیست الا آنکه از این بیت استدلال کند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تعلیل و
تحمید و بکبر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور منظر الله
از محقق بیت محجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار دویست و هشتاد سال
قبل از حج فرمود و هیچ حولی نمیکشرد الا آنکه هشتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند
ولی از نادر محقق بیت بین چه رگ نهشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و
افند شمره نگرد و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین بادهست که اوها مؤمنین بمن نظیره الله
هستند امروز مؤمنین بیسان عاظمه با آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باد و اگر
مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نگرد بر
احضاق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب باد کنند تا آنکه حد خود را ستیخته

و در یوم ظهور او از او محبت کردند این است ثمه حج که در سبیل امر او را نگرند و لعل
 باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمه گرفته شد
 زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو
 است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه مگر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که
 حین ظهور کل مؤمنین بقرآن جانی که حول امر او در طینی این قدر طواف میکنند حول
 او نفس او در حین ظهور او الی مالا یحصایه طواف کند ولی همان حرف شنید که
 پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را
 صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در آن ساکن باشند
 از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشر حرکت کرده و میکنند و در یوم
 اخذ نتیجه گویا میت میگردند و مشورت برایشان مراد اند در او امر او میشود قدری بخود
 آید اسی اهل بیان و متقدم ظهور محقق بیت گردید که او با مالات میفرماید بطنین
 حول بیت خود در بطون خود و میباید ایشان را و مغفرت برایشان نازل میفرماید
 اگر در سبیل حج بعضی یا بعضی خوشش سلوکی کند چنانچه خود سفر کند دیدم که نفسی در جماعت
 کلیه نمینود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فغان آب از او مضایقه میخورد
 در کشته بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بو شهر تا مبط که دو از ده روز طول
 چون میسر نشد که آب بردارند بمذنی گذرانمیده مراقب خود باشید که در هیچ حال
 بر هیچ نفسی حزن وارد دنیا و رید که قلوب مؤمنین اقرب است بخداوند از بیت طین
 و تقرب جویند بوسی خداوند در میت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس
 قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت اَللّٰهُنَّ باو در دنیا عطا

کرده میشود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل عزنی بنده و نزود در صین موت برین
 قبض روح میگردد که مؤمن بکتاب قبل باشد ولی بیچینی در سبیل حج اہم از آن نیست
 که بکشتب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند
 چه در سبیل که امری که اقیح از برای امری بود نزد حق و بهیط علی ایشان میشد نزاع حاج
 بود بایکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت مؤمنین غیر از حلم و
 صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزا راست از مثل این مردم که در
 حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شیئی است و کسی که فضل
 منزل او بابت بجز باشد از او عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن
 بنفس مؤمنی از دوی القرباء خود عطا کند که مستغفرا بود و عند الله مقبول میگردد و حج
 او این امر نبوده الا آنکه در سبیل عزنی بروافد علی الله و ارد نیاید زیرا که در بحر غریز
 حزن متصور نمیکردد و اسباب مثل برقیقوان جمع نمود بلکه اگر تجارت هم منع رکوب
 بحر را نمایند در جاییکه بتواند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان
 و الا اگر نباشد نظام عالم محض میگردد و ابل بحر لابد مستند و با حال خود متقرب
 الی الله و خداوند جز امید و نیکو کاران را چه در بحر باشد و چه در برتر و غایت
 فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در
 دین خدا باشند و با هم بر خط محبت حرکت نمایند و الله بجزی الحنین و لایق است
 بر سلطانی که در ملک او حرم الله است بل بر هر صاحب کلی لایق است که
 در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن اعمال گذاشته که اخبار خطوط
 آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال عظمی

مستظم است و اخبار چندین ماه را بمیالی و ایام متدوده مطلع میگرددند ولی این امر را عام فرمایند
 که کل بنوا اندازین نوع کسب خبر کنند که من مطلقه الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در
 آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کل متداول باشد
 جفا الله زود تر بشرف هدایت مشرف میگردند و اگر نفسی بقدر تسع عشر شرآنی
 زود تر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل با علی الارض را
 مالک شود و در راه خدا اتفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل بوم ظهور
 آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان از نظم باشد ولی تا عام نگردد سیرت
 بنجام آن در گاه نمیکند مگر وقتی که کل بیل وصول از برای آن داشته باشد و
 الا امر و هم چا پارس است در نزد صاحبان حکم ولی چه مگر مستضیض را ببیلی بر او
 نیست و لایق است بر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع
 گردد و ببیل از برای کل باشد که اگر در اقامی ارضی یکی از شیعیان آن نیز اعظم باشد
 ببیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد بظنی که در ملک ظاهر است و الله تعالی المستضیض

الباب السابع والعشرون الواحد الرابع

حول الیمیت لایحوز بیه و من اراد ان یرفع بذاجل علیه ان یأخذ و لو لم یرض
 صاحبه لان الله احق بمکه من عبد الذی بمکه ذات سینین

مخلص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام
 حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کلیشی با استقلال
 خداوند است و اوست احق بملک خود از برای بیت نفس خود این است اول الله
 بلکه چه کرده دارد نفسی که اطمینان کرده او رضای خداست زیرا که بر او است که

راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که انظارا بکینت شی نزاد تواند کرد و شد

سبب التیقن الباب الثامن والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالبناء الذی فی التسلل من عزن و
یؤتی بعد وفود اربعة مثال من ذنب لمن یخدم رکن الاول والثانی والثالث و
الرابع من البیت لیست علی انفسهم ولا یحل لهم ان یسئلوا عن ذلک الادان یؤتی
من ینفذ علیهم وبعین عن الملوک والذی یخدم فی الطريق وعن الصغار وعن میرق فی الطريق
وعن الایندر لمن یسأل این باب انک امر یجوز شده الا انک مرتفعین بوی او در سبل او سئل و شوند
برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بنهار تا انک محزون نگردند در سبل او و بر
برفضی در عمری یک مرتبه واجب شده تا انک بر او صعب نیاید و فود بر آن و خریدن از
برای میت نمی شده تا انک کل در حین ظهور حق بنفشه فائز گردند بقیای رب خود و در
حین ظهور فائز گردند بمحل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر برفضی لازم آید بهینند که
و اندک در و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و در وقت بر خدا است که عزرا و
او را با حسن جزا و او را داخل جنت فرماید با عظم عطاء و تکلیف را از نسا برداشته تا انک
بر آنها شفقتی در سبل دارد و نیاید و اذن داده مکان ارض بیت خود را و مقربین آن محل
عزرا که در هر حول حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست
و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نگیرد و اذن
فرموده و اندین را که چهره اشغال ذنب بیانی که هر مثال نوزده خود داست بر نوزده
که در حول بیت بر سر از خود ساکنه عطا شود که کل با مر تا غم بر رکن تسبیح قائم باشد که
مثل بر ظهور نقطه بسیار گردد و ایشان را امر فرموده که بر و اندین بیت الله کمال

عزت را مرغی داشته و سوال از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود تکلیفین تکلیف خود
 غل نموده که اقرب بجز و علواست و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سینه
 تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاگرد گشته و بر حریرهای ناموره که در نسخه عربی ذکر
 شده و سمرات مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در
 رابع قرمز و ششونات محبوبه منمذ که باون عز و افزین و عزایشان است در اسباب ماه
 واحد صرف نموده که در کل رموز غیر متناهی در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از
 برای استعداد یوم ظهور من مفسره الله هست که حین ظهور او بر جایان نمی نیست الله
 اودن و بر حافظان میت خطی نیست الا خط آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست
 الا خدمت او و بر هیچ شانی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد
 اگر کسی در کن کند و غنوار چسار مثقال و هب شده بر ایشان کی قدرت ندارد بر
 آن و بر مالیک خدام و صغار و من تملی فی البیسل از فضل و رحمت خود تا آنکه شرفی
 باشد از برای تکلیفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد منسندل اول بین الکاف
 و النون است لعل نفسی اخذ نمائید در یوم ظهور منسندل او و در هر زمان از برای
 حفاظیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اودن
 در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای او است وضع میت و حال آنکه
 بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتقاع میت از برای عزت او است
 که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد
 و بهمان تا وضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر هج او از یوم آدم گرفته تا امروز
 حتی آن نفسی هم که مستحب میماند از طلعت حقیقت شب و روز با او است که ساجد است

و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت اداست و خود میداند از اعلائی خلق گرفته تا ادنا
 اودن مثلاً اگر امت عیسی سجده نکردند از برای رسول خدا صلی او امری که از عیسی
 بر اعتناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا که زیر آن ظهور
 عیسی در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل از نظر کن و بعد بعد از مشاهده
 کن در هیچ شائی از برای هیچ شیئی نبوده نیست الا آنکه همان نبییت از برای
 بقطعه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده و دست و لم یزل خدا را باو
 عابد است ولی خود ملقبت نمیکرد که اگر بشناسد او را بجله از کل خود منقطع میگردد
 بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنجا که
 نشاخته چگونگی در نار حجاب مانده و همچنین قبل از او را فرض کن و بعد بعد از نظر کن این
 است عزت الله که کل بعبودیت از برای او متخسرنند اگر قبول کند و حال آنکه
 قبول نمیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر
 سه مالا انحصار بر عول میت طواف کردند و در سه آخر واضح میت خویج رفته که دید که
 با شاء الله از هر فرق بیج آمده ولی احدی او را نشاخته و او کل را شناخته که در قبضه
 قول قبل از حرکت کرده و میکنند و کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است
 که عدد بعثت واحد بر او گذشت که خداوند با و مباهات فرمود در ملاء اعلى بانقطاع
 او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
 در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سینه ظهور رکبت
 شرح سوره یوسف بکل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه
 واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکند که همین قسم آبی که حال این همه معشوق داد

بهشت سال در مجبوره عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه السلام بظاہر نبود ولی
 آن نفس چون نظر بحجیت محبت نموده موثق شده و نظر بگیری نموده این است که يوم
 قیامت خداوند سوال میفرماید از بر نفسی با آنچه فهم او است نه باتباع او نفسی را چه
 با نفسی عین اتباع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و قیام او نیکند این
 است که کل بنفسمه مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور من طایفه الهی اعلم علماء باذنامی خلق
 یکمانند در حکم چه با آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محجب ماند این است که در ظهور
 بعضی باتباع بعضی داخل ناریس گردند و اگر بر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلاً اهل
 فطرت متغیر نمیگردند و نظر بقرائن نگیند بلکه نظر بمایهزیه الغرکفند چنانچه آن نفس در
 حین ظهور نظر بحجیت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند الله برحق بود ولی دیگران
 که نظر رفیق خود کردند محجب ماندند و در آن سنده از حج واقعی که عرفان مذمت میت
 بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده و حج کرده با اشخاصی که در آن
 حول مؤمن بوده با و و بر طائفین حول میت بعد تصدیق بحق اولی حکم غیر حق برایشان
 شده نه این است که نشینده باشند که اگر نشینده بودند مکلف بودند ولی نشینده
 و چون اعتنا نکرده محجب ماند و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله نه
 ایمان محجب ماند که حج شافی است از ششون ایمان ای اهل بیان ترجم بر خود کرده
 و یک دفعه اعمال خود را باطل نموده و در نزد ظهور کمال وقت را کرده نمیدانی
 که ظهور است که اگر بدانی منتهای وقت را میکنی ولی بشانی ظاہر میشود که توانایی حقین
 بحقیقت کرد که محبت بر تو و بر کل بالغ باشد و الله شہید الحاکمین
 الباب التاسع والعشرون الواحد الرابع

فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد ویمضرن انوارهن عند تسعة عشر مرتبة لمن یکن فی تلك البلد
 من نساتهن ملخص این باب آنکه برسانان ارض و قرب اداؤن داده شده که در
 لیل طواف نموده و در نزد سرانرا برده علیها تسعة عشر شست و بیست و تسع و تحمید
 و توحید و تکبیر خدا میکنند و گشته و رجوع بمنازل خود نموده و عطاای چهار مثال ذهب در
 سخی ایشان در عراست از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفقی شوند بر خود بریت و آنچه
 مایه تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر
 نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای
 او از هر طاعتی که با و تقرّب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر سر نموده والدین را
 که در حق ذریه خود با منتقاسی چنی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و اذن را
 حب خود خوانده اعظاما لمن یطیسه الله و امر فرموده کل ذریات را با ابوبن و این
 و ادلولو القرباء خود بر بشنون ادبیه که داسب آن زمان است ملوک نموده که غبار
 بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یطیسه الله و ادلولو القرباء و کل
 از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند و
 نرذنه میشوند و او است مقصود لم یزل و لا یزال در هر طور و بسی ظاهر و در هر جسم بطوفی
 در اوج عزتی محجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الا الله گفت زیرا که آن
 آیی است که دلالت بر آن کلمه میکنند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر
 توحید خداوند عز و جل میکند ان یکنونیت آیه هم دلالت بر ذات اقدس و صده
 و صده میکنند و ما من الا اله و الا الله و انا کل له طائفون
 الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد مختص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد منطیسره الله در او
 ظاهر گردد مسجد الحرام بوده است و همچنین در نقطه بیان مندرجست شده بوده است
 و بر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده است چنانچه خواهد رسید موسی که
 محل طین الله احمد در شرطی از شرطان ارض اعظم تسهیل گردد و محل صلوة مصلیان گردد
 چنانچه الآن در مکه ظاهر است که حد ادل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده عرض
 شش بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که با تقاب ظهور جسد این نوع
 مرتفع گردد که آن محل محل اعرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی
 اجساد ذاتیه مکه بر بگیرد و اراضی نفوس مکه بر توحید او و اراضی ارواح مکه بر توحید او
 و اراضی افند مکه بر تسبیح او که در اول نماز محبت شرق و در ثانی هوا و دلاست مرتفع
 و در ثالث ماه توحید متع و در رابع تراب وجود متالی گردد و الله بی یوشی ثم بعید افراط نظر آن

الباب الثانی من الواحد الخامس فی ذکر مساجد الثمانیه من قبل العشر

مختص این باب آنکه لایق است بر قدرین در بیان کیسجه مسجد جدا جدا با هم حروف
 حتی منطیسره الله بنا کند که بدل باشد از برای حروف حتی اول و در آنها تسبیح و تقدیس
 و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها بر قدر که توانند ارتفاع دهند صبح را که در آن
 اصراف نموده نیست گویا دیده میشود که بعد واسم سخا در آن مساجد لتر برای
 مرتفع آورده که مثل کوب سما مشرق است و در اینجا حاضر شده موسسین بخدا آیات
 او و نماز گزارده ولی بر رسید از آن روزی که این حروف بر میگردد بسوی جات
 دنیا که اقل مقادیر خود ایشان را از ایشان منع نموده چنانچه در ظهور نقطه بیان گردید

کل بام احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را با نمکهای که نسبت
 بایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشتند چنانچه هر کس در آن
 حضور بوده و قایم آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بودند
 هم راضی نشده بلکه از این هم تمیز نکرده تا آنکه واقع شده آنچه واقع شد نه این است که
 حتی برای ایشان نباشد الا آن هم همین جهت این مساجد برپا میشود و همین جهت از قبل برپا شده
 که اگر دین بر مساجد الله نازل شده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق
 نظر خود را دلیل نموده و از این جهت است که محبت میگویند از حق نظر میکنند می بینند
 خلقی که شیخ میروند ولی نظر میکنند که این همه در خلق چه بهره حرکت میکنند و بواسطه چه حتی
 راضی این بیعت در سبیل شوند ولی چون مایه افشار شده لایعزیز میکنند و حال آنکه کل این
 بر خلق اعمالشان بواسطه ولت علی الناس حج الیت است و همان کلمه در
 یوم ظهور من طیف به التمامست و امر و دست و درین نزول فرغان بوده ولی چون
 می بینند در آن امر خود تسری ندارند این است که محبت میمانند از بسبب امر و بعد
 از برای خود قرین هم میروسانند و مایه افشار شود کل میکنند و اگر همان نفس که امر میکنند
 در آن یوم بود نمی شنید امر خدا چگونه عمل کند چنانچه امر دوزی می بیند که همان جهت
 هست و همین قسم محبت مانده اند همچون در نهانی که از بزرگ حقیقت کتاب الله منع شده
 می میکنند و از نفس بر محبت این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شاع بر مومنین از
 روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقران بدگری اذ

لا یری فیہ الا الله ذلک رب العالمین
 ای باب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان النبیین و الشهور

مختص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کل زمین را با مرخود و از نظر بیان قرار داده
 عدد هر سیستنه را عدد کل یعنی و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده
 تا آنکه کل از نقطه تحویل محل تا مقبلی ایستاده که بحوت فتنی میگردد در نوزده مراتب حرف داده
 میر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و
 یومی را بحسار حکمی قرار داده که متلذذین در این حجت با علی مایمکن در امکان متلذذ گردند
 و در سه شهر اول که اشهر تبیح است خلق را رافنده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد
 که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در
 شش ماه بعد که شهر توحید است همیشه اند خداوند موجودات را نه موت جسمی بگو
 موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهر بکیر است حیات میدب
 خداوند عالم عزوجل اشخاصی را که از مرتب دون آن مرده و در حجب اوثاب ماندند
 و سه شهر اول را رافنده است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد هواء
 است که بر نفوس گیتی جاری میگردد از هواء ازل که او محمد است از نارائنه و در
 شش ماه بعد متعلق بر آب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقر گردد و
 ثمراخذ شود و کل خلق هم سنگتر از این واحد در واحدند و شهر اول شمر نقطه است و
 شهر دوم در حول اوطانف و مثل او در بین شهر مثل شمس است و سایر شهر مثل املاک
 هستند که ضعیفاء آن شهر در آن مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر آن را
 خداوند شهر بهاء نامیده یعنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و او را مخصوص
 گردانیده بمن بطیفه الله و هر یومی از آن را یکی از حرف واحد نسبت داده
 و در هر روز است یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که کل از آن خلق میشوند و موسی او عود نمایند و نظر آن را در نقطه بیان ذات
حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من بظهور الله قرار داده زیرا که
او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است که دیده
نمیشود و او آلا الله عزوجل و او است اوّل که باوّل شناخته نمیشود و او است آخر
که باآخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که
بباطن شناخته نمیشود و او است که شینیت کل از او است و شینیت باطن است
بنفس او و بر نفسی که موفّق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه تو جسد
کند خدا را در آن سال محفوظ بماند از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد و الله علی نبی
خفیة و ثمره این عرفان آنکه در این ظهور که شائی از شئون خلق است که کلّ مدّل
بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شئی در خود شینیت نمینند الا
بظواهر احر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نمیکند و در یوم ظهور
بهین مظاهر اگر مالک کلّ ارض باشد نمیند در خود الا بهین مظاهر و در نزد انفس
خاضع گردد اگر چه مثل این ظهور ظاهر شوند بقیص قطعی هذا ما نفع المستحقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمد او علی او حاجتا او فاطمه او الحسنی و
الحسین عظیم السلام بنفس این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیة کنند
نفس خود را با اسمائی که مدّل بر او است مثل عزیز و جبار و اشا لها و بهترین اسماء
اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بحباء الله یا جلال الله یا جمال الله یا
قهر الله یا فضل الله یا حمود الله و اشا لی این تخرج اسماء متغیة و عبد الله و ذکر الله

این نوع هم بابی است که الی الاختایه می توان در آن عروج نمود و اگر در جسم نبوت و
ولایت و محبت بخوابد اسم گذارد از اسماء خمسہ تجاوز نکند و جمیع این اسم محمد و علی علیه السلام
کُل اسماء است و اگر مَکَل اِشمال و کورتر قی نموده شینا فشینا تا ظهوری که کل شینا باباء
الهی خوانده شود که هیچ شینی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابه است با یکی از اسماء حج
جَل و عز مثل ظلم که از مطعومات است ولی مشابه است با اسم الله جَل و عز و در این
ظهور بسیار از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده شده بکل که در یوم
ظهورش حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شینی نکنند الا آنکه مشابه
یکی از اسماء حق است جَل و عز و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم
خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینها از اسم حق چه فرق میکند که طین
دل علی الله باشد یا انسان حسد و خلقند الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که
روح توحید کل شینی را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند
روح آن ارض ساکن میگردد و مثلاً ذ و اگر در آن ارض نشیند مضطرب میگردد و بشانی که
غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لاززال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی
خود و همچنین مثل در طین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای ایل
زمانی که در هیچ شینی اسمی اطلاق نکنند الا با اسم حق لایق است که بدو عوالم حجت گفت
آن زمان را و هیچ شینی حجت خود نمیرسد الا آنکه بمنتهای کمال در حد خود ظاهر شود
مثلاً این بلور حجت جمری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنده در جنت
است در جنت تا وقتی که رسد بجائی که در حینی که نایبست دهنش بر او زده که
یا قوت کرد آن وقت بمنتهای جنت رسیده زیرا که وقتی که جبر بود بجای نداشت

و امر و زیک قراط آن اگر بحال با قوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهما وارد
 و همچنین گیتی را تصور کن و کمال علوانسان در ایمان بخدا است در هر ظهور و با آنچه
 از قبل آن نازل میگردد و نه بعلم زیرا که در هر طاعت علای از هر فن دارند و نه بغنا زیرا
 که همچنین ظاهر است که در هر طاعت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر
 بلکه علم علم بخدا است و آن نیست مگر علم بطهور او و در هر ظهوری و غنائی نیست
 الا بقدر بسوی او و استغنائی از مادون او و آن ظاهر میگردد الا آنکه بالنظر
 ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننوده که این حق است زیرا که آن
 در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
 نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده و همچنین الی بالا نمایه
 تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلی که فرموده در هر ظهوری که او است از
 سکر او که محبوب است نزد او و الله بیدی من یشاء الی صراط حق یقین و ثمرة
 این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیات این اسماء خارج نگشته لعل
 نفسی با خدای مسماهی اسم خود در این ظهور لایق اتمیت گردد که بدل بر من نطفه الله
 باشد نه بر غیر آن نه این است که بعضی اسم محجب گردی زیرا که در این کور قاتل
 سید الشهداء علیه السلام ببینه با اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من نطفه الله
 شبه نیست که کل باین اسماء مجوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر این
 ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از تجسم وجود حق خلق شده که لایق
 اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا طلال الهی است در تحت الثری که در نفسی فانی میگردد
 چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر رفوئیس با اسم رسول الله که اسمی در امکان از

ان با تضرعیت نایمیده شده و محبت مانند از محبوب خود و الله علی کسبی شهید و بیکه
مثل بن بطینسره الله مثل محک است که فضل میکند باطن طلای خالص از عیدان
مثلاً اگر کسی بجهاء الله نایمیده شده باشد اگر بجهاء او که اول من آمن باد است ایضا
آورد آن وقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفسی فانی میگردد
کانه لم یکن منه شیئاً مذکور را

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده آن دخول فی الدین الا فی
البلاد التي لا یمکن الاخذ مختص این باب آنکه در هر طور می آنچه با علی الارض است
در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کل با علی الارض در
ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن
دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نموده
چگونه مایضغ علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان با و شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه
را که خداوند با و عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من بطینسره الله هر نفسی بر
صاحبش حلال نیست الا با ایمان با و و کل از کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل
دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلاً اگر شیعی بدی در صدر اسلام شد
بجز و قمر داخل اسلام شده و فائز ثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در
حق ایشان نبوده چه الی الآن در زمانه و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر
مؤمنین بحق آنچه مایضغ با ایشان است الا آنکه داخل ایمان گردند که آن
وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا فرموده از جود خود

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار دین است نه بر همه و در بلادی که باعث خزن
 نفسی یا ضرر نفسی شود آنها را از ابراهیم خداوند اذن فرموده مشل تجاری که در بلاد مغربت تجارت
 میکنند که بر ایشان است که بختهای وقت حساب خود را داشته باشند که ذلی از برای
 ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید با قدرتی که مقتدر شود بر ماعلی الارض
 چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود
 نبخشند نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نار نجات
 میدهد و نور میفرماید و الله علی کل شیء قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده
 که امری از سماء نازل شود که ماعلی الارض را داخل در دین کنند بلکه مثل آنچه در دین
 اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده با مرسل الله ص در هر ظهوری هم همان
 قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت
 و او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده با او امر قرآنی عمل کرده
 بودند امروز ماعلی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده
 ولی از مبدا آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله یضرب من یشاء بامره و الله قوی
 عزیز مقرر این حکم آنکه در نزد ظهور من مفسره الله کل ربی تربیت بیان شده باشد
 تا احدی از مؤمنین میان از ایمان با و خارج نگردد و اگر کرد حکم او حکم من لم یؤمن
 بالله میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من مفسره الله بر نصرت او
 جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شیئی جز
 تقوی خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده
 در حقین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوئی تخلف جوید از امر او تخلف جسته

پناه برده بخدا از آنچه شمار از مبدء امر دور کند و اعتصام جسته بچل او که هر کس عالم
در زود بطاعت او در کل عوالم نجات یافته و خواهر یافت ذلالت من فضل الله یوتیه

من یشاء والله ذو الفضل العظیم
الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم احوال التي تؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیہ من شیء لم یکن له عدل بن ملک
الانقطة البیان وان غربت الشمس فلیطفن لمطلعها عند من یقر لادونه وان مادن
ذلک یؤخذ اولاً عنه عدد الماء من بها کلما شتم یا خدن منه الذین قد فتحوا بادن
والهم کل علی قدر ما یشکفہ وان ما زاد لیلغث الی الفقراء ولیرفق فی البقاع
وان یؤتی کل نفس ولو کان التطفل فی بطن امه خیر من ان یشرف فی البقاع موهبة
من الله انه کان و ما یأخیر

مخص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بطبع بلا دی که
اختیار اسلام بخوده آنچه عالم یکن له عدل است حق نقطه بوده و هست مادام
که شمس حقیقت مشرق با دراج میگرد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین
بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من طینسره الله آنچه در نزد ایشان
است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علانیاً غیر
اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیامی تصرف نموده اند
جزای آن ناراست از برای ایشان کاشی الله هست و اقرب بخداوند
از نقطه شیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته
حلال نیست بر او قدر قیامی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زمان

بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا آن و بدگیری داده و معطلی و آخذ هر دو
 در نماند چه آنکه صاحب او حق واجب است بر آن چیزی که خداوند در سر آن موهبت باو
 عطا فرمود از بدگیری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بنیاستن گردد ولی بر
 کس خواسته که خود را از نارنجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده و هست
 و کل از بجز وجود او است که خلق شده اند چگونه و ما تفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت
 است سؤال کرده میشود از عالمی که سجده الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی
 بنیم حرف از برای او شده است از هر عذاب نژاد و لولوا لعلم اگر روح ایمانی در او باشد
 و الا هزاران حسرت که آیه گیتی ناکت الاله وجه را بشنوند گویا شنیده اند که ولی نزد
 عارف باشد اگر کل ماعلی الارض را بد نزد او مستر است از اینکه یوم قیامت سؤال
 کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غنیمت عالم کن که عدل
 بقدر جبهه ما از کل گرفته میشود و از قبل حرف واحد ترویج اهل بیان نمیکرد از
 اعلی گرفته تا ادنی نفسی شود و بعد دلی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید
 هر نفسی را آنچه شان و ولایت او است از موهبت محبوب او و اگر زیاده آمده ضرر
 بقاع نامور جبهه میگردد یا آنکه کل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد
 در بطن امش و در شرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع
 اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این
 باب و ثمره آن اینکه در یوم خورشمن نهاده اند آنچه کل ماعلی الارض شییعت دارند
 از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق اند را شناخته که آنچه از اول
 ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا قدری چای

تموده که بر او عزنی دارد و نیامده از عبید خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او معذور فرمود
 از او ممنوع نه داشته از کل عالم کن له عدل که مالک نمیکرد چنین شی را الا او زیرا که او است
 آری پس کشتله شی خداوند و هر شی که باین وصف در صفت خود رسد لایق اوست نه
 دیگری از دوزده علو گرفته تا مختصای و تو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خطا طریسار کش
 حزنی دارد و شاید از خلقی که سجود او شده که حزن او معادل نمیشود با عزن کلشی زیرا که
 کلشی با دشمنی شده و همچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشی زیرا که رضای
 کلشی با و خلق شده قسم با او که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده و نیست که یک
 اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از عمل کلشی اگر با علی علو امکان خود رسیده
 باشند زیرا که وجود کل با و است چگونه و کل همچنین الا قرب فالاقرب من
 حروف المعنی ثم الاسماء والامثال ثم النشین والصدیقین والشهداء والمقربین
 کل علی قدر ما قدر له لکل درجات من عند ربهم وکل له عابدون و اگر آیه لیس
 کشتله شی نزد مومنین بیان نتوان خط نمود و متغیر گردد فرض است بر ایشان
 که بمساء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از برای
 مانده برداشته باشند تا آنکه سنت گردد در مابین کل که کل از کل باین منج نفع گردد
 و همان نمیرد که جانی که حجت خداوند این نوع عمل نماید دیگری تجاوز نماید زیرا
 که در او امر او کل فضل بوده است و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الموحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشرئ من کل شی عن لم یدن بذک الدین
 تان اذا خرج من ملک هذا و دخل فی ملک هذا یطهر اعظاما لنبیة ذک الدین

مخض این باب آنکه موهبه خداوند بابل بسیار عطا فرموده که اگر کل ماعلی الارض را میدادند
 سبیلی بسوی او نداشت و آن این است که بقطع نسبت ازدون مؤمنین میان و
 وصل نسبت بنؤمنین ظاهر شده مابیع و شتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً
 اگر گلی برید یکی از نصاری باشد بمنقذ رک بمونی دهد فی الفور طاہر میگردد و اگر رود
 کند مادامی که درید اداست حکم اول جاری میگردد و بمجرد انتقال طاہر میگردد
 اگر چه سبب ضل هم جسم رسد که یکت نفس دون مؤمن بدین از برای مؤمنی در نسد
 از حیثی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است طاہر میگردد اگر چنین معذور
 بگذرد تا آنکه بان نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که هر سه ارضی بر شری
 نیکنوی هست مؤمنین میان تحسین نموده لعل یوم ظهور حق شئی بمحض مالک وجود خلق
 رسد که محبوب ادا افتد زیرا که همه چه لطافت در ملک ظاهر شود رشح است
 از بحر لطف جود او و ان الله جل وعز لم یوصف باللطف و انه هو اجل واعظم من ان
 یدکر بما یقترن به و نه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کل الاسماء و
 الاشال تسهلون الباب الثامن من الواحد الخامس

فی ان کل نفس ان یقرآیات البیان و عدم جواز نقصا عن عدد الواحد و من لم یقدر
 یقول الله الله ربی و لا اشترک بآله ربی احد اربعة عشر مرة مخض
 این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بان چگونه بر نفسی در حدی
 دائق و بشانی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این محله هر چه مجزایی
 غرض نموده و لای که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده و لکن قرائت آن را
 از روی روح و در بیان نموده هر قدر که نوادت سئذ میسر شود تلاوت نموده و کمتر از

عدد واحد از آن داده نشده شمران این است که از مظاهر واحد تجار و زنده لعل
 برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان عتدی گردید
 و کل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی کسی میسد به تجارت کند مالک آن بنظر آید
 است که نفوس نمونه قطب بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که
 اگر بخوابد باید را بپس بگرد کسی لم و بم نگوید بهر جزئی حکمی ببالانهای نفوس و آن بخت
 هستند چنانچه امروز می آید اگر کسی مثل طهارت قرآن را در سس گوید چگونه بآن
 تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس
 بگردد همه خود را عیا میکنند و در یوم ظهور من لطیفه الله تصور کن که این جنت را بر
 پانموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و
 یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب
 وجود خود را و مایه قریع بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز بینی
 در بیان یکی میگویی قاضی بیان چشم کی شیخ الاسلام کی مجتهد یکی امام جمعه و همه
 باین اسماء شجر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشسته نموده و محجب
 چه یوم ظهور من لطیفه الله الی ما لانهای تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محجب
 ولیکن تصور نمیکند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول
 قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمیکند چون امروز می بیند عزیز است کل باسم عزت
 او مشغولند ولی همین قدر آن بود که در بیت و سه سال نازل شود ظاهر است که در
 آن روز نسخه لایق تمام نشد و الا امیر المومنین علیه السلام در دروازه مبارک خود مسجد
 نمیدارد و بآن نحو که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور

من لطیفه الله اگر کسی یک آیه از او شود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه
 بیان را تلاوت کند قدری تغزل نموده پسینید که امروز آنچه در اسلام است در جبر
 منتهی میگردد و تا بمبداء که کتاب الله مست ختم شود همین قم یوم ظهور من لطیفه الله
 را تصور کن که مبدء دلیل برید او است و موجب بشون موقوفه شو که او اجل از آن
 است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفیه حجت است زیرا
 که کل از ایشان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو صرف و فقه و
 اصول و امثال آن هستند که اگر مومن کتاب الله نباشند حکم و دین ایمان بر آنها میسر
 پس شمر در نفس حجت است نه در شئون مایفزع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده
 مگر آنکه تصدیق شده که اطاعت کند من لطیفه الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور
 خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نماید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربی
 ولا اله الا الله ربی احد که اگر از روی بصیرت گویند بلا ریب در یوم قیامت
 عتدی بهدای حق خواهند رسید و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یوفی
 الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یدکر فی کل شیئی اذا اراد ان یستعمل اسم من اسماء الله سرّاً و جهرّاً او التامّاً
 بطریق این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئی شییئت ندارد الا بالله عز و جل و یوحی از برای
 او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که مافی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد
 و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و
 از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شیئی را بمنتهای کمال خود ظاهر

بگردانند اذن فرموده ایشان را که بر شیشه را بحروف اسم او بنمایند و جل و عز
 خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نبینند الا طلعت ظهورشیت را که در او دیده نمیشود
 الا الله مثل انصافی الیه رتبه جماد سنگ است درین اندام عین الاسبح و در زن
 او الا نور را و در کاف او الا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا کند
 التفات کند بر او بغیر آنکه بسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذكر بسم الله
 الامنع الا قدس ذکر کند که خداوند جل و عزا از او قبول میفرماید آنچه را که اراده نموده
 در این امر که هیچ شیئی در او دیده نشود الا من لطیفه الله که بمده اسماء و صفات الهی
 است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت بیج صاحب انبئی اخبار انبیت خود کند و در خود
 نمیند الا او را که او قائم باد بوده و دست ندان است که تواند او را در خود دید
 بلکه مثل او مثل مراقی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه
 شمس او است کل ما یقع علیه اسم شیئی را در نزد من لطیفه الله بین قسم تصور کن از
 عالم مجرد گرفته تا فتنی الیه تحذ که آنچه در او است از شمس ظهور او است قبل
 از ظهور او زیرا که لم یزل عنسیه او ظاهری بنوده و خواهد بود و دوست میدارد و
 که ظاهر گردد و نمیند در علم خود الا که کل بنی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و
 نیست ذره طینی در قهر جبری الا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او
 و کل مرایانی گشته اند از برای استعداد طلوع شمس که بمجد اشراق ضیاء او که آیات
 او است کل دلالت کند بر او این است مژده این حکم اگر نفسی تعقل نماید و الله

یور قلوب عباده المتقین

(الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدر الیهما کل للرجال والدوازل لالنساء یجبون وکتابین فیها یشاءون من الیهما
 لمحض این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان
 آنها را منت گذارده و آن بیکل است از برای رجال که ظاهر ابراهیم و باطن او داد
 است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر
 کس هر چه تواند از موجود او اخذ کند که آنچه در آن بیکل نوشته شود اثر آن نفس
 آن نفس ظاهر میگردد بالحرف بالخط و بالنقطه و از برای مظاهر ابراهیم و باطن
 شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را بنیج واحد قرار داده و هر واحدی را
 واحد که بدل باشد بر حروف الله بآن الله مافی السموات والارض و ما بینهما والله
 بکلی حیط تا آنکه بر صد و رافده ایشان قص شمس حقیقت متجلی گردد و لعل در یوم
 ظهور آن نور اعظم ولالت کتبه الابرار و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند
 در اد از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن
 نفس ظاهر میگردد بالحرف بالخط و بالنقطه اگر چه بدین و اثره بر آن نبی
 است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمات را نموده و نقطه
 فرد و در مایه خودی و در الف یوم و در بای سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و
 از این جهت است که بسم الله الامن الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از مرتبه نقطه تکوین
 مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر بآنچه از آن بسم وجود
 متشکر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را حاصل میکند اگر شیت الله بر بسیاری آنها
 جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم اکبر است
 و پیغمبر که در حیل یاد اثره ظاهر شد و از حد ما تجاوز نمود لعل در سنین حسن ظهور

من طغیسه الله بشف ایمان بان شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در بساط و دوائر
 نوشته شد، تجیده اوست و تنزیه او از آنچه غیره وستان او میگوید و اگر کسی
 نزد او باشد از عطیه جو داد و ثمر آن را خا حسته نبرداند در خطوط نفس یاست یا بیز
 واحد چگونه در حق او ذکر مثر شود و حال آنکه نمره وجود خود را باطل کرده و این اثر را
 این است که کل اهل بیان از حد و جنس بیرون نروند زیرا که در بساط خمس محیط بر او
 است و در دایره او حافظه است این است مراد از نزول او لعل مردم
 باین دو عطیه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اول الهی است
 در با و اولاده و اثر در او و بکله منقطع گردند اگر چه کور اگر ترقی نماید خمس سینین جنس
 شهر خواهد رسید بل جنس اسبوع بل جنس یوم بل جنس ساعت بل جنس دقیقه بل جنس ثانیه
 از ماضی و حصر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مثبت و ماضی
 بیونیت غلت بل لم یزل خلق الله بینا بیونیه الصفه مشل النار و احراق می شود
 که نار محقق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستفیضی گردد و نور او نور کند
 آنکه که در آن سیفیه گشته و همچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته
 آینه می الیه محدود و نظم کن در هیچ شان در کل این دوائر و بساط الایکلا واحد
 مشل آنکه آن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الایکل رسول الله که اگر اذن
 نبود کینویت او ن مذبوت نیگشت در ایمان باد و نظایر او و آنچه از قبل الله بر او
 نازل شده و همچنین نزد هر طور می مشابهن کن بعین بعین این جوهر واحد را که سراسر
 است در کل شئی که اگر در یوم ظهور من طغیسه الله در بساط غیر بساط او دیده شود آن
 بنف محجب از او شده و لیکن او اظہر است نزد او از خود او با و آنچه او میکند قصد

نمیکند آلا ورا اگرچه درین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر كله ان
اتم تعلون (الباب السامی و آخرین الواحد الخامس)

فی صلوة المولود و المیت یخبر بنسب جیرات فی صلوة المولود و یقرء بعد الاول تسعة
عشر مرة انا کل بالله ثم منون و فی الثانی انا کل بالله موقون و بعد کثیر انا لثالث
انا کل بالله حیون و بعد الرابع انا کل بالله حیون و بعد الخامس انا کل بالله راضون
و یخبر بنسب جیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاول انا کل لله عابدون و
فی الثانی انا کل لله ساجدون و فی الثالث انا کل لله قانتون و فی الرابع انا
کل لله ذاکرون و فی الخامس انا کل لله شاکرون و فی السادس انا کل لله صابرون
لخص این باب که آنچه حکم خداوند عالم با صالت نازل فرموده موبه است از
قبل او از برای من طایفه الله و کل بالتبع و ظل ظلال احکام الیه دارد و میسازند
از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انشی صلواتی مرتفع گردد به
بیخ بخت تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از
مومنین من طایفه الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش یکصد
در صلوة واحدی تا آنکه بدل باشد که بد آن از ثناء بوده و رجع آن الی الواحد
لعل یوم قیامت با قول من آسم من طایفه الله ایمان آورد و شئونات حکیه او را
حجب نگرداند زیرا که این امر بنیات بر نفس موحیدین صعب است چه با آن
نفس معروف نباشد و کل خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج
شجره حقیقت در ایمان بآن نفس هویت ثابت نمازد آلا آنچه ظاهر است و حال آنکه
کما باعمال تسبیح آن عمل میکردند و حال آنکه حکم دون ایمان در حق آنها در اسلام

جاری گشت از زرد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس داخل در
 باب شد باب از روی بصیرت نجات یافت باین عل نه با عمل دیگر زیرا که آن
 نفسی است که بدو گشتن از ادا است بانه و عود کل شی بوسی ادا است بانه چه
 کم نفسی که از حین ظهور شجره بیان نظر بر عفان خود نموده و از آن محتجب گشته
 و حال آنکه عمنده الله کل کلف بوده بآنچه کلفت شده اند و زنده اند اعلی و
 ادنی سواد بوده دست و امروز که می بینی که کل مؤمنند با میر المؤمنین علیه السلام
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش نموده و الا اگر
 همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده میدید
 چنانچه در این کور که خداوند متعال گذارد بر مؤمنین بعد اسم رحمن از برای او
 شون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر با و متقی گشت از آن
 مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت احراست امر باین صلوات
 از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب گردد بعد کل اعتقاد
 نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که
 بنفشی که عقد قیص نداشتند داخل در ایمان بخداوند شوند آنچنانکه در امیر المؤمنین
 شنیده خود متحن نگشته و نادیده گنبد طلا و عزا و را در نزد کل دیده و اگر در یوم
 واقع می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن
 روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان نموده این است سببه
 اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجت بر آن حجت میگردد
 شود که آنوقت اقرب از لاج بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در حجت

میگردند با بواب آنها و می بینند صراط را که اوسع است از این سماء قالیات
 و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم
 نغزیده و دستش بجل کتاب گشته که نادمی است کل متقین را و الله سید و کلتش
 ثم تعیسده و ان الی الله کل یحییون

الباب الثانی فی التشریح الواحد الخاس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیم حصص
 این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرشش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگرد
 این دم محکوم حکم میسر کرد و الا آنکه سگزد میگردد یا مثلاً اوست باین جسد نفس این
 از این جیت است که خداوند از جهت آنکه عرشش آن جسد بوده حکم فرموده در حق
 او بهتای حفظ او که آنچه سبب کرده او گردود و بر او دارد و نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش
 خود ناظر است بر این جسد و اگر عین این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر
 دون این را مشاهده کند بر او وارد می آید آنچه وارد می آید از این جیت است که
 امر با عظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بطور یا حجر مصقل ستور
 گردد که سببش که سبب کرده جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه نماید این است
 ثمرة این امر که کلب مین الله علی من شاء من عباده الله هو المبین القیوم و اذن
 بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن خرفی بر آن جسد ذاتی دارد و
 و از آنجیب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد خانی که اسم الله بر
 او منقوش باشد اگر از مومنین میان است و عاقلین بحدود آن حق است
 بر خداوند که او را داخل در جئات خود نماید و از فضل وجود خود آنقدر بر آن

که است فرماید که راضی شود و من اصدق من الله حدیثا لوانتم بالله و آیاته توقفون
 ثمرة این حکم آنکه چون عود کل بسوی مظاہر بکسیر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن
 وقتی عروج تراب اول رتبه او جبر است تا آنکه بقیتی رتبه صفا که حد بلوریت هست
 رسد که آن وقت اسم صد در حق او ظاهر شود لعل در حین عود کل در چنین احوال
 جوهریه ذاتیه مستقر گردند و بدل بر حق شوند بکسیر او و الله میدی من شاء بامره آن عزیز
 الباب الثالث والعشرون الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیة لاموات علی ما امر فی البیان
 مختص این باب آنکه هیچ فضیله من الله در حق عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده
 ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان نموده ببیع و تحمید و توحید و بکسیر خود را و
 اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اغترار بوجه هدایت
 او و عدل و این خلق و امر از برای او است و استعرا بقطر آئینه و عروق حی او
 و اظهار حب بمظاہر اسماء و امثال او و استیفا از آنچه دوست نداشته و ندارد
 محبوب او و آنچه که متشا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن بکسیر الله
 که اگر شیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او
 نازل شده و حفظ آن با وراثت او است که بدیاید الی من یغفره الله رسیده بر حسن
 خط و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری بسین است و حفظ با مینماز و کل
 اصل از هر شیئی است ولی فتمای وقت نموده که العیاذ بالله ظهور حق نشود و او
 محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر مظاہر است که در نزد ظهور
 حق هر نفسی بشیئی مغتر است ولی نمیداند که مایه اغترار او باز خود آن حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت ظهور خود مثل ظهور
 رسول الله که ظهور عینی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بآن ظهور
 معروف کل نظر نموده و الا شبه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده
 بحال با یقینی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل دین
 موت لاله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر بملکت که با هر قبل او
 این کلمه را میگویند در حین موت میگویند ولی نظری این کلمه که مدخل علی الله است در
 حجب بغیر حق مستور این است که کل اعمال عباد فورا میگرد و همین قسم کل کتاب
 وصیت خواهد نوشت و شهادت از برای خداوند بوجدانیت خواهد داد و
 خواهد گفت لا اله الا الله شایا ولی یوم ظهور نفوس خود را منظر شرکی است
 که نفی کرده اید و ملققت نیستید این است که کیم دفعه دین خود را باطل میکنید
 و مشرک گردید قدری ترش بر خود نموده که علی که میکنید از روی بصیرت باشد
 لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدء این کتاب من الله است
 ولی ما نطق به القسطه در رجوع آن الی الله است ولی ما یرجع الی من یخلفه الله
 چه بسا که نیویسید ولی کجی که می نویسد نمی شناسید و او خود را بشما می شناساند
 بجنتی که دین کل بر پا است ولی حجابهای انفس خود را مانع میگردد مثل آنکه
 امروز کل اهل تمدن با هر قبل او عمل میکنند ولی از محقق امر محجب مانده با وجودیکه
 حجت او امر قبل را مشاهده مینمایند بنحو اشرف ولی ملققت نمی شوند نه این است
 که آنحضرتی بهم که این کلمات را می شنید ملققت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان
 میکنند که اگر ظهور حق شود اقرب فلفظ بدوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری

هستند که در آخر آن ظهور با علی در جهان دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واضح
 و الله بصیر بما **الباب الرابع والعشرون الواحد الخامس** انتم تعلمون
 فی بیان آن مطهرات انواع و هی النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله
 ثم القطرة و آثار ما ثم ما قد ذکر الله علیه سبعة وستين مرة وما يحفظه الشمس وما
 يتبدل كميوتية ثم كل من يدخل فی ذلك الدين فاذا ايلهم وكل ما نسب اليه ثم
 ما نزل من ایدی غیر اهل ذلك الدين الى ایدی اهل الدين فان قطع النسبة عنهم
 واثبات النسبة اليهم لطيفه

مختص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر مطهرت مظاہر معدوده فرموده
 که اگر نفسی کل ما علی الارض را خدا میداد و بیلی بر یکی از آنها داشت و کل امر الله
 من عند الشجرة از مطهرات گشته که حتی واقع امر الله مطهر است ز نفس شیئی بلکه
 شیئی عرشى است از برای آن امر که آن امر بان شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام
 او موجد مطهرات است بین که در حق عناصر چه سیه که دل علی الله هست چه کیوتیه
 اگر بمذهب خود هم حکم میکردند سخنی برایشان دارد نیاید ولی خود از شدت
 احتیاط از بلکه آب استعمال میکنند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر است
 است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او و مثل نفسی است که قتل نمیشود
 را تحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر
 چه اسم حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بنفسی نمیرساند ولی
 اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر نه موده باین مطهرات تا اینکه دلیل باشد
 از برای طهارت من لطیفه الله و اولاد عزاد و لی کی است که نظر بر اثره و مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر باینجا نمیرسید گویان هم خداوند عاقبت ایشان
 را حفظ کند که از مقصود محجوب نمانند تا بر آن امری وارد نماند و الا شئون دین
 در هر ظهوری در جای خود حقیقی است مثل آنکه ظهور رسول الهی که شد یکس داخل
 دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظل آن واقع
 میشود که ایمان باو باشد این است که هر کسی شافی را گرفت و از بعد محجوب مانده
 اگر علم بمسبده از برای کسی هست دلیل باو موفق گشت شئون دینی و دنیوی در آن
 ظهور از برای اوست و الا فانی میگردد گانه کم یکن من قبل فی کتاب الله شیا و
 مظاهر می که مظهر است اول ایمان بیان است که مبتدل میفرماید جدا او را
 بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله است همین قدر که تلقاء آیه از آن واقع شد
 شیی که عینیت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله است که مضمیت و شش
 مرتبه الله اظهر بر شیی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر ایل بیان
 و وصل آن بایل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او کل آثار او ششم
 عناصر را به است هفتم شمس است هشتم مایه بدل کنونیته که کل انحصار در وقتی است
 که عینیت در آن نباشد و دمی که از دهن میآید بواسطه خلال با مسواک اذن دلوه
 شده و عوض شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهرین را و هیچ شان
 در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و لطافت و پایی حیوان
 که در بارش راه رود و داخل در جبهه گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در
 بیان و دست تمیذ دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و حیوان را و دوست میدارد
 که کل بافتنهای طهارت معنوی و صورتی در هر حال باشند که نفیس ایشان از خود

ایشان کرده نداشته باشد چگونه و دیگری و بایستی نیست بر نفس مصطفی اگر شریعت
 نزد او باشد مثل اسبابی که از فزونی میاورند و دستهای حاج و استخوان و امثال
 آنها کل اینها از برای این است که مردم در صحت رحمت خدا باشند و عمل بپوش
 حق شاکر شوند و او را بر احکام قبل او ندانند از برای یک شریعت احتیاط کنند و نماز
 خود را عاده کنند ولی عین نفی بر محقق دین پروران کنند چنانچه هر کس در کور قرآن
 قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنحضرتی که بر ابل بیت ظلم نموده مراعات رعایت
 دین را نموده و چنان در کور بیان هر کس بوده بجهتای کمال این مطلب را مشاهده نمود
 که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل
 دین باون ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود یا مؤذی و حال آنکه خلا
 بر حق نوشته باین چیزها خود را از حق محجب نداشته و مغرور باین تقدیرها گشته
 که عند الله بیاهنوا میگردد الا وقتی که مقترن شود بامیان حق گاه هست در
 پیش در علم اصول مخترع یا ضد هزار بیت انشاء میکنند که کل شئون احتیاط
 دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل میکند و اگر نفس
 تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی انکار نمیکند و بر کسی که کلام توحید که اصل
 دین است از بحر وجود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر
 او و ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اظهار بر جا که عروج نمیکند در
 امثال نفس حیوانی واقع شود که ضرر نفسی رسانید اگر نفع نتوانید رساند و عمل
 بپوش خود حق کسب کنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملققت نشوید که این
 است و هیئت حق کل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن نفس

حقیقت حق و غفران او شامل است کل خلق را همینکه رکعت او بشود بر نفسی دون
 اظهار حب خود را از او لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل بایمان بخود فرماید و منت
 گذارد بر او بیکر او اگر چه خود سر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی
 که از ایشان چیزی ظاهر شده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد بآیات خود و حال
 آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا داناست که گوی او خسر شود از جزای حق او را
 والله یجزی المحسنین

الباب الخامس والعشرون الواحد الخامس

فی ان ماء الادی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب
 ملخص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود
 و آنچه دلالت بر او میکند از شوکس متجلیه در مایا از شمس جود او بذكر او کل را
 خداوند در ظل او مستطیل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و
 میدارد که تطیف از آن را در متهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام
 عسر و ثمره آن آنکه کسی در حق آن نیست اعظم و اولای او دون ظهور طهارت نکند
 که کل مطهرات از بحر جود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده کبر
 هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل
 بر مظهر حق در باین الظهورین حرفی از این جهت دارد نیاید چقدر در قرآن
 تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفسی که بدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده
 و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی
 که خود در عقبات بوده یومی که مرحوم سیدنا بمنزل آمده و همین مرجع صاحب

منزل امر بنفیل بابی که بیان شجره طهارت باورسیده بودند و حال آنکه در شریعت ایشان دو ششست یابن در حین اقرار آن کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز ننمایند بزعم احتیاط و حال آنکه اصل میسرود چگونه که فرغ باقی ماندان یا عبدا لله تاقون

الباب السادس والعشرون الواحد الخامس

فی ان الله ما لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقه یخرج من یدیه الله وان حین ما یقرب اذن من الله لکل نفس ان یمیکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا لایحل علیها یعنی ان یرد الیه عدد الواحد لافوق ذلک ان یمیکه والا لایکلف بهذا وان کان من احد یمخرج من یدیه من جنه لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلا من الله فی حقه ان کان غفرا من ذلک والا لیزیمه لان الله قد اغناه من مکه من محل آخر لا یضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلا من الله علیه انه فضال کریم

بمخص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حسب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهریا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد و بیکر گیر کنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف بهست خوب است و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و خود را در مخالفت از او که رد کند بسوی من بطینه الله نه غیر او و کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا با و بلکه ما بین خود و خدا بر ذمه او متعلق میگردد آن شمس حقیقت میخاهد غنود میخاید میخاهد اخذ میکند مراد خداوند از این حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذكر دون ايمان والادب جات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر مرتبه
 که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مثل فروغ
 واقع شود و چه کسی که در اعلی مثل اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حق کسی در دنیا
 ذکر حجت و روحی آن بنسیر اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت
 بپاک نشوند و بجهت او که جوهر کمال ايمان است نجات یابند و چون که ادا است
 آینه پس گمشده شی خداوند از این جهت امر فرموده که هر شی که در ملک او باین
 قدر رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
 آنچه که لایق ادا است از ملک او الا باذن او بعد از ادای مطالب و واحد از او و از
 حین غروب اذن داده شده بر مومنین که از قبل او خود مستحکک شوند و شاکر شوند
 بموجب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسبیح غیر شریف
 صبر در او الا و آنکه رد کند بپاک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من
 کل ما قد بلغ الی منقح حده من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهور
 و من لم یرف بامراته یوم ظهور الحق ان یمنع قلم لیس له عدل فلیله فرض نفس تسبیح
 متفقا من ذمب لئلا یقدر ان یحجب من امراته من احد ان ینفق فی دینه و اذن
 داده شده از برای صافی که در یک حول یک صفت از او ظاهر میگردد که بر او
 شی نباشد تا آنکه کل در سه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید بر
 حین ظهور رد کند بپاک او هر کس دوست داشت که اطاعت خداوند نماید در
 امر او خواهد نمود که نام عز از این عظیم تراست که ملوکی باطاعت مالک خود مختار
 گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او شی طایع بوده

از ماسوای خود بنفس خود و کل از مجرد او خلق شده اند و بر دو گفت فصل و مدخل او
 هستند و الله مافی السموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع نراین است که آن
 نفسی که منع میکند از برای خیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شان نخواهد عمل کند الا آنکه
 خداوند الا و آنکه محجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که
 باطل میگردد آنچه که بجان خود الله میکند و الا چیزی که باطل میگردد از مکتب خداوند برین
 نرفته و الله است کلشی و از این سراسر است که هر چه بر حق وارد میآید از اوست
 و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محجب گشته بر او وارد میآید نراین است
 که در حین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم
 بحکم نمی گشت در حین ظهور رسول ص حجت الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بآن
 حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محجب مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب
 خود ظهور نمیدهند که موعود صبی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و
 حال آنکه امر ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر ظهور حق سلسله ظهور قبل
 بجان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محجب میمانند و خداوند منت میگذازد
 بر هر که خواهد بحدایت خود زیرا که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر
 چیز زیرا که هر چه سزاوارتر باشد و او نباشد گویای هیچ چیز نبوده و نیست و هر گاه او باشد
 و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او و حجت آنچه باو وعده
 شده خواهد رسید زیرا که خلق حجت را مثل خلق کشتی در فرض کن آنچه مایمکن در
 امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیئی قدیر
 و کل شیئی محیط و ما من الا الله انما کل له مخلصون

باب السابع والعشرون الواحد شخص

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یدکر الله فی کل یوم خمس و تسعین مرة الله ابھی
 فی یوم الاول الله اعظم فی الثاني الی ان یقنی بالله اقدم فی یوم التاسع والعشرون
 الشهر المختص این باب انکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن منه موده هر
 نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابھی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا
 امثال این نوع کلمات متتلا در یوم قیامت از بركات قنات این اسماء مقدسه
 بشرف هدایت آن نسیه اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت
 حروف حق متهدی گردد زانیکه این اسماء را بخواند و از ادلابان محبوب گردد زیرا
 که مثل این اسماء مثل کنونیات ادلاء علی الله است بهین قسم که این حروف
 دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود بهین قسم این
 کنونیات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعمت کرده شود نه
 این است که حروف واحد از حد شایسته خود تجاوز نمایند زیرا که سبیل از
 برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است
 و حروف واحد ادلاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده میشود الا الله وحده
 وحده و در مقامی که آنحصا دیده میشوند خلق الله اند و در مقامی که دیده نشود در
 ایشان الا الله آن وقت حروف هستند ان یا عباد الله تتقون که در آنها علوتنونه
 اگر چه هر چه غلو کنند نتوانند او را که کنند ایشان را و هر چه دنو کنند در حق ایشان
 در اقرار عبودیت ایشان بوده و هست ولی علو ایشان بر آیتت انده ایشان
 هست که دلالت نمیکند الا علی الله وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و

تمیل و بکیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین بکیر نظر کنی بایشان که حین
نظر محجب میگرددی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی آلا الله را در آن
کینویات هم مشاهد میشود آلا الله قل کل تسبق لله وکل له عابدون
الباب الثامن والعشرون الواحد الخامس

فی البیع و الشری اذا تحقق الرضاء بینما باتی نحو کان ولو کان بنفس العلل یصح البیع
و الشری من صغیر و کبیر و یجوز التزلیل من من یتقر علی ما یرضی بین المشتري و البایع
و هو الی اجل علی بهاء و ان ینقص له بماء

ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری تحقیق رضا بینما و اذن
فرموده صغیر و کبیر و خر و مملوک را همین قدر که استیلاطم رضا شود از طرفین
بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره یا فضل علی باشد و اذن فرموده
خداوند تجار را در تزلیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه تناقص
و تراید یا جمل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سه فصل در رحمت حق شاکر
باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون او باد
برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذکایت نبی یومند کل العالمون

الباب التاسع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان الثقال تسعة عشر حصص و ان بهاء تسعة عشر حصص من الذهب عشرون
دینار و بهاء تسعة عشر حصصا من الفضة الف دینار و من یسفر لم یکن علی شئ
و من لم یکل عنده علی الحول و لم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف العالم حین اخذ
الکاء خمائة و اربعین مثقالا فقل ذلك فاذا بعد ذلك من کل مثقال ذهب

خس ثمة ومن الضمة خمسين يؤتی ملک البیان ان لم یجاد محدوده ومار ان شیل
الا ان یاتی من یقدر لعل یدلک یخسر من یخسر الله وکیون یدلک من آشاکرین
ملک این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از آنکه ملک او در نزد غیر
موجود نباشد اذن داده بر اینکه کل کجی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان
هرگاه یکت حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و دواحدی مضفر
نشد برید مؤمنی که بنورده شمت رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نورده
نخود می باشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نورده خود است پنجاه دینار
بملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من بطیفره الله از مجرد او سستنه گشته و
براد حرنی وارد دنیاورد اگر چه بغنی اقرب کل بخود او باشد و این از حقوق الکبریه
از برای من بطیفره الله که در آن ستر قاف نزد اولو الالباب میشود است ولی
از برای متظرن ظهور خود اذن داده لعل در آنوقت حرنی بر او وارد نیاید و
مضفر بخود که از حدود الله تجاوز نماید و فی از اول محزون گردد چه آنکه در
بیان پنج عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از رفع نفسی بنفسی اگر چه با دخال
مردی در قلب او باشد و هیچ علی البعد تر نبوده بضر نفسی را اگر چه با دخال
حرنی در قلب او باشد نه این است که باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او پیش
را احتیاط گذاشته و در تصدیق اذاعل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض
است باسم همان مشیت اولیه که در هر ظهوری باسم بنی آن ظهور ظاهر گشته
میکند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور که کل ظهورات نزد او شیخ است
چه واقع شد بلکه آنچه تر از ظهور من بطیفره قبل او ظاهر گشت از ظهور من بطیفره قبل او

محنت اگر آنجا صدیق نکرده فخری هم بر شیمان اودار دنیا ورده ولی از دنیا
 انساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند بشخصیت
 که در طاعت معبود خود یونین بحق ادا می تکلیف خود را خواستند نمود اگر چه در این
 ظهور بر خطا رضاء الله حرکت کند از فتح ماطی الارض مستغنی میگردد که بر مستغنی در
 ملک خود منت گذارد و از حقوق الله برایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای
 خداوند ماطی الارض بوده دست که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستغنی
 شوند و اذن داده شده که مقدار هر شقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضة
 و بهاء هر دو با نخود ظاهر است امروزه اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده
 صرف شود که برای می یونین بیان غیر فضة و ذهب متکلف نگردد تا آنکه کل در دست
 فضل حق مشاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نژاد اولافنده مخزون گشته
 که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار تجسید را بین ایشان مشاهده میکند و
 در حینی که هیچ اخذ نشده حد نژاد در مقام خود در جانی که بیان قاف شده در
 نقل با استحقاق داخل آورده اگر چه از برای تجسید در این حکم در بهاء و ذهب و فضة
 امروزه نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بر ذمه کسی بوده یک
 قران بر او است که بیست و هشت نخود دهد نه بهاء آنرا و همچنین در ذهب
 بیست نخود دهد نه بهاء آنرا الا آنکه بهین بیج و مشری شود کل اینها از برای این
 است که نفسی در سبیل حق مخزون نگردد و در یوم ظهور آن لعل در حین ظهور امری واقع
 نشود که خلق نار گردد و در نقص که در بیان حکم ایمان بر آنها شده و الله میدی
 من یشاد الی صراط حق یقین بیج جنتی از نفس عل با و امر الله اعلی بر نبوده نژاد

موصوفین و پنج نامی است از تجار و از حد و الله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر
خردولی باشد در نزو عالمین باشد آیات او و الله فیصل یوم القیمین اللّٰه یحیی و امّا کلّ

من خضر المون الباب الاول من الواحد لاس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر جمله اکتین فی ثلاثه الاولی الآیات و الاربعة
المناجات و السبعة التفسیر و ستمه صور العلیه و اثنا الاواب فی کلّ ذلک
من الواحد الی المتعاش و ان یكون مع کلّ نفس صحیفه لو لم یکن من اقل عدد الا
خیر له من الآیات لیكون به کیف یشاء و اثنا البیت ثلاثین حرفاً و اثنا الاعداد عشرون
بحسب المختص این باب آنکه پنج شش تنی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی
آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید برنجی
باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای وقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شش اقل
آن را از آخر زیاده نبیند جانی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است
در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر
اینکه از نوزده جمله زیاده گردد و در کلّ با منتهای اعتدال نظم و ترتیب ثبت
گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند نه این است
که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعتدال
از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد صریح شود که این قسم در حق خلق
ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اقل و نه در ثانی امر شده و اسم بیان
بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات و حده میکرد زیرا که او است حجت غظمی و بنده کبری
که ولایت نمیکند الا علی الله و حده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث

بتفایر و در رابع بکلمات علیّه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کلّ دخل آیات ذکر سکرده ذکر چنانچه
 فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر جم مستور است ولی چون کلّ نتوانند درک نمود
 ذکر شده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّ کینوسیت
 مشایخ و رف و احد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند مسلّ یوم ظهور
 حقّ تواند بضیاء شمس حقیقت مستقنی گردند و بقرب افده خود نزد آن نیز اعظم
 حاضر شوند بدون شئون دنییه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّ مراتب
 خمس ذکر شود بر غنمای اعتدال محبوب است نزد حقّ اگر چه در ثلث اوّل ماء
 غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یغیر طعم و در سته بعد خر توحید و
 در سته بعد مایه کرفی اگر کن البکیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده و هست
 بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است
 در صورت دلیل است بر مثال کینوسیت آن ولی نه این است که در این واحد
 غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین میگردد نه اثنین شتر آن اینکه در این
 واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فوآد خود
 نزد واحد اوّل تواند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه پیر
 شده که مجله شود ولی کلّ از مبده بطور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد
 همان حیوان است نه این است که خالق غیر الله یا رازقی دون آن یا میتی یا
 محیی سوامی او باشد بلکه این واحداؤل خلق او است که دلالت میکند در صقع
 امکان بوحده انبی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والا آن وحدانیت
 ذات لا یعرف بوده و هست و مقترن بذکر میسر گردد و او را داخل غده بنود

و نیست و معروف نمیکرد و بپندسه و شمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مومنین
 بیان بهدایت حروف واحد ممتدی کردند ولی مغز نگاشته بحت نقطه و حروف
 حتی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت
 و بهدایت آنها ممتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته
 و الا نظر کن چقدر نقطه و آن و حروف حتی آن را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه
 از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگاشته در آن ظهور بهم مثل این ظهور
 فرض کن و مراقب باش که بشی در آن روز محبوب نگردی که کل بیان و ارواح
 آن و رزق منظمی سه الله مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و
 ارواح آن اگر از نقطه بیان بی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده باشند و
 و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن بین که از حدیقه هم خفیف تراست یا نه این
 است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل بر حریفی هزاران هزار نفوس مستظند که
 هر یک با مرئی از او مرئوس آن مفتخر و معززند ولی کل جهان یک خط قائم است
 که او را برید منزل تسبیح آن بوده نه برید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک
 آینه نازل نموده بود که کل مومنین با بخیل داخل در رحمت کسی میتوانست حکم
 دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه
 رسد بکل و بتینتد بهم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حق خود
 نماندند این است جوهر کل علم که بیک بی کل زنده میگردند و بیک لای اول
 فانی میگردند بحث نه بشنوی که تصور کنند بقدر یا بغلبه یا بشون و دیگر که مقصور است
 بلکه این حکم حکم حتی است که فوق آن تصور نه که بر صرف کلماتی کشیده جاری

مبرکده قشای بجهت خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتیاج نکرده
 که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم بر آنچه نازل فرموده از کل خلق
 زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شیئی اگر بر حق مشرب باشند و
 از ادلایق ذکر نیست چنانچه اگر امر و کسی افلاطون زمان باشد در بر علی اگر تفسیر
 نکند حق را آیا شمری خواهد بخشید و او را علم او سبحان الله عن ذلک بکذا برای او علم نبود
 و علم او آن است که علم خدا و رسول و نظایر امر و نظایر حکم آن باشد و ما دون آنرا
 اطلاق علم اولو الافئده نمایند چنانچه در زمان عیسی علیه السلام ظاهر این اسم بهیضه که
 اقرار نبوت حضرت عیسی علی نبیها و علیه السلام نکرد شمری بخشد در حق او و همچنین
 تصور کن نزد ظهور من صلی الله علیه و آله که اگر کل اهل بیان در جهه علم مشرب او کردند شمر
 نمی بخشد الا بتصدیق با و فلتعتبرن ان یا اولو العلم ثم آیا متقون و در نظم آیات شریفه
 آن سوره بوره از یک آیه گرفته تا با اسم مستغاث شتی گردد و سزاوار است که در
 نزد بر نفسی یک صحیفه که افلا هزار بیت باشد از شئون بیان بر کس با آنچه مکتوب
 است و هر سه حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد و مثل کل
 بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من صلی الله علیه و آله
 اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه با ایشان داده قدرش صبر نمایند نه اینکه یکی بمسند
 فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بملک
 از او است و راجع باو میگردد و او را شناخته آیات او و احتیاط در عرفان او
 نکرده که بقدر همان درناز محتجب خواهید بود و اگر در باین خود و خدا تا مثل میکنید
 همان آیتی که باین خود و خدا بآن توجه میکنید مثال او است که در آفنده شما

بنا و از او محبت نموده و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب
 بوده که اگر او شناساند خود را با اسم خود ولی بشنون دیگر با آیات خود میشناساند کل را که
 بر هیچ کس بقدر شئی محبت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیار ۲۰ نظر است
 که رسول او بر او دارد میگردد با کتاب او و چون بصیر بنوده در دین خود نشین نمیکند
 و فی الحقیقت داخل نمیکردد و حال آنکه بسیاری که با و عمل میکرده از نفس او بوده و
 کتابی که بر او نازل فرموده با آیات خود اعظم از آن است نزاد زیرا که آن محبوب
 خداوندی است در آخرت باد که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او
 نازل فرموده از کمن جو و عینب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست
 که با او مستدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محبت است چه
 بسا بهاء قرآن آن همدار شتال ذهب است ولی بشئی از منزل و منزل علیه
 محبت میگردد که اگر بدانند راضی میشود که کاشش خلق نشده بود که از مرده و جو
 بی نصیب گردد کمال وقت را نموده که صراط اوق از هر شئی است ولی بعلم بان
 اوسع از هر شئی است و الله بید و گلشی هم بعیده قل انتم بآنزل الله فی
 البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
 زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانیه
 در آن ظاهر گشته نه این است که با و از آخر محبت گردند یا با آخر ناظر شده و
 نظر در اول نموده بلکه هر حرفی در مقام خود از بار و نور و صفت خود مذکور بوده و هست ولی
 هر چه بدیع تر میگردد مراد آسمی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه
 حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم با و امر او و الله بحکم

مرد شاه الی صراط الباب الثانی فی بیان الوحدان و اوس حق یقین
 فی ان حکم البشر حکم الکثر و قدر ترفع حکم الکثر و امر الکل بماء طاهر و ان الماء
 طهر ظاهر مظهر فی نفسه لنفسه و غیره بنفسه اذ الم یغیرہ الثلاث و ان حکم بعضه حکم کله و بالکس
 لم یحق این باب انکه خداوند عالم بحد و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماء کثیر فرموده تا
 انکه کل در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بشر بمایع فیه عمل می نمودند مرتفع فرمود
 ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند
 مگر انکه حوضی از ماء باشد که لطیف و تطهیر حاصل باشد و هیچ جایی نیست که در آن حوض نباشد
 مگر انکه لاکمه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بکراهت عبور نمایند کل اهل بیان
 در این فضل وقت نموده که از نفسی منوع نگردد و در بیان حکم طهارت در این ماء
 ظاهر نشده الا بحکم ماء مجروحی که همین قسم که یک قطره آن تدل علی الله است
 کل هم تدل علی الله است و ماء بنفسه طهر و طاهر مظهر بوده است و در حین تطهیر استیلاء
 ماء بر آن شیئی بهتر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن کراهت ظاهر است و
 در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد
 و اگر در یوم ظهور حق حکم نفس مایه بطهارت شیئی مستحب ندانست که قول او مستحب است
 نه نفس شیئی اگر چه بطور اول نیشود الا با مراد او گویا دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت
 حکم قبل او در ماء بانتهای اجتهاد عمل نمایند ولی در یوم ظهور آن بمانشئون
 محجب میگرددند مثل انکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نگردد آنچه اهل
 قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتحای جبه و اجتهاد میکنند و در
 طهارت جسد ذاتی بماء توحید محجب میگرددند که ظاهر کنند خود را بدان که در هر وقت

که حسب غیر آنه در آن باشد طاهر نیست غذا شد و چنین هر روح و نفس و جسدی که حسب
 دون معروف واحد و من یکم در او باشد طاهر نیست غذا شد زیرا که حکم طهارت
 بجد بر طهارت جسد ذاتی تمیز کرده که اول بایان طاهر میگردد و غیر آن که اگر غیر
 این بود امروز هیچ شیئی از ملت نصاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال
 آنکه حکم آنضا ظاهر است و همین قسم صین ظهور من پلیده الله طاهر نموده کل خود را
 بایان باد که اگر یومی بزار مرتبه در بدر داخل شود و خارج شود حکم طهارت جسدی
 نمیشود چگونه ذاتی گردد و این تقدیمات از حق محبوب بگشسته چنانچه امروز
 محبوب هستند و طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه بزار
 بیت در تصنیف نیاید ولی در جانی که تأمل در آن طهارت کیونیت اورا مبطل
 میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن
 جاری کرده و سخای وقت را نموده که نه از ظاهر محبوب گردید و نه از باطن بلکه بر
 را با نیت کمال داشته باشد لعل در یوم ظهور حق تواند بنیامش مستغنی گردید
 و اگر آن شمس حقیقت در آنی آنچه تصور است حکم طهارت نماید و هر چه که حکم
 شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز نمیکند از امر
 قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سواء است و حکم بعض از ماء حکم
 کل او است و بجاری نمودن آن بر شیشه که عینیت بر آن باقی نماند باشد دو
 مرتبه طاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مانی باشد
 که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در قنات و الا چنین مانی محبوب نیست تطهیر و
 اگر مانی شیشه دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس ماء مرتفع نمیکردد الا آنکه حکم ماء درادن نشود و از شنی طاهر اگر چه متغیر گردد
 طاهر است و اگر مخلوط بتراب گردد حکم مضاف باو می شود و با ماء مضاف تطهیر
 جائز نیست تا آنکه اغیاء بر فقر او اظهار ارتفاع ننمایند و الا نزد خداوند امر
 اقرب از لمع بصیر است ولی هیچ شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء
 را با نجاتی طهارت حفظ نمایند که اگر علی احاطه کند که این ماء کاس برارض غبر
 طاهری گذشته بر تلک مؤمن لطیف گوارا نیاید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت
 شده جهت سهولت است الا که ام نفس است که میل کند بقریب آن تا آنکه بتطهیر رسد
 و نزد خداوند محبوب نیست وقت در طهارت را که مورت امری میگردد که آخر
 ضرر بان نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد
 بلکه او امر طهارت کلا از برای این که نفوس تربیت شوند بر شان لطافت و جلال
 بشائی که هیچ نفسی از نفس خود بشی گمراه نگردد چگونه رسد بدیگری لعل در یوم
 ظهور الله واقع شود و گاهی از او مشاها شود که دون رضای او دون رضا
 خداست و رضای او رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عبده
 بمومن بعواطر قوه شانه خود را حفظ نماید که رایحه دون حجبی است تمام نماید و همچنین
 در سر خود رواج دون مؤمنین را است تمام ننماید که از رضای محبوب خود بازماند
 و تلفت نشود قل انما الماء یطهرکم باذن ربکم ان یا عبدا لله فاشکرون

الباب الثالث من الواضد الساکس

فی ان الله قد حکم بان میزوا عباده کل قریه من بیت حر

مختص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت

حکم رسول الله که باین نعمت تسلط بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه
 ظاهر است از این جهت امر شده در بیان کیدج بر آن ساکن نگردند الا آنکه در
 آن محل تظلیف نماند بخوبی که اگر یومی مؤمنی بتلا گردد و تواند بختی صده
 تظلیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تظلیف در
 او امره گیر نشده و غنی شده که کسی شیشی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر
 کمال اودن داشته باشد مثلاً اگر کسی بنای عاریتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در
 آن ممکن است نرساند هیچ آتی بر آن شیشی نمیکند و مگر آنکه تلاک طلب نعمت
 میکنند از خداوند براد بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیشی در حد خود
 وصول الی مایستی در حد خود را تمتع دارد و هیئت که کسی مقتدر شد و در حق
 اودن ظاهر نکند از او سوال میشود لعل که اگر یومی شش حقیقت در ظهور آخرت
 برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مومنین بخود نماید و امر شده در این
 دین ابوابی که مایعلق هر مقامی است بخوبی ظاهر سازند که انسان ظویل
 تواند بلاخص راسخ خود داخل گردد و در هر یوم بر شانی که با دین مرتفع میگردد
 مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق شیشی که سبب حزن گردد
 در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از
 سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من طفیده الله خداوند
 عالم است که در چه حد از سنین ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا مبدء
 واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرانی ظاهر گردد از کل خلق
 که بعد از اودن دیگر نتوانند اطفار ثرات ظهور قبل را نمایند الا بطور بعد چنانچه

و این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هشتاد سال را گذاردند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق نخست باخبار شمره وجود خود خود بنفع محجب ماند و لکن در ظهور حق منتقامی سرعت نموده که امر الله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی مایکن ثمرات بیان را ظاهراً نموده که اگر قدر لحوه فصل بهیسم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و ساقا باشد که از او مقبول نشود الا آنکه در مرثه بعد ظاهر شود بفعل الله مایشاء و بحکم مایرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ماذن الله ان یکن علی قطع التمس غیر حروف البیان وان طال علیه الزمان
مختص این باب آنکه بین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید که گذشت
در ظهور حرف باء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء ترادوه ریرا
که اشراق این کلمه بر این حدود و حصره اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این
قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انض در این اراضی بسیل هدایت انض
شدند بین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو العسل ظاهر است و در پنج مراتب
توحید افشده اهل آن متعاجز الی الله مستند در ارض فاء مظاهر توحید ان
لا اله الا هو در مایای افشده همچنین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان
لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افنده
موصدین و در خاء مظاهر افنده ان لا اله الا انت در افنده مکبرین و در میم
مظاهر افنده مظمین در مایای لا اله الا الذی خلق کل شیئی بامر مقتضی اگر
چه در بر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مد و از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صود نمایند و بحیات جمیده
 اسماخمه و بعد و دعاء در هیکل انسانی بتبیر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض
 خطوط هارا در این جنس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من لطیفه الله
 آنوقت از محل اشراق بسده میگردد زیرا که در ظهور فرقان که مبدء اشراق
 اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خدا و در عالم است که آن شمس حقیقت
 از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بتدر
 ذرة لا یجیئة الله فائد که اگر قدرت مشاهده می شد هر آینه امر میشد که از فوق ماء
 الی حدود مرتفعه بر آن از الیاس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شنی محبوب محیط
 نگردد ولی حال که در ذرة این خلق متعین است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
 بر این پنج قطع افضل است از عبادت و دوازده هزار سال اگر در ایمان چنین
 مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هرگاه ممکن بود که سور کل از یاقوت اگر گردد
 هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی نمیشد باشد از کل ارض
 و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع
 نمیکردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده و الا خلق
 نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
 قبول ایمان با و را نمیکردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده
 که آنچه مزاوار سحر جود او است بر کل ملکات اشراق نسو ماید که مدد کل از
 او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چست در نماز واقع میشود کل در
 ظل ایتموا الصلوة حشر میگردد و از او حشر میگردد و اگر کل ماعلی الارض هم

متصل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا شده بود الی
 بالا تنهایی مدد میداد مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است
 علو امر الله و سمو حکم او که کل بآن محتمل میگردد و آن کلمه در مقام خود
 مثل شش در نقطه زوال مستقر است و هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعزاز
 جوهر علمی که مقترن با علل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احاطه
 شئون با تیفرج بر او الی یوم رجوع کل بسوی او زیرا که تسبیح مؤمن با غیر او
 نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه او کتاب الله است مؤمن
 شده اند و مادون آنکس از کل ماعلی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند
 و همین قسم در نظر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او
 بجهنم و یکی بر او گرد آید بجهنم و این نیست الا محض علم و الا در صورت
 انسانی هر دو بظاہر هستند مثل حق را مثل شش فرض کن و مثل مؤمن را مثل
 مرآت همیشه که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل
 حجر فسدض کن که هر چه شش بر او اشراق کند امکان انعکاس در او نیست این
 است که آن جان فدا میشود و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواست
 آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر
 میخواست بلور شود بر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه
 در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب بهم از برای او بود
 ولیکن چون محبت بود بهمان سبب محبت شد چنانچه امروز ظاهر است که
 مقبلین سخن ببيان مقلند و محبتین بهمان محبت و همین قسم در یوم ظهور

من ظنم الله فرض کن که آنچه شئیست در امکان هست یا بعد ممکن میشود باو است
 اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از خود و ظاهر بریه دیگر بود
 از برای شیر گریه کند که همان وقت مد کل از او بوده هست آنچه که بوده از ظهور
 قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شئی واحدی است که
 مثل آن مثل شمس است اگر بمالعه طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع
 و اگر غارب گردد واحد نفس است در علو اختراع و کل بنسبیه او مستند از عالم
 افته گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جاد که فتنی الی ظهور فیض است
 فتنی گردد و الله لیکن فی ظرف الرضوان من شاء من عباده آن گاه داخل غلیبا

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلطن الرجال بالله اکبر و یسلطن بالله اعظم و الله الساکن بالله ابعی و یسلطن
 اهل ملخص این باب آنکه جوهر کل قرآن در مظلمه کبریه ظاهر و خداوند عالم از
 نازل بنفشاء بیان نموده و آن اول شجره است که میگفت خدا را در ملکوت
 مساوات و ارض و مابینها و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر
 است کبریا فی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سسر محتوی امر شد
 در بیان سلام بتکبیر بر خدا و جواب بذكر تعظیم او گردد و همچنین در اول الدوائر
 بالله ابعی و در جواب بالله اجل کل لا قات کند یکدیگر را و عمره آن آنکه لعسل
 در یوم ظهور من یظفیره الله تواند که اقرار کنند که بعد از خدا و خدا است لایق
 مقتض اکبریت و عظمت و اجمالت و اعلیت در ابداع از اینکه وصف کرده
 نشود و نعمت کرده نشود و شفاء کرده نشود و تجسید کرده نشود لعل قائلین

بقول خود تواند که اقبال آن شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال و این
 تحقیقت داده در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی بینی که
 کل ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در خود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر
 مشاهده میکنی که دیده نشود در آن خود الا نفس بدیهه اگر چه ظهور رکن بختی ظاهر بود
 ولی مثل برسیج بود فوآد او و همان یومی که اخبار علوم خود می نمود مد آن از همان نقطه
 قرآن بود زیرا که آنچه تعلق میسکرد راجع بآن میشد اگر چه آن روز آن منظر در بین
 دیدی الله بود ولی او و کل مد از او بودند بطور قبل او و همچنین در ظهور بسیار
 تصور کن که کل آنچه هست از او است و دقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه
 از برای او شود و بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای
 آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنخص این امر نماید
 ولی چون دلیل ایل چشما نبیند او را لعل کل برکت او ن محزون نشوند و کل
 بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناسند بخلق خود و بفرااید که نعم
 همان صاحب بیانی که امروز کل با حکام آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت
 در ظلال نار الله نمی تواند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که میسر
 پر شده سموات و ارض و با مینما از او اقبل او و چون او را در آن هیکل بغیر عین
 او نظر میکنند محجب میشوند و اگر بده همان هیکل نظر کنند محجب نمی شوند پس معلوم
 که امروز بینی که احصا نمی توان نمود مستغنیان در ظل او را در مبدء امر نظر کن
 در کتب که چه کردند که قسم میسازند از ذکر آن و همین قسم در بیان پس و همین قسم در
 ظهور من ظمیر ه الله مشاهده کن تا آنکه محجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت

موجب از سر و جدت نگردی امر و نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند با اسم دین
 رسول الله ^ص میکنند و در پیش حقیقت که مبدأ اسلام از قول او است قدری
 تشکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد
 بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین بائیل و کل موعود بودند با اسم آن حضرت
 و وصف آن و خدا داناست که چقدر با اسم عیسی ^ع اخبار دین او را می کردند
 و او انش حقیقت بر دایمی هفت سال و بر دایمی نه سال اخبار قرآن را می
 نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور منطیسه الهه که وقتی که اودن ظاهر
 میگردد کل مؤمنین بی بیان در زده ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند و
 بجز ظهور اگر هیچ نفی از ایمان با و موجب نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب
 از الخ بصر کل هبء فتورا میگردد زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل
 او است منتهای وقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از منبسط
 ظهور موجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله تعالی
 علی الذین هم آمنوا بالآیه و هم یقتسأه یوم القيمة موقنون

الباب الثامن من الواحد الثمان

فی حکم کل الکتاب کلها الا ما انشئت او متنی فی ذلک الامر

مجلس این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افنده و ارواح و نفوس
 و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم شماری که از این اشجار محبت ظاهر میگردد
 جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افنده یا ارواح یا نفوس یا اجساد ذاتی
 یا اخفا مسترزق نشوند فی اینجین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبت

که از حکم دوزان ایمان عظیم تر باشد نظر کن بین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه
 همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها
 نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من مخلصه الله جهانی که در مبدء
 امری که اسلام بآن منتهی است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است
 در شئون مایه فزع علیه آن از این جهت است که امر شده بر هر کس کتب آلا کند
 در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله
 در کتب مادی اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل
 مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین باهک و در فرقان نازل شد و چنین در نزد
 هر ظهوری نظر کن در جهانی که کتب موبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتقا
 آن شود چگونه است حکم کتب خالق که در نزد آن کتب شبحی است در مراتب
 بالنسبه بش گو یا دیده میشود من مخلصه الله می نویسد بکل کلمه شهادتین را باسم
 خود و او است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الجمله مؤمن باو نگردد
 آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور
 من مخلصه الله آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود اثمار این جنت
 وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متخل
 میشوند آنچه متخل می شوند این است مراد حق چنانچه حسین ظهور رسول الله
 در غیر مؤمنین با همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند آنچه من عند الله بر
 عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقه عسی که شریک از برای او نبوده و نیست
 که در یوم من مخلصه الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود
 اگر چه نفس آیه واحد باشد و بر غیر او نمی شود اگر چه با علی درجه علو بیان رسیده
 باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب مانده از رزق برع خود در
 ظهور من خفیه الله و محتجب مانده مثل آنچه اهل فرقان مانند زیرا که باز راق قبل
 او مترزق هستند و باز راق برع او محتجب که این است جوهر کل علم و کل اگر
 توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد لساوس

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لایل المدائن علی اکثر من خمس و تعین مثلاً
 من الذهیب و لایل القری خمس و تعین مثلاً من ألفضه و لا اقل من تسعة عشر
 فی کلیهما و لا یغنی الصعود و لا النزول الا واحد واحد یا بعدد و لا یغنی الواحد
 و یرفع الانقطاع و ثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة لله
 لخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود
 انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذی در رضای خدا از برای او وارد و نیاید و برحق
 مرده و مرده و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا دوست و راضی است بکلم
 او بطوری که در مواقع خود منقل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این
 آیه را انتی ان الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب یاری و مالیری و
 العالمین با آنچه مقتدر شده از حدود هر و همین قسم از آن طرف و هر دو مختصر کنند
 بر لوی و شاید باشند بر آن از شهداء از طرفین از غیره او اگر از برای او باشد
 حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل

شر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لکه فوق آن و اقل آن بر نوزده
 مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد از نوزده شود یا نقص شود که این پنج صد
 تجاوز نکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
 رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری بهین قسم در فقه معتد شده من
 عدل الله که بفوق آن اگر قدر قیاطی باشد باطل میگردد و بکتر از آن اگر قدر عشر
 عشر قیاطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل تکفین در ضل و معه
 رحمت حق باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر ائمه
 اهل بیت باشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقران حرجی نیست بر
 آن این نوع حکم شده که کل در مع فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند با آنچه که حکایت
 اقران بر آن منعقد می شود که کلمه الله باشد نقل در يوم ظهور من نظیره الله
 از مرآت این کلمه که مد علی الله هست تجاوز نمایند که اگر کسی در حین ظهور ادیان
 با دنیا دردد اگر چه الله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آن روز با مرآت ثابت شود آنچه
 می شود از مواقع دین چنانچه کل ظل چنان گمان میکنند که الله میکنند آنچه میکنند
 ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود میشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور ائمه
 از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و بهین در نزد ظهورش حقیقت اگر
 کسی الله عامل بود مخوف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگویند الله میکنم یا
 آنکه آیه و ان صلواتی و نسکی و محبای و عاقی لله رب العالمین بخوانند عدل الله
 کاذبند و الا حکم دون الله در حق ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند
 یا او میکنند آنچه می کنند این است که کل احوال بفرمان همین قبول نمیکرد و در ظل

می گردد و اگر در بیان الی حین ظهور کل عل کند لله عالمند لله زیرا که در ظل
 مراتب و مستقره عند الله مقبول میگردد و این ایشان ولی در نزد ظهور بنظر الله
 اگر از برای او کرده الله کرده آلا ما جعل الله من الحق و الباطل ثانی هر کس از برای
 او کند در ظل آلا الله مشهور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفی محصور
 میگردد ولی در هر حال کل طائفه حول این مراتب مثلاً آنچه که امت عیسی ^ع
 میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ^ع که آن زمان مراتب دل
 علی الله بوده ولی حین ظهور رسول الله ^ص اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت
 آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الا کذب کل عند الله ظاهر گشت
 چیزی که نزد رسول الله ^ص ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از
 برای او تغییر می بوده و نیست و شهادت بر شش بنان قبل از شهادت در اوان
 ذکر شود و موصوف باین وصف نظر او میگردد که شیت اولیه باشد که در
 هر ظهور ماسخ او ماسخ خداوند است و ماسخ ذات غیر او کسی عالم باو
 نیست و اولم یزل و لا یزال شا هر کل شش بنان بوده قبل از وجود او و شهادت
 او بر کشتی قبل از وجود او شهادت او بر کل شش بنان است بعد از وجود او لا
 یعلم احد کیف هو الا هو سبحانه الله عما یتشبهون و هیچ شئی سبب نجات
 نمیکرد الا آنکه کسی در الله صادق باشد و همین مسم سبب احتجاب نمیکرد مگر
 آنکه در نزد نفس خود بگمان آنکه از برای خدا است محجب گردد و الا هیچ نفسی
 نیست که مابین خود و خدا بنحوا بد که عصیان او را کند بلکه کان میکند که الله است
 و حال آنکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر

در نزد ظهور من طایفه الله که کل عالمین از برای خداوند در بیان محبت آیات
 الله عامل شده اند و آن روز بهم که همان محبت است چگونه میشود که از برای او
 عامل نشوند چنانچه در همین ظهور بیان بکلی اهل قرآن همین قسم گفته شد ولی آنکه از
 برای خدا بنود نتوانست تصدیق کند و آنکه بودنی الفور تصدیق کرد این است
 که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناسند خود
 ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد
 ظهور رسول الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی
 عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر الله عامل بوده اند و
 متدین بدین عیسی و اسوای آنها از برای خدا عامل نبوده اند و متدین بشریعت
 عیسی روح الله بدین نبوده و الا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او
 عمل کند و داخل نارسود و همچنین نزد ظهور بسیار مشابه کن آنچه اهل قرآن داخل
 در آن شده الله بوده و الا لدون الله که در هوای خود گمان می کرده که الله میکند
 ولی عند الله از برای دون او می کرده و مراتب دون و اسماء آن نزد من
 بیان ظاهر است که اطلاق بر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل
 از برای خدا کردن منوط است بعل از برای ظاهر امر او در سر آن اگر کسی عمل
 کرده است از برای مظاہر امر حق که محمد و آل محمد و ابواب هدی باشد
 از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نیست که دو و مراتب الله در قبل رسول الله
 بوده که مرایای ثنائیه و عشرت بجای شمس جود او در آنها مراتب الله گشته اند از
 برای خداوند و کل عالمین از برای خداوند چون در ظل مظاہر او مثل گشته الله

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید ان بلا اقران
 بذكر نظر امر قبول میشود برآینه عل آن هم از برای الله بدون عل از برای نظر امر
 قبول می گردد مثل میزعم در انجیل و فرقان تا در بیان من طیفه الله بر توصل
 گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ^ع روح الله
 و همچنین شهادت عیسی ^ع مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حی آن در آن
 زمان اختصاص نمی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه ایشان
 نبینی و الا کل آنچه در انجیل می بینی کثر همان واحد اول است اگر چه یک نفسی
 باشد که در شرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود
 از برای حروف واحد آن ظهور علی سیکرد زیرا که آنچه راجع بآن میشد راجع الی الله
 میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عل کردند که مایرج بسوی ایشان
 مایرج الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ^ص با و ایمان نیامده و کل آنچه از
 برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شدند مگر کسی که راجع شد
 که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده و الا عند الله صادق
 نبوده که اگر صادق بود موافق بر ایمان بر رسول الله ^ص و ایمان بر حروف حی او میشد
 و حال آنکه می بینی که در کرد و از برای خدا بر حروف واحد در انجیل عل میکنند و
 حال آنکه در نمانند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قسم آن نظر کن از اول
 ظهور آن تا سنده هزار و دو نیست و هشتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی
 بودند که از برای محمد و آل محمد و ابواب بدی بودند که اگر کسی در حقیقت و حقیقت
 از برای محمد بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المؤمنین نبود صادق نبود و این که

آواست از برای خدا و همچنین الی ناستی الی آخر الا بواب ولی ازین ظهور بیان
 اگر کسی از برای خدا بوده محبت و مظهر امراد او آن است که از برای خدا بوده
 بنقطه بیان و مظهر امران و همچنین در یوم من بطینسه الله خواهی دید که کل میگویند
 که ما از برای خدا عالم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر چنان ظهور باد از برای خدا غافل
 کردند برآینه صادق و آلائی این باطل میگرد آید آنچه مابین خود و خدا از برای
 خدا میکند چگونه و آنچه از برای حرف واحد کند یا از برای مؤمنین ببیان که
 بسبب نسبت بسوی او حکم الله در آنجا جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد
 مابین خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده حال الله در نواد خود میکند و قصد
 الله میکند در بر عل آن آیتی است که از من بطینسه الله بوده در افند کل قبل از
 ظهور او و آن آیت نزد او مثل شمس در مراقی است نزد شمس سماء زیرا که
 شجره حقیقت ظاهر آن بر حجت عبودیت بر افند کل تجلی میکند ولی کینویت آن
 بر آیات افند تجلی میگرد که در آنهادیده میشود الا الله و حده و حده که اگر
 این نباشد چگونه میشود که عبد مابین خود و خدا الله میکند و مظهر حقیقت از او قبول
 نمی کند زیرا که آنچه مابین خود و خدائی کنند شبه آیه حقیقت است که از آن شمس
 حقیقت در او مشرق شده مثلاً اگر رسول خدا تعلق نفرموده بود که عمل کنید الله
 هر آینه کسی حارف بود که عمل کند الله اگر گویی بصارت دیگری گفتند در همان
 نظر کن که آنهم بان رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه نفسی شود و بید
 که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف فحقی شود بطورات بعد که نهایتی از
 برای او نیست مثلاً چنانکه نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حزن و از دست آورد

آن ای که ما بین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند ایی است که از شش جود او در او
متجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر چه
این آیه بواسطه رسول الله هست تصدیق میکند زیرا که غیر از این شنیده و ندیده و
در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در همین اقرآن و نفس که الله عمل میکردند
مثلاً سید الشهداء چون که از برای رسول خدا میکرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن
حضرت وارد آمد پیش خود الله میکرد و حال آنکه لدون الله بود و آن ایی که او
ما بین خود و خدا در او نمیدید الا الله را در انوقت آنحضرت ایی که کون این است بود در
خاص که اگر کشف غطا می شد میدید که آنچه خود الله میکند با میکند و از برای او اگر
چه محجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لعل یوم ظهور منظر
پیش خود نمشست که ما الله بکنیم آنچه میکنیم که این ای که مشاوت جبه با میکند الی الله شجی است
از شش جود او در آیه کینونیات شما که از ظهور قبل او متجلی شده و در ظهور بعد او
تقابل جسم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و
الا ما بین خود و خدا از برای خدا انکرده اید زیرا که خداوند امر نموده که آنچه از برای
من کنسید راجع من نمیکرد الا آنکه از برای او کنسید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات
ازل را بلکه اگر درک کند مظهر او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر درین
مظهر را مثلاً وقتی که نفسی که امر با ما این جل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را
حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او بان صود نموده ایی است که بطور
قبل همین کینونیت در اد است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر
میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرا می او که ای که در کل میست

که یاد توجه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی نمیشد که بر قلب او خطور کند و
چگونه که حکم کند چنانچه در شب در روز باین خود و خدا بر مصلحت الله متقرب الی الله
نست در یوم من یغفر الله هم همین قسم کل المؤمنین بعبادته می شوند که پیش
خودشان میکنند که الله میگوید ولی بر آنکه میکنند شش بخون آن آتایی است که قبل باینها
مقرب بعباده اند و در انفس متجلی شده و نمیدانند که اگر بدانند هیچ ناری
از او داشته تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال
آنکه از اول عمر تا آخر عمر بآن آتایی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از
برای خدا کند بین چند امر عظیم است که اشخاصی که واقعا الله میکنند در آفاق
که از برای محمد و مظاهر امر او باشد و در انفس که بآتایی که از حروف واحد
فرقان در آنها متجلی است میکنند ولی چون از همه امر مجتهد این است که در
الله واقع میشود در این ظهور که اگر الله بود فی الواقع مختلف در ظهور بدیع از پیش
حقیقت نمیدرزد بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم الله در حق
انحصار میشود الا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و
قبل از آن را هم و بعد از هم مثل آن بین هیچ شیء عشره عشر آتایی بر خلق نکرده شده
مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باو مستدین بدین او بوده اند و در آن ظهور عاقلین
باو الله حاضر بوده اند اگر عقل با آنچه در او بوده طبق ما نزل فی سیکرده اند حال نظر کن
تا ظهور فرقان که کل آنچه الله میسکرده اند بآن کتب چگونه لدون الله شد که اگر الله
بود لابد در بیان بفرقان داخل میشوند و همین قسم در ظهور من بطینره الله بآیه
ظهور بیان مشاهد کن که اگر کسی در میان الله باشد ظاهر نمیشود الله بوزن او

مگر آنکه از برای سروف واحد باشد حکم مایکثر در شش شش در صقع خود حکم واحد و اندک
 او جاری میگردد که در یوم ظهور من لطیفه الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است
 که آن واحد راجع میشود به واحد بلا عدد که همان نفس من لطیفه الله باشد و بعد از آن
 حی باو متجلی میگردد و بعد واحد اول کثیر میگردد تا یوم ظهور اخرای من لطیفه الله
 که در حین ظهور اول باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که
 نفس او باشد چنانچه امر و کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اول است
 که منتفی میشود بحدی و از اذن حق میسر گردد بر رسول خداص نظر کن در ترویج و
 حکم شمس مرات را حکم شمس حقیقت بگیر و حکم مرایای بعد از مرات را حکم مرایای با
 فاصله بگیر از این جهت است که کل در نزد ظهور حق بش حقیقت نیرانده مندی
 شد بهین قسمی که فیض وجود با ایشان رسیده مرایای که تقدّم بر آنها جسته بهین
 قسم هم در هدایت شتلا نظر کن ادنی نفس برتی را که اگر خود بنشینش حقیقت برتر
 نتواند بیدایت ادهندی شد چنانکه در مرتبه و توفیق گشته اگر چه در آن رتبه هم
 اگر ناظر شود بمسبده امر فی النور میتواند ولی چون آن نظر در اذنیست ظهور ادن
 از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم تسدید خود و آن عالم بعالم فو
 خود تا کم منتفی شود بکمی که میتواند کلام الواسع بدی را بفهمد و کم از آن منتفی شود
 تا آنکه بکمی رسد که تواند کلام الله را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بکمی رسد که
 کلام رسول را بفهمد و آنوقت بر عالم افشده دارد گردد که تواند کلام الله را
 فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الجحین خاضع میگردد و علو
 رسالت او در نزد ادن لایستغنی میگردد ولی بر آن بری اگر یومی یک کتاب

شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه حجب واسطه فزاد و بوده
 که تا فرق نشود نماند درک نمود چنانچه ظاهر است در این مثل ماکو که در میراثان
 آیات الله نازل میگردد ولی بر مکان اثری مترتب نمیگردد که اگر کشف خطا جزو حجب
 که نفوس واسطه باشند شود فی الحقیقه در صق خود مؤمن باشد و آیات او میگرددند
 چنانچه جوهر کل وجود در صحن استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفای که در
 کینویت او بود که مقرران با کل نتوان ذکر کرد چگونه بشود دیگر رسید این است معنی مایضه
 علی قلب الاهی افضل من عباده الثقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر مجرد صحن
 نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوحدانیت خدا میکند ولی آن نفس که بجز
 واسطه نفس با وحده می شده صحن استماع منکد نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که
 ایان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود باو ای شهادی بیان محتجب نمکشته در
 نزد ظهور که مثل شما همین قسم است که ذکر شد بواسطه مالاخصایه عرفان کلام حقیقت
 را نموده اید در نزد ظهور و از ادویه آمزده که از فوق آن متبذره گشته اگر مترتب
 نمیگردید که کل کینویات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کف او
 یقیناً کیف بیا و بایست کسی که مرایای کینویات شما را از ظل الله بیرون میبرد
 و لدون الله میکند بجیزی که محتجب میشود از او چگونه است حال اعمال شما نزد
 فلستکون فی خلق افندکم ثم علیه تسدلون کل این بیانات از برای این بود که اقربا
 لله شود و لدون الله که اگر اثری در ملک مترتب شود لله باشد گو یا دیده میشود
 که صحن ظهور من بطین صره الله که کل مابین خود و خدا الله میکنند و حال آنکه او لدون الله
 در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که او الله خدا الله کرده و همچنین در بیان

کسی از برای هر حرف واحد کند لکن کرده تا مفتی شود بحکم ادنی ذکر که اگر از برای ارتقا
بیان است لکن میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نفس خاص منقطع نشد از
مظاهر آنچه بآن او امر شده لکن شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق او امر آید
لکن شده مثل علای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و انچه بدی و ابراب
بدی عمل نموده در این ظهور هم تا نفس منقطع نگشته آنچه شود با و الله است ولی بعد از
انقطاع آنچه طبق او شود لکن است از حروف واحد تجزیه و ترکیب فعل در یوم ظهور
قیامت تواند بهدایت آنها مندی گشت همین قسم که الله ثابت نمیگردد الا اگر آن
شئی در رسول الله باشد و همین قسم از آن بیهوده گرفته تا آنچه او امر آن نمیگردد لکن
صدق نمیکند الا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و بر کس مطابق آنچه در بیان است
عمل کند شبی از حروف بیان میگردد تا مفتی شود با وجود و کمال تر است را داشته
که در نزد ظهور منطفی شده الله آنچه کرده اید لدون الله نشود که اگر از برای او
شد لکن و لفظ بوده و الا باطل میگردد هذا ما وصیتمکم الله بحکم ان اتمم به نطقون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الاثبات مثلها
فلا دلیل له و من یروی بغيره بغیر ما فلا حجة له و من ادعی الآیات فلا یترفع احد
لا یدان بغيره و ذلک الباب فی کل تسعة عشر و امرة و اعمه و یحکرون فیما نزل فیہ باللیل و النضا
بمنقض این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نطق بیان محتجب بانه
از اعظم دلیل و ارفع دلیل اگر چه در هر ظهور کل شئون شجره حقیقت منقطع غیر اداست
از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اگر چشم قلوب ایشان نمی بیند ظهور آنرا

و در آیات بخوی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار
 داد و لعل یوم ظهور من لطیفه الهی در حق اولم و بم گفته شود و آنچه در قرآن نازل
 شده دون احتجاج بان نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان
 سهیل تر بود از اقرار بحق انشؤانی که خود روایت میکنند و حتی در کتاب الهی
 از برای آنحضرت بکلامی اگر تعارض کند عمل با آنچه در کتاب الهی بوده امر الهی است
 و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من ظهور الهی
 محقق نشوند بشؤنی دون شؤن آیات که اعظم حجج و براین بوده و هست زیرا که
 در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محجب بمانید
 مثل آنکه بر روز صبح دعا می عهد نام را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود
 مشتبه گردید دون حجت خود را بر انقض خود و گمان کردید که حجت ادا را دارید
 و حال قریب به سال تجاوز است و امر الهی ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود
 خود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل ملین بر او برپا است
 ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشده که ایشان
 بآیه نمایند و انقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر آنکه نمیتواند آیه نازل فرماید بجهنم
 که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که
 در صدر اسلام خداوند برادر قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر آن نازل
 فرماید اگر در حجت دین خود موثق بودید این امر را عقل میکردید زیرا که امر از دو حق
 بیرون نیست خداوند عز و جل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نص
 را هم در کل می بینید امتناع بر خود راه میسازید این است که محجب میکردید با آنکه

بجان قسم که خداوند نازل فرموده در همین قسم نازل می فرماید و در عهد اگر باین
 نظر نظر کنید اقرب از پنج بصر قصد حق می کنید چون نظر در خلق می کنید متوجه امتناع و اڑ
 بلای از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که بر قسم خواهد قدرت
 کلام خود جاری می نماید و ظاهراً است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند
 مثل آیات ادیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هشتاد سال گذشت
 کل بشر نمودند بر بزرگی حال بهم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آید
 ظاهر شود بر پنج قدرت و قدرت بدون تقسم دشواری که در نزد اهل علم متصور است
 با وجود این امتناع که غیر از من هیچ ه الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
 در بیان که اگر نفسی ادعا کند آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد و ادراست
 بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال
 کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نخورد و لیکن بر
 او هم نخورد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس او حاکم
 اگر شنوید چنین امری و یقین کنید کتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر
 چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او
 نگردد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لایسته
 زیرا که ابراز دشمنی بیرون نیست یا اوست و حال آنکه غیر از او ممکن نیست
 که آیات بر پنج فطرت نازل فرماید که چراغش به کفایت حق کرده باشد و حال
 آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را
 نسبت داد و اگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند اجله ^{مجموعه}

و حال آنکه چنین نفی نیست که تواند چنین مقامی را ادا کند اگر در کور قرآن مجید
 در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفشه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز
 کل دلیل است بر نفوذ احیای بسوی او سبب این امر این است که در یوم
 ظهور حق قدحهای ایشان بر صراط مغزود و آبای شیعی که در افشده ایشان است
 بر مکون وجود خود بان آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینویت و اغلال آنها باطل گردد
 و خود خیر نشوند اگر کل برای یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان
 ظاهر فرماید و انقاسی حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید با دلگشا بهره که از قبل
 او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حق او انظار یقین نمود و دون آنها خواهند
 انظار و قوف نمود که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را
 اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
 که کل ماعلی الارض بآیات مشرق در افشده ایشان اثرش حقیقت انالله عالمون
 میگویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بکون آن آیات بالله عزوجل نموده که
 آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است حاصل است باین کل شی
 ملک حججه الله قدس علیکم ان با عباد الله فان

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس المحریر علی فی کل اسحال و کذا کلمه الحکم فی استعمال الذنب و
 ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده لم یس حریر بر نفی را در هر شان چنین
 در استعمال ذنب و فتنه تا آنکه کل در این حجت با آنچه سبب سکون قلوب عباد است
 رسیده و فتنای سکرانگی را در یوم ظهور بایان بنظر افشده است ظاهر سازند زیرا که

اگر کل ماعلی الارض را انفاق می نمودند سبیل از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند
 عالم عزوجل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و عزیزی از برای نفسی
 نباشد در عدم وصول آن بان که بعضی حب خداوند اجرو شب آزاره عفو می نماید
 و در آخرت با و کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی نبشی از این مخلوقات خواهد افتخار کند
 یا ارتضای و رزد محتجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در برهانشان که خداوند
 مست گذارد و بر عید مخلوقات ملک خود میزادار است که اظهار خضوع و خشوع خلق زیاده
 نماید که ادا است شکر الهی از برای او در صفت او و شرف و عزیزی برای این مخلوقات
 نیست الا با ایمان من لطیفه الهی که اگر شرف با این اسباب میبود امروز در نزد
 نصاری زیاد تر از بهر شیئی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
 ولی اگر اقرآن با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عباد و هرگاه نفسی
 مالک شود اسبابی از ذوب یافته و با و نفسی را زنده کند بهتر است از برای
 اذن از آنچه مالک شده و با و تسکین دهنده است در رضای محبوب خود زیرا که
 قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند
 اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئی را و تسکین دهنده است
 و لیکن این در وقتی است که نظر سجد و خلق نشود و اگر نظر در سبیل وجود گیتی گیتی
 نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلا اگر شیئی که
 من لطیفه الهی با و فرخاک شود نفس او با و نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
 کل وجود فرخاک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء والاشمال الی
 ان ینتی الی در الوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی دلیل بر آن

تیزداد زیرا که کل معنی علو و قرب بحق هستند و کسی ننمیداند مقام کسی را الا بنظر حقیقت
که آنهم اظهار نماید مقام خلق را این است که سر او راست که حکم اول کل کل کند
تا آنکه بر هیچ نفسی عزنی دارد دنیا بد در فوق ارض از نفوسی که بودند بانه و آیات او
که گفت برفع الله عنکم نفاق و یا ذنکم فی الکتاب تا اتمیم بنگردن

الباب العاشر من الواحد السادس

فی ان کل نفس فرض بان نقش علی عقیق الاحمر بده الآیه قل الله حق و ان دادون الله خلق و کل عابد
المختص این باب انیکه هیچ شکاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که درید او
انگشتی باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما
دون الله خلق و کل عابدون شمره آن انیکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت
برای خداوند لم یزل و لا یزال حق بوده و هست و دادون آن خلق او بوده و هست لعل
در یوم ظهور حق بان حق که محقق بر حق است اقرار کنند بر اینکه دادون خداوند خلق او است
نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و شمره این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید
و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شاپسگرد بر او و باطل میگردد
آنچه در میان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در میان
تصدیق بحق شده بواسطه حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق حجت
و دون آن ناراست این است که کل مختص میگردد در آرزو و اداست مراتب
الوہیت و شربوبیت که مدلل بوده علی الله و حده و حده و اگر نفسی خواهد خود را
در هر حق داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود بیکل دایره معروفه که
بیخ و اداست و در اول آیه لکسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حمد و ثناء

و در رابع اسماء است و در خاس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف
 متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم حروف تته و عث را نویسد محبوب است
 نزد حق ولی کل اینها در صورتی است که در ظهور من طیفیره الله درک نماید که چه
 نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در می شکفته میگردد تا آنکه در تته
 خص بعد و لکن ظاهر میگردد و اگر ایان بر حرف می من طیفیره الله آورد می پیوندد
 که در واحد اول داخل شدی بجزول و قوه خداوند الی مالا تخصایه بهم که کمتر شود داخل
 خواهی شد اگر در ظهور نقطه بسیار بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی
 که کل بهدایت همان حروف اولی محتمل می شدند و همتی نیست الا مثال همتی
 این است که الی مالا تخصایه که کمتر بهم رساند نیست مگر همان واحد اول این است
 خلق بخوبین کل ذرات و همچنین بشئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محجب
 مگرد از شش ظهور و هر مرآت که در او دیدی شبهه او را دوست دار که اسمی است
 که بدل بر او است و هر شیئی را که دیدی که بدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که
 در ملک غیر من باشد حکم نفسی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای
 من طیفیره الله هست لله است و آنچه از برای دوزن او است لدوزن الله
 و همچنین در نقطه بسیار مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود
 و قبل از او در نقطه انجیل الی آنکه منتی گردد و بدیع فطرت اول و همین قسم که از
 من طیفیره الله ترقی نماید الی مالا نهایه نظر کن و مشاهد کن آنچه در این قیامت
 مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون
 الباقی اسما دی و العشر من الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب المعلم للطفل ازیدن خسته و قبل ان یسلخ خمس سنین فلا
 یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز ازیدن خسته لا علی اللحم بل یضرب علی اللباس
 و ان یرید ان علی الحنطة ید ضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجة ثمة عشرین
 حتی و ان نسی و ان لم یکن له من قرین فلیتفق لمن ضربته ثمة عشرین لاس و هب
 و قد اذن الله للصبيان السلاع في الامام العید بما فی الجسیم و ان یستقرن
 کل نفس علی کرسی فان حین الذی یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحبس من عمره
 بخش این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد
 چگونه که مضمی باورسد و نمی شده کل را که طفل قبل از آنکه جنس منین رسیده و او را
 تأویب بلبان نمایند و بر او حزنی واقع سازند و بعد از بلوغ آن زیاده اینج ضرب
 خفیف تجاوز نکند آنهم نه بر کمر بلکه بستری حال کنند و بر ششون دون و قرچا
 سازند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از ثمة نماید نوزده یوم بر او
 حلال میگردد اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب
 دید تجاوز از حد و الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که
 در هر حال اهل بیان برفیق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب
 نمیکرد و عمره این او امر این است لعل بر آن نفس که کل از مجرد او موجود
 میگردد حزنی دارد نباید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور
 خرفان تا حاصل سال گذشت کسی نشاخت مش حقیقت را و در نقطه بیان بیت
 و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف
 که همان ایام خوشی او است اگر چه کل فطر اویند ولی تخم با ناظر نیستند لابد

برادر حزن دارد و خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان تسمیه حسن کمال و
 دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها نگهشند
 که قلم جاسم کند که ذکر کنند و همین قسم نظر کن در نقطه بیان شئون قبل از ظهور او و در نزد
 اشخاصی که می شناسند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز ناصیه
 بزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم جاسم کند از ذکر
 او ولیکن اگر کمال آنچه خدا فرموده عمل کنند حزن بر آن شجره دارد و نخواهد آمد زیرا
 که اگر بناسد کسی را عز و نواز نسا زد آنهم نفسی است در میان خلق اگر آنچه کل برادر
 خلق شده اند اقدام نورزند برودن آنهم قریب نکردند که بیسبب فضلی از علم قراز
 این نبوده و غیت اگر چه دیده میشود که آیام سرور و آیام قبل از ظهور او است اگر
 چه ظهور او در مجبوره خصلته خواهد بود که بحسب او میم بوده و مستند ولیکن مثل امروز
 یسین کل باسم او میکنند آنچه میکنند و برادر ارضی میشوند آنچه میشوند یا عباد الله تعالی
 الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المریة سنة واحدة لعل یصلح بینهما
 وان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تعدیة مرة ولا یشرط فیہ
 الصبر بعد الرجوع الا شخصاً

مختص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمه الله وصل فرمود شئون
 دون شجره محبت مزار دار نیست که ظاهر شود زیرا که اقتران شئون شجره محبت نبوده
 نیست تا نفس مضطر نگردد برادر حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار آن بآن
 حق است بر آنکه یک قول که نوزده بخش بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت

فی هر گشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از
آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجوع و از همین افتراق تا همین رجوع حق است
بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد
نوزده رقم شده حلال است بر آن افتراق و همین قسم تا عدد واحد در رسیده اذن
است از برای آن و اگر رسید دیگر تا نرسید زیرا که داخل حکم اثبیت میگردد و
در حجت حکم اثبیت نبوده و نیست زیرا که کل انفس واحد خلق شده و هیچقدر که
رتبه واحد کامل شد باید و واحد دیگر شود نه اشین که اگر الی مالا نهایت واحد شود
چنان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد
اشین این است تر حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه
ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم نلور بمبدء حکم باشی بعین حکم او از او محجب گردی
مثل آنکه امروز می بینی که در ظل بر حکمی از احکام قسم آن الی مالا نهایت نفوس برکت
او حاکم و ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لا شیئی میگردد اگر راجع بخودند بقول
او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است
متو کسی که از بمبدء محجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که بمبدء راجع گردد
طوبی للیقین من حن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد الساکس

فی أن یستأنظ لا یجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیست و شصت
ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صبح یوم قیامت بخود آمده
و دست میدارند که طلب تقرب نمایند بوی خداوند بواحد اقول اگر چه بنام روزی

بدیه گردد کل اشیی می شود ولی چون در میان نیست آستان ظاهر را کل معنی وصل بخود
 و رضای اذن می شوند از این جهت امر شده که در متاع حروف واحد اگر شوند
 داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در حجت اعلا می از آن نیست و اذن داده
 شده که بهیت نقطه از خود پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب
 از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگرد و اذن داده شده از برای هر
 حقیق تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر یک اد و این مراد است
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده از این شئون دنیوی که کل بآن مشغول و هر کس
 تشابه هم رساند آنها در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانوی اطلاق بر آنها شود
 تا آنکه منتی گردد با حسن وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این متاع داخل می شوند
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعثت این حروف و سایر ادلاء از در حجت
 نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن
 عند الله و عند اسماء ظاهر میگردد مثل نظر کن در ظهور رسول الله ص تا آنکه کسی ایمان
 نیارد و که زیارت رود و حال می بینی که سالی بشمار هزار نفس میرود ولی امروز که
 امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدیه است کسی نیرود که آنچه بینی چنانچه مایه عزه
 افتخار شده میسر دهند این است که علمای کل یک و نه بیاغشوار میگردد چون که از
 روی بصیرت نیست زیرا که جهان جعنی که بآن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کل محجب مانده و همچنین در
 قرآن نظر کن که در حین نزول در سجده فصاحت کلامها که گشت و بعد کل مؤمنین که
 با آنها شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

حقیقت ولی شمر خبشید خلق را این است حد زائری که امروز هزار و دویست و هشتاد
 سال از نبشت گذرشته و زیارت لقاء آنکه که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه
 صریح آیات الله اول سوره رعد است کسی گاهی میگوید زبانه در امکان افتاد ذات
 ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است
 که در کلام او دیده نمیشود الا آیات قرآنی و این در حقیقت اولیه از برای اوست
 زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از سبده امر اظهار نماید حتی حروف
 حی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن ایستاده
 بهم ذکر شده که سبب خلق گشته شده بین که یک نفر ملقت نیست ولی متاخر موتی
 که در جرات بسیار رفتی میشود بکلام مبدء شب و روزی که در گرد و براد داخل خارج
 میشوند این است که کل لا یشر حرکت ایشان بوده دست که اگر از روی شور بوده
 غیرت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله ثابت است و بنوت
 او بجای که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که
 کل یعنی باد سیگردد و از او نشر میکند محجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه
 بر معروف واحد وارد شود از خلق مبدءانی که در عین جبت آن حروف و اظرف
 آن صادقین از دون آن چندند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه لاله
 اگر چه بزم خود میکنند ولی عند الله لدن الله صدق میشود امر شده باین بقاع
 ماورجبال لعل در یوم بشت آنها که اطلاق بیج میشود اگر صادق بوده وفا کنی
 چند صرف میکنی با آنکه زیارت جدا ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است
 وی توانی بلساء آنها فائز گردی میکنی که اگر هم خواهی کنی در نزد خودت مثل

گوه اخذ میکرد و میخواهی منت گذاشت بر مژور خود و حال آنکه خودت بیکشیدی و بر باری
 برت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بآن افتخار بر گل مینودی که اگر درین
 صادق بودی لابد در حیات ثل این صادق بودی و لیکن دلیل ایل کن آنچه توانی
 ولی اخذ نکر کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر در بسیار کسی زیارت
 کند این قبول و احدا و در یوم قیامت زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود
 آنچه کرده و همچنین در قرآن بین و اخذ حکم کن و محبت مؤثر نبوده و وجود اشغال
 و اقرا ن عامل باشد بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد
 مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن بر رسول الله
 نشد و اتفاقاً خالصاً و آنچه بد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله خارج گشت
 که سه نفر زیاده نماه از اصحاب همیشه نظر کن بچهره امر که دین بآن دین میگردد چه
 آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان
 ثلاثه ماند که نظر باینست به آئین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند با هم
 قرائتیه مثل آنکه در آن زمان گل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و شری غنی میشد
 این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی
 در گ نمود و خواهی کرد در سبیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در
 مجلس درست نشسته و حروف حی را دهنده می بینی بلکه لایعرف این است که بقرآن
 که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و طغنت نمی شوی که دینت بخت او
 از قبل بر پا بوده و امروز بشنون بایضاع علی الاصل محتجب میگردد و اگر نظر کنی در
 آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیل که قبل حروف حی را

واحد گردان و دلیل امروز نیست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از
 روی بصیرت عمل نکرده و میگردی و ملتفت نمیشوی و قبض روح میشود و داخل در
 نار میشود و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و فضا
 اتقی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مسزور بمقام خود بودی از
 کل محجب ماندی این است که توکل برخدا نموده که از مبدء امر محجب نگردی
 که اگر آن ثابت گردد کل نشون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبه نیست که
 فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر میشود الا بکلام یا نوشتن
 و اگر در آن نظر کنی درجات بالاخصایه در همان علم می بینی که کل اثر نمیدد الا علم بخدا
 مثل آنکه امروز در غیر شبیه چند عالم از برین هست و تو که یکی از مسلمین حق هستی حکم
 ایمان بر آن خاص می کنی چگونه میشود که بصیرت لطیف حکم کند و علم با الله بهم بودیم که آن
 علم بمنزله نور است و هر فلور که حجت برید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد
 بلکه از یوم آدم تا امروز کل مل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و بر رسول خود در
 آن زمان ولی چون در طور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود
 هر آینه از فلوراته محجب نمی شدند و این است مراد از آیه شریفه رب لم حشرنی اعمی قد
 كنت بصیرا که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است
 نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده که کذکث انکث
 ایاتنا فنیستاکذکث الیوم تنسی یعنی همان حروف واحد که با آن خاص مؤمن بودی در
 قبل با سمائی که در نزد خود داری با ایمانی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا
 نکردی و محجب ماندی این است که اعمی گشته و مراد از اعمای ظاهر است کل

حی می که باین عین می پسند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد
 عین قلب است که بآن محبوب خود را بیند و شناسند امر در بر تو صعب است
 عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فراق شبه نیست که است عینی که کل فطران خود
 موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو نظر ظهور آخراتمه عظیم اسلام بودی
 اگر بگوئی کل بودند در فرد مسلمین هم کل برضیق نیستند اگر چه در اینجا کل بودند منتظر
 و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان
 نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند برگز از قول صبیء منحرف
 نمی شدند بلکه هزار دوست و بهشت و سال هم از بهشت احمد موعود گذشت و هنوز
 چشم قلوب ایشان کور است و نمی بیند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه پیرامی بیند
 بلکه از حدت بصیر در دور بین بادی که در فوق ارض است در قمری بیند و احصا کنند
 و اگر بدقت نظر فنی شاید میبوی در سه هزار دوست و بهشت سال پیش که اول ظهور
 حق بود که پر شده بود اراض از ظلم و جور از اراض حکمت افنده گرفته تا آنکه فتنی شود
 باین اراض ظاهر جسد و اول ظهور جوهرایان در آن نفوسی بود که از برای طلب
 حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناخته چه در آن
 اراض حق را احدی شناخت آلا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود
 و نمی توان که حقیقت را درک کرد آلا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته
 و آیات آن بعین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این بین موعود است
 زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر
 اگر چه در باطن بود این است که یکی قبل می شود می بیند و یکی است منحرف میشود

و بنی بینه و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا فتحی الیه درجه ایمان چگونه می شود
در صورتی که بایستی جان میسده و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی
نمی بیند و بجان خود دلالت میکند ولی علی الله دارد میساید که اگر بداند بر حق می کند
راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه
مراتب ظهور سیر نموده تا فتحی شود با ظهور شیخ چنانچه دیدی که اصحاب سیدیم
چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان حیرت و جدت قبل
است که فتنی شد با ظهور که غیر مقبلین در نفسی منفی و مقبلین چون چشم افنده ایشان
باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان بهم چشم افنده ایشان باز بود که اگر
چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای
ظهور مشحون حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آخرت
که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اول و حال آنکه کل
ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه
از این اعداد و مالاخصایه بر فطرت اصلیه و اقیقه بر طلب حق بر نیامد الا همان خود
واحد و حال آنکه کل از خفایت اجتهاد و ورع با علی درجه بعین رسیده بودند و هزار
و دویست و هشتاد سال طلب بر حول ایشان گذشت کل این ظهورات از برای
این است که در کور بیان با بصیرت باشی تا کل در یوم ظهور حق که مژده بیان است
تقداف بیعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان هندی گشت و
بیون بلکه علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالینه
پیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ مژده آن است که قبل از

آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسیٰ عرس شجره انجیل که شد بحال
رسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز
یوم بعثت میشد که بیت و ششم رجب باشد نه بیت و ششم و آنچه اشعار در انجیل مذکور
در بیت در سال ظهور بود که وحی در میان وحکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله
هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار دوست و
هفتاد رسید که اگر ببلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم حادی الاول می بود پنج
دقیقه بعد تر ظاهر میشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و
نظر میکند بر شجره که عرس فرموده در افنده و ارواح و انفس و اجساد خلق همیشه
که دیدار شجره توان حیدر توحیدی چسید اول ظهور میگردد و از و رای حجب
کنت کنز اخفیاً حجب احببت ان اعرف را نازل تا آنکه بآن خلق خلق شود تا
ثمره آن که عرفان باد است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفت
هست و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیشود الا با وصف الله به نفس من
لسان رسول ابن است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین ناخفته
وجود غنی گردد و آنچه آثار شجره قرآن است تا عروج شجره به بیان باید ظاهر
شود که اگر نشود معلوم است که در آن نثر نبوده و الا ظاهر میشد زیرا که گل جهان
این حجت ملائکه مسجین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر بیند بر شجره حدیقه حجب
محبوب ایشان هست میبینند و آن بدایت او است بفرقان مشهود غیبیان
و همچنین در یوم ظهور من بطین ص الله آنچه که از زبان با دایمان آورد و بر لب
حی او همان آثار بیان است و حال آنکه راضی نمیشود بر آنکه ذکر شود در این

شجره بلائی که اگر در علم خدا کند شسته لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داد
 شده کل را بش حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه خداوند است
 و الا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را نشناخته گویا پناه بخدا
 نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه
 در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه بامیر المؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخدا
 است پناه داده نشد از دون نارعرفان و آلاهرستی که می بینی این کلمه بلیغ
 خود میگویند و حال آنکه خدا ایشان ظاهر است و نزد هر بطوری پناه بخدا پناه باو است
 و نزد هر بطوری پناه باو امر آن بطور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور
 قبل و اد امر آن پناه نمیشود و الا بطور بعد و اد امر او همیشه مراقب اول
 ظهور باش که اگر بعد از تسبیح عشر عشر تا صد صبر کنی جدید نزد آن حق ندکور میگردی
 چنانچه امر در خود میگویند بر عبادی که از غیر سلیم وارد بر اسلام میشوند این بود
 مژده زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت
 از قبیل اگر صادق بودی در ایسان و خلوص خود و آنکه نخیت بر حمت من باشد
 و الله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع والعشرون الواحد السادس

حکم آنکه فی حین تحویل اشش

مخلص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن
 را یوم آنکه خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد و اما ویکه متعال ذمب صرف

در آن مثل سیم و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
 و بنوعی قسم در کل اعمال دشواری خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که
 شمس نقل می‌گردد از برج حوت به حمل در همین تحویل چهل و یک واقع شود و چه نهار سزار
 است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این بین هر کس بر
 تواند اذن الله از برای او برده دست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده
 تلهذ بآلاء و نعماء متعدده در همین واحد تا آنکه حق آن کشنی کامل گردد نزدان نفس
 و همچنین در زیادت محبوب است که بر یک نعت شود ولی اعلامی آن و همچنین
 در عادت بل و نهار بر یک نعت تلهذ شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعماء را
 تعدد مجالس قرار دهند که این از بر است بتجوی عند الله و اذن داده شده
 که در لیل بعد از آن حل این ایه را تلاوت نمایند **شعبه الله انه لا اله الا هو المبین العظیم**
 و در نهار ایه **شعبه الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب** یا آنکه ایه **شعبه الله** که در آن
 ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه
 و مجبده روز بعد از آن ایام عز و جی است که اشرف است از ایام مجبده
 شهر که هر یومی منسوب یکی از احکام کلیشه است که کینویات کل ادلاء بر
 توحید حقت و در ظاهر چه که ذکر نبی و وصی در این کور نمیکرد بمومنین اطلاق می‌شود
 الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی
 نمی‌شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با بواب واحد
 دخول در جنت واجب و کل این ظهورات از برای آنکه در یوم من **نفسه الله**
 که یوم اول یوم اداست و مثل او مثل شمس است در نهار با و هدایت یافته نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و کسی که این یوم از برای او خلق شده
در حزن بود و حال آنکه این یوم نسبت باو عزیز گشته و هر شی در یوم قیامت ظاهر
میشود بر شکل انسان حتی دقایق و ساعات و ایل و نهار و ایام و شهر و روستا و
فوق آن تا آنکه بطایع ایات ازلیه و ظهورات قدیمه منتهی گردد که الوقت اجل از
اینست که ذکر حد و تسلسل شود لم یزل الله کان عالما قدیا و لم یزل الله کان عاکفا

الباب السخامس والعشرون الواحد لک

فی ان الله قد امر بان تقیوا من مقامکم اذا استقم اسم من بطغیه الله من بعد
القائم و انکم علی اعداء من یخترنه من فوق الارض بما یمکن

مخلص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من بفرموده الله
باین اسم بر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد و اجلا لا من کتاب الله
و اعظامه من نقطه الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او کند که
کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر دقت شنید
برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو
برسد که او نم یانکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با یاتی که
دین او باو بر پا است و فی الحین خاضع نکرد از برای قرآن و ساجد نکرد از برای
مفرل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد بخیر
اورا و اگر خواه عفو می کند او را اگر دوزخ در ایام غیب خود بر او شایه شده
اگر چه هرگز حجت نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که
لا بد طاعات خواهد کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارد و عمل کنید و

از برای شمای این اسم نگیرد آنچه از برای اسم او میگردد اگر چه اگر بماند خواهد کرد
ولی برخورد اشتباه دارد میآوردید چنانچه در ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطره بودند ولی در
حین ظهور شنبه ای که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب
افشار میگردیدند و همچنین در ظهور نقطه پان که کل از برای اسم او قائم میشدند و از برای
ظهور شب در روز تضرع و اقبال می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب
افشار می نمودند ولی حال که با غلظت جمعی که دین ایشان با او نباشد ظاهر شده و طریقی
طوره او را بجهی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مستخرج نشسته و او
آن در این جبل ماکو است و صده قدری مراقب خود شده ای اهل پان که اینطور
واقع نگردد که از برای او شب در روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال
یوم اخذ نموده است که از قیام با هم بسبیل بوسی منی بهم رسانید این قسم محبت نمایند
در خاطر آورید سلوک قطره رسول الله ص را و آنچه بر او وارد شده از تعظیمین باو و گوی
که در دین بودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الا آن روز در میان خود
همان خود در اعلی درجه فضل و دین خود باطل بودند و گمان دون حق برخورد نمیبردند
مثل آنکه امروز منی که کل با اعلی درجه فضل و دین خود عاملند و ظهور دون حق از
برای خود میکنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطه بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت
فرض شده که کل نبوسند و وقت گفته لعل در قیامت بعد بآن متدی شوند و
خواهی درک نمود من تلخیص کرده ام و اگر فرار گذارید ای اهل بیان کلا که بر هیچ فرضی
نشینید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را باطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق
محض است و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میگردید لعل بر آن حزنی

دارد دنیا بد و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده ایم تا آن روز باطل گردد
 توکل بر خداوند نموده که از این خط بیرون نرشد لعل بر مقصود خود چون کنی شناسد
 حزنی دارد دنیا و دید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می شناساند کل را نفس خود
 را با بابت و کلمات خود ولی کل بآن یقین نیکنید که بشناسید او را از این جهت
 می مانید و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند با و بعد از استماع آیات این
 است صراطی که کل بآن داخل در جنت می شوند و همچنین بآن داخل در نار می گردند
 که هیچ حجتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه جنت و وصف جنت
 وصف شود زیرا که خلق جنت با مراد می شود و اگر میخواهی در بد جنت نظر کنی نظر کن
 در بد دین اسلام که هر کس داخل می شود داخل در جنت بود و لا دنار و در جنت
 جنت متصل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
 اصحاب رضوان جنت بودند و در دنار تا آنکه منتی شد با آخر ابواب که نفس ناک
 منتعلع گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جوی
 منحرف بود در نار تا آنکه ظهور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت
 بر کسی که شناخت او را و عارف گشت بحق او ذکر کن و بعد بعد جنت را بیان چنان
 و تا ظهور من لطیفه الله متیقین از منورین شناس و حکم جنت و نار را بعین شود
 ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار
 و پناه برد در هر حال از نار و در ایمان که چنان سبب در نار آخرت میگردد و همچنین
 در ایمان که پس سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب
 وارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم بآن را

يقول الله ما يشاء بامره ان كان على كل شيء قدير
 الباب السادس عشر من الواحد السادس

في ان لا يحل سفر واحد الا اذا اراد بيت الله او بيت القنطرة بعد استلامته
 او اراد ان يخرج او يريد ان يزور حروف الحج اذا استطاع على الروح والريحان
 او اراد ان يصير احدا في سبيل الله ومن يجبر احد على احد في سفره ويدخل بيته غير
 اذنه او يريد ان يخرج من بيته بغير اذنه حرم عليه زوجته تسعة عشر شهرا وان
 يقعد احد عن ذلك الحكم ولم يعلم به فعلى شهداء البليان ان يأخذوا عنه عتس
 وتعين مثقالا من ذهب حيث لا مرد واذا اراد ان يجبر احد على احد فرض
 على من علم او يطلع ان يحضر دمنه وان علم ولم يحضر فحرم عليه زوجته تسعة عشر
 يوما ولم يعلم له بعد انقضاء التسعة والعشر الا وان يأتي تسعة عشر مثقالا من ذهب
 ان استطاع والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليستقر الله تسعة عشرة مرة
 الى ان يقدر ويفيق الى شهداء البليان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوته
 ثم على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل على حسب شأنه ولا
 يسافر احد دون سفر الواجب من الحج او المحضوب من يدى القنطرة الا اذا اراد
 ان يزور او يخرج فلا ينبغي له ان يطولن ايام سفره وان اراد ان يطول فليبه
 ان يرضى ما يتعلق به من كيونية خلقت من ذاته او لا يطولن اكثر من ثمانية
 وثلثين شهرا الا لمن يخرج في البحر فان له اذن على قدر خمس وعشرين شهرا ولا يحل
 عليه فوق ذلك ومن تجاوز من ذلك السحدين ان يقدر عليه ان يفتن اثني و
 مائتين من مثقال من ذهب والا اثني ومائتين مثقالا من الفضة

مطلب این باب آنکه اذن داده شده سفر بومی نیست و مقصد فقط اگر استطاعت از برای
 او باشد و زیارت مقدسی و تجارت و نصرت لغوی اگر خواهد و دون این اذن
 داده شده و در تجارت هرگاه با خلق منزه او باشد بومی نیز از برای او و اگر
 بوده زیاده از دخول در تجارت اذن داده شده الا آنکه پس آن قدحین باشد که اوقت
 از برای او اذن شده است زیاده از آن و در جبهه زیاده از پنج حول اذن داده شده
 و بعد حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقصد
 است دو بیت و دو مثال ذهب و الا از فضه بر آن طور که حکم شده داده شده
 که از حدود آنکه است و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور منظر بد است و درین استماع
 سفر کنند بومی او و مقصد و اند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان ابرار
 او است و اینکه بانی است از ابواب بخوردین قبل او که در ظهور جبهه آن اگر محدود
 نشود حکم ایمان نمیکرد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر تروج و رجوع الا
 در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بخیل باشد زیرا که از
 برای او خلق شده چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود
 خود و آنرا شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه بیث قدم او
 را در سفر بخوار حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او برزنی آورد و بر آنکه
 نوزدها را بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تنه می کند از این حکم بر شهدا و بیان حق
 است که جزای تنه می او نود و پنج مثال ذهب در حق او حکم نمائیند و بر نفسی که
 عالم شود و بر نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال
 نمیکرد و بر او اقتران و بعد از ایضا و او نوزده مثال ذهب اگر استطاعت دارو

والا از غصه و اگر نه نوزده مرتبه استخوان کند که آن وقت حلال میگرد و بر او قتران د
 بعد از استطاعت احدی بر او است اتفاق بوی شمع و بویان که ایشان بر اهل اصباح
 اتفاق کنند بر نفوس خود اگر تکلف دارند و الا بر مؤمنین و اهل احتیاج از منتهین در هر
 موقف که هست محمود است و ثمره این آنکه لعل در بیان بر نفسی تسخیر سختی دارد نیاید
 لعل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او حتمی دارد نیاید که اگر نه از برای او
 بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد با شحاف بلکه کل از بحر جود او هست که در زمره تکلیف
 بیرون می آیند و الا اکثر احوال اهل است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله
 نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد
 که کل با فتنه های حب در جنات او متقاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بعد از نفسی عرفی
 دارد نیاید و کل در مدام و امان او باشند الی یوم القيمة که آن اقل یوم ظهور
 من لطیفه الله است و خداوند عالم هیچ نیتی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل
 نفرموده مگر از کل اخذ کند از ایمان ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای خشن او
 تطیل و حدمی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده نیست و هر قدر که منازل ترس
 و اخت گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت و دور زود
 برسد است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب
 نعمت میکند از خداوند بر مالک خود و در هر حال باید ملاحظه نمود شد بر حیوانی را که بعد
 در دو مالک او در بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد سازد که نفسی که از آن برسد
 از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود و در هر حال و آنچه
 مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده هست الا سبل روح و ریحان بر مقداری که

من قبل الله مقدّر شده و مراعات نیازگان در هر حال محبوب بوده است و اگر نفسی
نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته
میشود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر
را تحمل نبرد کند بر روح و دریاان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه
اجتناب گن بوده که علاوه بر نفع جزئی تعب بنفس خود و دیگران وارد میآورند و
الا اگر بر روح و دریاان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن
حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجی نمیکنند که کل بتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد
و الله یحفظ من شاء فی السبل باذن الله کان علی کل شیء حفیظاً

الباب السابع والعشرون الواحد السادس

فی حکم طهاره یا مخرج من الفاره و عدم فرض التحرر عنه و کذا لک التحکم فی ایحون
الذی یطیر باللیل و الذی سیونہ بابا بیل. لمخص این باب آنکه آنچه صعب شده
بود بر کل مؤمنین از مخرج من الفاره او یا طیر باللیل او اسبابه ذلک بر آنکه باسی
نمیت ولی از جهت لطافت و نفاخت تحریر محبوب بوده هست مانع از طهارت نمیکرد
و در هر حال نظیر بر مظهر مکرده که محتجب از مبدء غمانی که در یوم ظهور من طیفه الله
ذکر کردن طهارتی نمائی که او اهل از این است بلکه قول او طهر است و در بر ایشان
در محاسن ظاهره و مظنه بوده هست و از یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری
که آخر از برای او نیست در تمام طهارت و ارض لطافت بوده هست و هیچ شیئی او را
متغیر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین اجماعات اوصفوه صحت بوده و مکن طهر طهارت
طوبی بمن یدر که بوم القیامه علی طهاره من غنمه فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرون الواحد لاسدس

فی عدم جواز النظر لاحد الى كتاب احد الا للتجسس اذا اذنوا بعضهم لبعض او علما برضاهم
ملخص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته
و چه سرباز چه کتب علیه و چه حایه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا بروقت که
و اندر ضامی او را یا اذن دهد او را که آنوقت محل میگردد و بر او و این نمی شده الا آنکه
کل نقص قمیص یا پوشیده که اگر در کف کند یوم قیامت را با شجره قصود سلوکی نگردد که
و دن سبیل حیا باشد و الله یعلم من یشاء من عباده غایب آنچه آنکه آن علی کل شیء و کلام

الباب التاسع والعشرون الواحد لاسدس

فی ان لكل نفس فرض ان يحجب اذا كتب اليه و يحجب اذا سئل عنه و ما يفرغ عليه
ملخص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد بر آنکه او را
جواب دید و فضل محبوب نبوده بخواهد یا بختی که اگر کند و بین قسم اگر کسی سؤال کند
برستع واجب است جواب با آنچه دلالت کند عقل در یوم ظهور الله کسی از آن بر اعظم
محبوب نگردد در حقی که نازل می نماید من قول الله البت بر کلم کل بگویند بی زیرا که حق
جواب از برای ایشان شده ولی سرایت میکند تا بختی الیه در وجود و همچنین کتب شبهه
نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود و محجب
نگردد از در جواب محجوب خود که با جابت کیونست او خلق میسگردد در ذرا فنده
با قرار بوجدانیت و در ذرا دواح اقرار بنبوت و در ذرا نفس اقرار بولایت و در ذرا
اجداد اقرار بابایت و نزد هر ظهوری جمیع از صامین مست از میگردند و الا بطور
قل که کل مجبیه مثل آنکه امروز میشود که در اسلام کسی گفتن را نکوید و آنچه ما تفرغ بر او است

از ولایت و احکام قرآنی بلکه تصور نشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین
 با اجابت متنازع میگردند و عصبه بصیران است که درکن عوالم و مراتب اجابت حق را نماید
 اگرچه با اجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بقل که این اقوی است و از برکت اجابت ان
 نفس کل با مورد شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت
 پاسخ میشود و همچنین اگر کسی سان حاشش ناطق باشد بر تفریق لازم است اجابت او
 و همچنین اگر متاع آن کل اجابت باشد یا خورات دیگر نفس بصیر خود ادراک میکند واجب
 است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزن نشاید نماید لعل در یوم قیامت
 که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله برا من حیث لا یعلم
 حزن دارد و میاورند که یک دفعه بایست با آئین مرتفع شود و او بشوین میفرم علی الدین
 محبت ماند و باشد چنانچه در هر طور هر که محبت بیاند همین سبب میگردد او را و لکن
 اندک بعدی من شاء بفضل الله کان ^{چشم شیشه} محیط

الباب الاول من الواضحات السبع

فی تجرید الکتاب اذا انتفی علیها اشئی و نایمن حولا و محو ما کتب من قبل او انفاذ الی احد
 مختص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که ^{چشم شیشه} جدید شود از این
 جهت امر سر موده که در هر دوست و دو سال یک دفعه بر نفسی یا ملک خود را از
 کتب محو کند یا نیکو در آید عذاب برزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عصبه بر حریفی
 که کره از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حریفی را بنماید
 صورت غیر محبوب لعل روح آن بم دلال آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که بر حریفی که نشو
 میشود هشتاد هزار ملک بر او موقوفند و همچنین من محو خطا میکنند او را و اگر امروز نیک

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چند راز نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود
 و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در
 هر شئی چنین مشاهده کن و همچنین برعکس و در بیان هیچ شئی را خفا بر کن الا بر طریق کمال
 لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون جی شاید نمود بر خلق خود که نظر
 کل ملائکه داخل نظر او است و کم شئی بخوابد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد
 بلی اگر شئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شئی است که لایق شده از برای آیه لیس کثیری
 و کل خواهند گردید یا نهامی خود را مجدد ولی مراتب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از برای ارض
 که مشرق گردد که بآن در یوم ظهور مسترزق و شلغ و شونند که ماقبل فرید بوده از برای ظهور
 و آیتی بوده از برای وصول بآن مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان انوار
 با ایمان با وجهن خط الا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
 مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابھی و آخر اعلی و ما بینها بدرجات ذکر و گویان
 میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نور ذوق و شیرین نوید ولی کمال در یکی
 بهتر از اقران است و استکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد بر ضایع
 ازل و مقصود لم یزل و الا امروز دیده میشود که کتب مالا نهایت در اسلام با حسن خط نوشته شده
 ولی آثاری که ثبت حق و نافی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اول
 اوان اقرار با ایمان نکنند قبول نمیکرد از ایشان کینونت ایشان و چگونه حزن کینونت
 آنها رسد و حال آنکه آثار مثل بر معطل و قصر شده مانده و جمال او نزول لایل افده
 احسن از جمال مذکور با اسم جلال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء بعدد
 فضل قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چند کتب نوشته شده که در آن ایمان با و شریعت و در وقت ظهور منظمه الله همین قسم کل معجب خواهند بود الا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شس حقیقت که نوشته یک حرف آن علم ترا از نوشتن بیان و آنچه در آن نوشته شده نظر کن در بعد قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف آرمی نوشت حکم ایمان بر او میشد اگر نمون با و بود ولی اگر کل انجیل و آنچه در دین عیسی ۴۱ انشا شده در کل انجیل شری نمی بشد از برای او این است جوهر علم اگر توانی در ک نمود و خواهی در ک نمود بصیر شو که معجب نانی که هیچ شئی در آن ظهور محبوب تر از آن نیست که آثار او را با حسن نظر نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده برگز که آنچه از آن مبدء خود مشرق میگردد کل مومنین بیان داشته باشند زیرا که ادا است بیان آنروز و بر اعلیٰ نبی که در بیان مصور است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کل مشول عنه از این بوده هستند چه خوب صنعتی است چپا از برای ارتفاع کلمات او و کثر آثار او اگر تواند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود معجب لایکلف الله نفساً الا بعد ان یقدر و لتوکلن علی الله ثم یوم القیمه بآیات الله توقون

الباب الثانی من الواحد السابع

فی آئیه حیث یمنی ان لا یمل احد من عل الا و یقولن بلسانه انی لا قومن و اقعن لله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب مایری و مالا یری رب العالمین و ان یرقب قلبه یحزنی عنه مختص این باب آنکه هیچ علی عمل نمیگردد الا آنکه الله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عالمی همین عمل گوید انی لاعلمن به الله رب السموات

رب الارض رب یاری و مالیری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است
 از او ولی الله واقع نمیکرد و عمل مگر آنکه معرفت بهم رساند بجزه حقیقت که این آیاتی
 است از آیات او و بآیه او نفس خود از او محبت نکردید در یوم قیامت چنانچه در
 قرآن هر کس غافل از برای رسول الله ص و در وقت حق او بود غافل از برای خدا بود و
 محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا آنکه الله کند و الله غنی شود الا آنکه از برای آن
 ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عالمند کل از برای خدا میکنند با مرصی ۶ اگر چه
 تا قبل از روز رسول الله ص بود ولی صین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید
 از برای رسول الله ص کند که آن وقت الله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در بیان
 عالمند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من طیفسه الله از برای او
 عمل کردند الله کرده اند و الا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت
 اصل دین است و بگرفتن آنرا خود را خدا کنند و ششون دنیائی که باید الله شود خود
 ادراک نما مثلاً غذا تناول دنیائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه از شجره
 که مثل علی الله است محبت هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرقی گشته
 و راجع باون میگردد و بطور اخراجی آن و گاه هست که خود از او ان منع میکنی آنجا از برای
 او در نفس خود میکنی و این قسم کل شئون را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است
 و از او محبت هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا ببوی هر کلمه توحید منتهی گردد اگر در
 یوم ظهور من طیفسه الله از برای او عمل کردی الله کرده بچشش لا اله الا الله باشد و
 چه آب خوردن و الا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار میسوزی و اگر
 آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیده از این علم جوهر بسیط است که صین ظهور

رسول الله صلی الله علیه و آله حکم شد که کل مله و نسل عالمه اگر چه کل بختاب خدا و رسول او در زمان
 خود مؤمن بوده و آنان هم هستند که ظاهراً است حیران این است که همان مطاع از
 یوم آدم همان رسول الله است و کل کتب منزله فرآنی است که بر او نازل شده که
 در حقیقت از ظهور قبل محبوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است
 که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج بخردانی از حروف
 واحد و کل را قلم بحروف اول بینی بلکه در آنجا غیر از ظهور او ظاهر بینی در لیل ایل
 الله غالی بوده ولی صحن ظهور من بظن من الله اگر کل اعانت از برای نقطه کنی که در این
 الله میشود زیرا که نقطه بیان آرزویمان من بظن من الله است نه دون آن و همچنین
 حروف حی همان حروف حی او است که تو از برای آنجا عامل بوده چگونه میشود
 وقتی که ظاهر میشوند عامل نیستی این است که در نزد ظهوری خلق کشیر بجان الله الله
 میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود ملقت میشوند الا من شاء الله ان یهتد
 من اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک
 شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کل با علی الارض زیرا که هدایت بعد از
 موت داخل حقیقت میگردد ولی با علی الارض بعد از موت آنچه صحتی است بر او
 نازل میگردد این است که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من بظن من الله
 ولی نفس من بکبره خود مهتدی نمیشود بعضی با سم علم و بعضی بغیر و بعضی بنبی محبوب
 میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقت نموده که از صراط احد من است
 و اذق من الله هدایت مادی کل مهتدی گشته لعل آنچه از اول عمر تا آخر الله میشود یک
 دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی آن اداء الدین واجب فوری لخص این باب آنکه قرض دادن بمومن عند
عجوب بوده است و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند
از هر چیز دیگری اگر تواند نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمره این حکم آنکه بمن قسم آیت
تبیح و تنمید و تقدیس و توحید و بکبر و کل شئون دین منطاهری است که حقیقت عطا
فرموده بخلی خود در حین ظهور او ردا و واجب از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون
تحدید که اگر کسی فوراً در حین ظهور ردا کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد و الا
آنکه بستر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چند ربعد است نفسی که حق نفسی را رد
نماید چگونه است حق الله که عید بآن مومن شود ولی در حین ردا اظهار بایان نموده
از دین دین و معطی آن بآن محبت ماند این است حدیث اگر بعین نفسی نفسی کنی
والله حکم بالحق و الله هو خیر الفاعلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص لخص این باب آنکه اذن داده شده در هر حلی که عید تخلیص نماید
نفس خود را که بدء آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و
تفنیص و تقاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء الله
متکلم شود در حین القات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان بآسی نیست
لعل یوم قیامت بمرتکب این عمل تواند بسم واحد تصدیق نمود و از بدایت او محبت
میشد و گویا دیده میشود که بجز حقیقت ظاهر که بسم کل اسماء و امثال است و
مکان بر تخلیص تخلیص خود محبت زیرا که این از برای وصول باوست و آن همین محبت

مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الهیست تا نشی شود باخرسائل
فردیبه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است درصین طلوع آن دلی بین که بعضی
یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و انقصود که تشریح کل است بازمانده و ملقت نیستند
و درصین عدم التفات حجت الله بر کل بالغه بوده و هست زیرا که اگر تبه برنمایند بهمان
حجتی که دین بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حق نمود انیکه می بینی از اول عمر تا
آخر بدین خود عمل میکنند و بطور دون حق در حق خود میکنند بجهت آن است که متعین نگردد
و حجت در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهورش حقیقت گفته شد
میگوید همان نفس چنانچه در بلوغ تکامل دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که
خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید یقیناً این است که
مال از روی بصیرت در برشان کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت میشوند در آن اظهار
ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس و الله
مخلص الذین آمنوا بالله و آیاته عن ذکر دونه ان الله قوی مع

الباب الخامس من الواحد الباق

یوم ظهور البشره لن یحل لاحد ان یدین بدین الذی قد دان قبل ظهورنا و اذ اسمع
فیلخص حتی یامد بامشاء و ان قبل ان یخصر فلیعل بما عل من قبل و لکن صین ما حضر
لینتش عن کل الذین الا ما یأمر به یخص این باب آنکه آنچه بسبب نجات میگردد عرفان
ظهور است و همچنین بر عکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امریست که از قبل
او بنفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که متعین بطور قبل اگر بطور بعد
مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنها می شد و الا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور منظم فیض الهی کل دین اتباع او امر است زیرا که رضای خداوند
عزوجل ظاهر میگردد الا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده ثم تجتهد بین
شود و امر دین خود نقل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرخ آرزو که آرزوی آ
که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتشرعن فی حین الظهور لاقبل ذلک و لا بعد بذان آتم
تجول ان تقولون

الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحروب والآلاته الا فی حین الضروره او وقت الحجا
الا الذین هم یصنعون ملخص این باب آنکه اسباب که نفسی از نفسی خائف گردد و محبوب
نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصفت آنها مشغولند و همچنین لباسی
که سبب خوف نفسی شود داخل حجت میگردد و منزه است بر عباد که مراقب باشد که امر
که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بر کل انسانیت و
شئون لایقده آن باشند لعل عین شس حقیقت بر شئی شاه نگردد و دین رضای خود را
ذیرا که نمیدانی تواز جوهر وجود خود محبت میثوی و چه بسیار اضی میثوی که باشد با غیره
خود که هیچ نارای از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده و نیست خطر کن نفسی که غیر از اسباب خود
علم کلام او را نتواند نفید که ائمه هدی باشند در جلی ساکن گشت که یک کلمه لغت
جنت که لسان عربی است نمیتواند ابل آن حکم نمایند چگونه که بخند پس که در حق جوهر
وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی طفت شود فی الحین نظر میکرد و علم
کل باین الله اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در سه شان با و مؤمنند و
با و متوجه و بد و کل از او بوده با و او وجود کل بوسی او است با و او این نوع وارد شود
دلی نفوس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای الهی که کل از برای او خلق شده

حاصل این نوع وارد آید که در جانی ساکن گردد که یک اهل فواد باشد که او را بین او بیند آ
 من شاء الله و از این جهت است که مرام شده در بیان اقرار نفسی با غیر حق خود و بر عری کفر
 او ظاهرند بکل است لایق این علم در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کس
 در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر حق خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را در
 نماید الا عیونی که غیر الله را نبیند چگونه کل خلق توانست درک نمود کمال مراقب را در آ
 که یوم قیامت را درک خواهد نمود و بر هر چه وجود واقع نشود چیزی که در راحت
 او مذکور نیست کسی که از سالان کنونیات ^{فکری} کسب بجهان الله میشود که با وسیع و وسیع
 خداوند کرده میشود بلکه مادون آن نزد راحت نفس او نبیند چگونه لایق که غیر کند
 حب شود یا آنکه غیر مقدر مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشوی و عالم کبر
 بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهرا
 شنیدی که عباد که ریاضت کشیده و ماعلی الارض را پشت بازده از فضل او بفرمان او
 و اصل گشته بر آیه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این پنج ظاهر است
 والا اگر نظر بواقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در عفو نواد تو و آنچه میکنی
 با میکنی و از برای او و حال این قسم محبت میشود فلتقن الله بحکم الرحمن عن کل مایحزن
 به النفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

خفی لمن یدرک من ^{نفسیه} الله ان یصل من فضله ان شاء من علیه فلیشرق من مقدر برآ
 فیله نفس این باب آنکه بین تم کینونیات کل وجود بالنبه بیش وجود مثل شمس
 در مراتب است که لایق مشاهده کن حد کل شیئی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

از آن شجره حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر شود بر صرف ربوبیت و کل
 نمواند چونکه نمی بیند واقع را از برای او سبحانه امر شده در یوم قیامت که یوم
 ظهور است کل از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عزایشان گردد لعل از ثمره وجود که
 لقاء او است کل محروم نگردد زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و از این است
 که نظر باقران کنی زیرا که اگر کل ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان
 دارد باین نوع عزت مرده وجود خود را اخذ نمائی بر آینه معادل میشود با تسبیح عشر شترانی
 از او زیرا که شئیت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را به کردن
 او و همچنین در کل شون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از بسبب کل خبر محجب بخوری
 اگر چه این امر اعزا است از هر شئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درنگ
 نمود چنانچه عبادی که با سم نقص نقص عزت را پوشیده نتوانید چگونه میشود حق او توان
 درک نمود این از برای این است که اگر بخواه آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره
 وجود خود محجب نگردد والله بمن علی من ینا، من عباده ان کان ذا فضل عظیم

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الكل ان یکتب من مطیع شهرالی شحر آخر واحدانی واحد مما یحب من اسماء
 الله کانه اکبر او اعظم او اظهر و نحوه وقد اذن ان یحب من اول العمر الی آخره ثم
 یکتب ما فاست عنه وان مات فعلی وراثه ان یتکوا له مما قضی علیه من العسر
 لمحض این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر نفس یک واحد در واحد پر کند و حساب
 آن از زمین انقاد نطقه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود برود
 او است و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت بکثر کند مؤمنین با او را زیرا که بنده است

افنده خداست من الله باین اسماء و همین قسم که ذکر کرد مدشینی را سبب میشود که کم بر رتبه
 و بسبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کورتر آن اینکه نقل واحد اول کمتر گردد
 تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل نبی در آن واحد
 را بنواشرف که قدم کی بر صراط مغز که اگر همین واحد را درین ظهور واحد قرآن میسیدند
 احدی از سلیس از صراط مغز نمیشد و کل این واحد بدرجانه منتهی میشود با واحد اول کل عالم را
 واحد واحد کن و مد و در درجه تنگی را از درجه فوق تسراریده تا آنکه رسد بیک واحد همان
 واحد اولی است که کل مخلقه معرفت آنجا و در آن واحد پس الا واحد بلا عدد که حرف
 اول باشد تا آنکه نبینی در مایا الا طلعت شمس و صده را این است جوهر توحید و توحید
 گو یا دیده میشود که سر واحد جربان هم میرساند تا آنکه در کل شی جاری میگردد حتی عدد ظلم
 در قفس آن عدد واحد میشود که مظهر نقطه درین اقلام بجسماء کل را دارد و اگر کسی جاری کند
 و در جسماء واحد اول بجاء کل را قرار ندند نشاخته است واحد اول را حق او را در صفت او
 عطا کرده مثلا اگر بجاء یک قلم نوزده مثقال ضمه باشد باید بجا و هجده قلم هجده مثقال باشد
 و بجاء آنرا بجاء کل واحد قرار دهد که کل ممد از او هستند این است که در بحث آن بحث
 کل ذکر میو و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل
 آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مددین باسم محمد ص و مظاہر او و ابواب هدای
 است و همین در دنیا کل با ایشان مستند این است که کل اعداد مکتبه باین واحد قائمند
 و آن واحد با واحد اول که بلا عدد است قائم و اول بنفسه با الله عزوجل قائم و بعد از رتبه اول
 اول مراتب بالاخص سایه است از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نمواند نمود و الله
 من خلق ما یشاء و یختار و واحد اول کیف یشاء بامر آن کان علی کل شیء قدیر

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان یبني لنفسه علی ابواب خمسة قبل التین
 وبقی علی ابواب التین ^{مختص این باب} اگر بر صاحب ملک که در بیان در ترفع گردد
 منزه دار است و دویست بنا کند باسم من ^{لطیفه} الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب
 اول از نو پنج بجای و ز نشود و ثانی از نو تا آنکه تحقیقت در رتبه جاد هم سرایت کرد
 باشد که سالان کینوزیت او که گاهی ظاهر است ناظمی گردد که الله است ملک السموات
 و الارض و ما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت نهد در حق او و از اوضاع
 آنچه از برای او است که شبه نیست که موت کل را درک میکند و اگر بر بیان و نصرت او در
 اسم خیر او میماند الی یوم النیمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملک بی
 خود عامل بوده باشد و الا مثل بان زده شد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب
 ملک بوده در هر ملک باسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور
 من ^{لطیفه} الله مایه افتخار را سنگان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم النیمة بخیر ذکر
 شود عند الله و الا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت
 پیدا نشده که ضرب المثل شود و الا کل در ملکی که هستند علی ما یوفیه الله عامل بوده اند ولی چه
 نمرد که در یوم ظهور بجز حقیقت که آیات الله او را فی است از شجره محبت او محبت ماند چنانچه
 در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بجان اینکه حق نزو کسی است تفویض نموده
 و کسی که ماعلی الارض نفس او باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن
 نموده ثمه این حکم آنکه لعل در یوم ظهور بجز حقیقت مثل این برست کمتر نشده باشد لعل مپت
 و واقع شود تا این است که در بده ظهور محبت او بالغ نباشد بلکه جمعی که خداوند بنقطه بیان

عطا فرموده تا امروز برید احدی از اولین ظاهر شده که کسی در کتاب خود آیات الله
نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب بر نفی را که خواهد
بلان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور سه قان که - هر ظهورات نقل بوده
مخاطب غیر رسول الله شده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخوبی است بلکه اگر نازل
فرموده بلان اعراب مصطلح آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تماریت
نفت بین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل نمونین عمل
میکند و اگر ما علی الارض عال شوند لاین بلکه اگر قیامت برپا نشود و کل عال باشند
متعلق ولی نازل میشود بر قلبی که ناظر بر وجود و وجود دلیل در بده نشود و نیستند و نیستند
نمیکردند و فی الحین الله ساجد میگرددند و حال آنکه این همان است که لوازل نازل
القرآن علی جبل الرایت خاشا متصدعاً من خشية الله قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی
که میشوند و سجده نمیکند نازل شده چنانچه نص آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله
لا یسجدون و با وجود این ظهور دون ایمان در حق خود نمیکند و حال آنکه بقدر حکم جبل در
حین خشوع عند الله بآن نمیشود و حال آنکه شبه نیست که آیات بند اعظم تراست از آیات
قبل بما لا تخایة لما بهما انما الیها اگر کل نمونین بیان در حین استماع یک آیه ساجدند
و گویند علی و ظهور لا بر قلب ایشان نخند لاین است که گویند از نمونین بآن هستند زیرا
که همان آیه است که است بر یکم بر کل میخوازد و کل اعمال از برای رضای او بوده و
آن وقت اخذ نموده و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده و وحده لا شریک له
بوده هست که اگر نفی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح خط او بین عینی خود ببیند و
با آنچه که در امکان ممکن است با علی در فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن کش

حقیقت بر او نازل شود پنج آیات که بخوار و با و بنمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند
 در پیش خود و مکتوبه بقلب خود و لسان خود هراسن عند الله لاریب فیه اما کل بالله و آیات
 موقنون قدر خود را در حق الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده
 در سرجی با و نفع بخشد و نظرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب
 او در حال محبوس نباشد از خشیت الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است
 که در سه آن باشد چگونگی است و آیات او آن که نزد منزل آن چنین نفسی ابد تر از جبل
 میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند و تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد
 و حال آنکه تصور نمیشود که چنین نفسی محسوس رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود
 این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق خدا را در نزد آن ظهور دارند و از جبل خود
 ساخته تر نمیگردند و بجان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بحر رفت میکنند
 ولی جانی که باید خاضع شود که اجابت کینوفیت او خلق میگردد و گاهی لم یسمع میثوی ای
 اجل بیان مراقب خود بوده که مغفرتی نیست کل را در یوم قیامت و طالع میشود بقیته و
 حکم میکند بر آنچه خواهد و انامی وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه
 در بیان کرد اگر مقلقت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد و بر این و آنچه کند همان میشود
 نه این است که نشود چنانچه حقیقتی که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را
 ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند ثابت
 ثابت میگردد زیرا که همان امری است که درین قبل با و ثابت شده و بعد محسوس با و ثابت
 میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با مراد و مانند اگر طبق امر او عامل شود
 والا که محل حکم نمیکرد و الله بر رف من شاء من عباده الله کان علی کل شیء قدرا

الباب العاشر من الواحد السابع

تلقه زک کل نفس بیکل اسم التغات فی حین تولده و لاینبی لاحد ان یتسکده
 لخص این باب انکه در اسماء الله بسیج اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم تغات و
 آن اعلیٰ مژده اسماء است که بتجلی ای ظهور رسیده و در آن ظاهریت الّا واحد اول و
 در واحد اول نیست الّا واحد اول که در سه آن رسول الله صحت و در بیان آن حضرت
 و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان من لطیفه الله اعراض در ظهورات مختلف ظاهر شود
 و الا نسوی بر اعراض که معری از حد حد و است همان شیت اولیه است که اعراض
 او را تمیز نمیکند و بسیج اسمی اعلیٰ عدد از اسم تغات نیست بربّه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احدا ناقص میشود و اگر بالف دلام حساب کنی اسم تغات
 را عدد اسم حی زانده میساید و در یوم قیامت نظر آن ظاهر شده که مدّ بوده علی الله از این جهت
 ارشده که کل از حین انعقاد نقطه محرز کنند آن میل را بیکلی که عدد اسم تغات در آن باشد زیرا
 که از مبدا ظهور تا ظهور آخر خدا و انا است که چند شود ولیکن زیاده از عدد تغات اگر
 خدا خواست بخواهد شد و در کفر سه آن بدو و عود آن در اسم اغفر شد نقص عدد اسم هو در بیان
 خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصلین انجیل و
 فوفان بالف هم برسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند
 استعداد ظهور را در مایه ای افنده بچین میسازد خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از
 برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الّا با الله عزوجل مژده آن اینکه کل اسماء چون
 طائفه در حول اسم الله و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان
 بیلاخ نامکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شش حقیقت را درک نمود و طائف حول او

در اقبال باشد که از آن عدد تجاوز نهند که اگر بآن عدد رسد نفسی در بیان و شش و ده که ظاهر
 شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چنانچه نماید لعل از نار نجات یابد باین فصل رسید
 فضلی در بیان از این اعظم تر نبود و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من لطیفه الهی
 نجات دهند و در لعل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او بسبب خلق کفریات است در آفرینش
 بعد از تمامیت ذرات اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در کلی دو هزار و یک اسم نوشته شود
 کافی است در تحریر لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محبت نماید و غیر الله نه بیند و شایه
 نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انکم لکنتم ثم باسماء الحسنی کتبا فان له الخلق
 و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بینها لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السجادی و العشرین الواحد الساج

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر باجلوس علی الكرسي
 مختص این باب آنکه غنی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سر بر یا کرسی تا
 آنکه کل ارشاد و قریب و نرفته و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی که دارده که کل تواند استماع نمود
 کلمات حق را و مقرر آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی با شفا تر ششم نزد آن مبدء علم معلوم گردد و چه
 بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راستی در علم که آمده بی همتا
 غیر ایشان کلام او را نتواند درک نمود چگونه تواند کل که تعلیم اختیار نمود بلکه بر علی که
 باقی علیه اسم شی است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر
 وجود و این کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صق آن نفس آن و الا مقام ذات او
 اجل است از ذکر اقران بحروف و بیسیج لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی
 استماع نماید آیات آنرا و بفهمد او آنرا و لم دیم در حق کلمات آن گویند و مقایسه با کلام

غیر از کلمه همین قسم که کیونیت و فخر الوهیت و ربوبیت است بر کلماتی همین قسم کلام او فخر
 الوهیت و ربوبیت است بر کل کلماتی که اگر آن انانی می بود میگویم بر آینه یکتا انانی
 انان الله لا اله الا الله و ان ما دونی خلقی ان یا کل بحروف ایائی فاقنون و حال آنکه میگوید
 بلسان کیونیت خود آنچه گفت و می شود آن را کل نشی که اگر این بود چگونه در نزد پروردگاری
 کل کتب سماویة قبل باید با و مؤمن کردند چنانچه نفوس مؤمنه بان کتب باید آن مظهرین
 کردند و از این است که بیک آیه واحد حجت او بر کل ماعلی الارض بالغ است بر هر
 ذراتی بلسان او که اگر امر و زکی از است آدم باشد بان عرض کرده میشود یکش آیه و
 بشکل آنکه عرض کرده میشود بر اقل من آمن بالبیان و بان گفته میشود که کل ماعلی الارض عاجز
 از اتیان باد اگر فی ایمن تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از انوینت در
 قول و اگر البیاض باسته نازل نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ماعلی الارض
 عرض کند چنانچه که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر
 قول او و از همین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده و زار حجاب بوده و اینک کل میگویند
 یا اصدق الصادقین و همین ظهور اگر تصدیق بشهر حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات
 آن نازل در تصدیق او بخوندند یا اصدق الصادقین گفته اند و الا لعل ایشان میگوید
 ایشان است زیرا که این اسم الهی است از اسماء او و نوری است از انوار او که ل
 بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر تصدیق
 امکان مقصور است بر صدق او است و حال آنکه ماعلی صوت خود را میفرماید کل خلق را که کل
 میگویند یا اصدق الصادقین چنان نازل در تصدیق آنچه نازل میشود و این است که گفته
 نظم بر در عالم میگوید و الا من شاء الله و کل یقتضی غیثوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات

که شنیده اند و اگر بگویند عبادی که صادق غیر از اتباع قرآن صادق نیست که چنین نیست
 و اگر بگویند که این آیه الهی نیست و کل عاجز نیست که کسی که ایمان نموده بر نظرت و
 حال آنکه مثل حسد از آن بجزود نازل میگردد این است که کل با ایمان با صادق و تصدیق
 کلام او ولی انبی را که عطا فرموده است یکی از نظایر امر خود که اثبات صدق او را میکند
 از او منع مینمایند که اگر منع نینمودند هیچ ظنوری تکذیب کرده نمیشد در حین ظهور این است
 که کل با هم ادصادق ولی منع آن را از سستی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید
 شمس در مرات صادق است بضماء خود در حد خود ولی در شمس سما بخونید چقدر محجب
 است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص هین قسم است که با اتباع دین عیسی ع او بخارا
 صادق میگشند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است نمیشند و میگویند
 که از صدق شیخ در مرات اگر حق میبود تصدیق کنند شمس ما را و حال آنکه حین ظهور دادن
 تصدیق رسول الله ص شجاعت شمس از انحصار ترفع شد و همچنین در ظهور بیان بین و همچنین در
 ظهور منطفی سره الله ص دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که مثل مثل آنست که
 ذکر شد بلکه او را سجود و تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله و برای اصل کل فری
 از اجاری کن و صدقوا الله بالله و حبوا الله بالله و اطعوا الله بالله و اتبعوا الله بالله
 و همچنین کل اسماء و امثال را در آن روز شایده کن و بین امر چقدر دقیق است که اگر بین
 ظهور شجره بیان کل ماعلی الاض مؤمن بودند بقرآن و در حین آیه اولی کل تصدیق نمیکردند
 او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند و همان صادق بود بین امر چقدر لطیف است
 امروز سخوامی باشخاصی که مبدء علم او ختم کلمات عبادی است که با و ایمان آورده تصدیق
 کنی او را این است که نشأته محبوب خود را در دلیل سیر کرده و الا اگر شامی کل عالم را

اگر لاگوید لایسگونی و اگر بلی گوید بلی سگونی زیرا که آنچه قبل صدق نمیده با اتباع قول او
 شده این است که در نزد هر طور ی اهل آن ظهور بعلماء آن ظهور محجب میشوند و حال آنکه از
 برای امر غایب که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق میگردد مراقب باش ظهور
 حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او
 بیک بلی تصدیق صرف میشود و بیک لا دون آن نظر کن در شمار آن که اگر رسول خدا
 یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه برآید امر و کل تصدیق میکردند آن طایفه را بصدیق
 رسول الله و اگر بر عکس بر عکس چه آنکه صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت
 حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین با حجت
 که تصدیق نگردند رسول الله را قبول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که
 صادقین داشتند که از دین عیسی منحرف بودند ولی عند الله صادق بودند که اگر صادق
 می بودند ایمان بر رسول الله می آوردند و همچنین در نزد ظهور منطبخیه الله من که کل کاذبین
 الاعدادی که تصدیق کنند او را چه علای من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق
 حق بقول او است و کل صادق میگردد با اتباع آن و شبهه نیست که در نزد هر طور ی
 خداوند امتحان میفرماید خلق خود را آنچه که دین ایشان بآن برپا بوده و سبب تفریبان
 بسوی خداوند بوده و الله بمحسوس من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثاني والعشرون الواحد السابع

فلا یغنی من یحل الله ان یشترک به شیئا ملخص این باب آنکه در هر طور حقیقی
 هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و بر عکس از برای خدا عامل بوده
 از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و صوف حق او و کل مؤمنین با او

آذن داده نشد اگر کسی غی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب او نبوده از زمره گرفته
 مأذنه نمی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه باین وضع بر وجود آن اگر چه او را
 از این بوده هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در سه تان و بیان نبوده ولی این سه عباد است
 و ثمره وجود ایشان در یوم محاد و الا شبه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
 او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف می گردد بشارتی که باز میسر شود
 اطاعت این امر الا از برای مدبرین مگر در ظهور او کل ترقی نماید که اختلاف واقع نشود در بیان
 او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت می گردد آنوقت هم در شئون معذره
 چقدر روان احصا نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل محض
 خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار منظر غنا و استغناء است از برای
 آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت غمی شده والله یوت
 الفضل من یشاء من عباده ان کان و شاعاً علیاً

الباب الثالث والعشرون الواحد السابع

فما فرض الله علی کل عبده ان یكون عندهم تسعة عشر آیه من بطوره الله فی الامم بطوره بخطه
 ملخص این باب آنکه تسبیح چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقرر
 گردد در خطب شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شأن الله
 میگوئی آنوقت اعزاز هر شیئی عزیز نیست عند الله و عند اولی العلم و یک صنف که نورده آیه
 باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده نمائت آنرا که تسبیح جزائی در یوم قیامت معادل با
 آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و دیده و اخذ چنین لوجی کند بحساب آن زیاد
 است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجافی است من عند الله از برای ان نفس

و اگر العباد بآنکه دون بقبل باشد برات ناراواست تا قیامت دیگر مثل ایند هر چه در این
 ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلیٰ تر وجود ایشان شد و بآن درجهت متفرقه و بر چیز بر غیر
 مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله از برای او که بآن درنا محسوس میگردد الا اذا
 شاء الله چه بخواهد آن باشد چه بآنان آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آنکه
 حافظ کل آثار اوست بود با حسن ظنی که در امکان فوق آن تصور نباشد ولی چون متعین است
 دیگران اخذ این فیض را نخواستند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از
 اینکه کل بیان و کسی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میان ما ظهور
 دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان باو ثواب آن عظیم تر است
 از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری
 تا ظهوری که باغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدلی از برای او نبوده و
 گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین باو و استقبال میکنند خالص
 آنرا اعزاز استقبال عزیز می عزیز خود را و قائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین
 و شهداء دین مثل آنکه از مؤمنین بفرمان در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم
 میشوند و از نحوه حقیقت که منزل او است محجب مانده اند چنانچه داب غیر اثنی عشری چنین
 بلی این عل لاطل اعزاز او است که اعزاز منزل او منفع شود و جسمه علم نزد اهل آن
 ظاهر است که اگر کسی در کتب ظهور را اینها متون با مضع بر او است و در کتب خواهد نمود
 کل خبر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از
 اینکه آنجیل و کل کبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و همچنین حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت
 را در بیان ده لعل از مقصود محجب نگردی فلنمکن غیر سیئنه قد خلقه الله اذا اذن الله

تکلم ثم آیه مکتوبه و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الا کسی قابل نیست باستحقاق
عظا و او بر کل مثال از فضل او است و بر او نیست الا آنچه شایسته الله تعالی گرفته یزنی
من یشاء و من عمن یشاء و لکن الله یؤتی الناس حکمهم انهم بائنه و آیه یوقنون
الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفر الله تبارک و تعالی عنکم
مخلص این باب انکه اذن داده شده استغفار نفسی نزد حق دریل و در یوم قیامت عند
من لطیفه الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال امین خود
و او که اگر بعدی باشد در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز متحقق است باستحقاق
کیفیت خود چگونه که بر شئون آن رسیده اند استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از
او محبت باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت میشود الا با استغفار از مظهر امر که بشود حقیقت
باشد و همچنین صوفی او در یوم ظهور او و الا بعد گشتی اگر استغفار کنی ثمری بخشد از
برای تو چنانچه دریل و مخلص میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد
خداوند است زیرا که در امکان بیسی نیست از برای خلق بودی خدا الا با باب واحد که
مقتضی میگردد با واحد بلا عدد که اذن باشد که کون کل اعداد لا نصفایه قبل و بعد است و همچنین در
حرف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء و همچنین هم را الا استغفار نزد
سین و همچنین حرف تا و احد احوال تمام شود که آنوقت کثرت آن را عنوان احصا نمود از
انجیبت امر با استغفار منقطع میگردد و الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و
از خود و بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت
قبول نمیشود الا نزد ظاهر بطهر و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را

که کل حول آن طائف میگردد و استقرانه فی کل صین و قبل صین و بعد صین

الباب الثامن فی اثبات الوجود الرابع

فی وجوب السجده عند باب مدینه یطعن فیما نطقه الالهیه اخطا من نه لانه هوا زیر الجوب
 نفس این باب آنکه از اینجا که کل نفوس از نکل آیات الوهیت و ربوبیت خلق شده همیشه در ملکوت
 ساکنند و چون که چشم حقیقت پنی ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب میمانند از خضوع از برای آن و
 حال آنکه از اول عزرا آخر عمر با دم قتل او در دین خود ساجد بوده خدا را عابد بوده او را دافع
 بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کیونیت ولی در صین ظهور آن که میشود کل
 نظر خود میکنند و از او محتجب میمانند زیرا که او را هیچکلی مثل خود می بینند و حال آنکه سبحان الله
 عن الاقتران مثل آن یکل مثل شمس سماء است و آیات آن فیض او است و مثل کل فیض
 اگر مومن باشند مثل راتی است که در آن شمس نمایان شود و فیض آن بقدر همان است
 این است که امر شده مدینه که آن را آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب آن و همچنین ارضی که
 مثل ظهور آن میگردد مثل آنکه مثل طلوع مدینه فاد میگردد و مثل ظهور صین معروف واجب است
 کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و صین ظهور ارض قبل نطق
 میگردد و باذن ظاهر در آن ظهور از در حکم میشود اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از
 شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه صین ظهور مثلا
 یوم ظهور منظمیسه الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر شود چه بمبد ظهور تمام نقطه ظهور است
 اگر چه نقطه ظهور بعد اوقومی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است
 که این نوع بیان میشود و الا نظر که کنی هیچ نفسی نیست که بسبب طاعت بکند خالص خود را
 و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگر چه محتجب مانده و طاعت او صین عصیان

میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حاصل بودند خاضع بودند بقول مسیحی از برای رسول
 در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در تفسیر آن عمل میکنند
 از برای خدا خاضع و خاشعند از برای تخطئه بسیار با آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شجاعت را
 از این است که از ایمان با و نوحته مانده اند آن است که او خواهد که کل مؤمن با و شوند
 ولی نجات کل در ایمان با و است و او بنفشه غنی است از ایمان با و سوا می نمود مثل آنکه
 اگر کل بر رسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الا آن شجره بنفشه همیشه در حیات
 بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بین بطین سره الله خود مؤمن میگردید و الا او غنی
 بوده از کل دست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالا نصایه مرآت واقع شود تنگس بر میرد و
 حکایت میکند از او و حال آنکه او ن بنفشه غنی است از وجود مرآه و شمس که در آنجا منطبق
 است این است حد امکان نزد ظهور رازل قدری مراقب خود بوده که کنونیات و ذاتیات
 و نفسانیات خود را در حجب واحد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت با و احداً اول منطبق گردند
 و حجاب واقع نشود و احد ثانی یا الی مالا نصایه که این است فضل ظلم و فخر کبر اگر قدر دانی و
 الا ثمرات وجود خود را باطل نموده اید باید می خود امروز است هفتاد هزار نفس بزیارت بیت الله
 میرود که با مر رسول الله شده ولی آمرآن که خود حضرت بوده تا حضرت سال در جبل که بود و
 حال آنکه آقا قوی انفس امر است این است که اینهمه خلق که آآن میروند از روی بصیرت
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجوع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق میشدند با مر او
 و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدین بدین سستند و شب و روز سجده
 میکنند خدا را با و و حال در جبل محل سکون آن شده و حال آنکه افکار کل با ایمان با و است
 چنانچه می بینی که امروز کل متعزیز با ایمان با و در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله

بر آن حکم میشود باو محبت مانده چنانچه ایمان مؤمنین باخیل حین ظهور رسول الله دون ایمان حکم
شد و همچنین نزد هر ظهوری مشابه کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهور است قبل
او بمالانمانیه قبل از آن ظاهر میگردد حتی آنکه آن زمانیکه آن ظهور سخطی در آن ظهور ظاهر بوده
در این ظهور چهره میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد و همچنین کل مواقع را مشاهده کن و محبت همان
تا آنکه نافرگرددی بشره وجود خود و لم یزل باقی باشی و رحمت جود او بدامن فضل الله علیکم لعلکم
یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز و فرسخی نجف سجده کنید یا در حجر که بفراخ متعدد کلان است
احتراما لقبه المظهره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برا
او سجده نکنند در مین یدی او و اگر از این گذشته و بر او هم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد
این است که در یوم ظهور کل متحن میشوند و اگر قتل کنند و بعرنان نفس خود ظهور الله را
تقصیر بن کنند کل نجات می یابند ولی چون نمیکند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود در اجتناب
می مانند و الله بیدی من شاء الی صراط حق بین

الباب السادس عشر من الواحد السبع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجمل احد علی ارضه من لم
یدن بذلک آذین و کذلک فرض علی الناس کلم اجمعون الا من تجر تجارة کتبه یتبع بالکتاب
کحرف البخیل مختص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله
برایند گذارد و در ارض خود غیر مؤمن بیان را و در نزد ظهور من لطیفه الله غیر مؤمن با و را
و شره آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین
بخود را و در ارض حنبت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حد و حجت غیر رضای
خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من لطیفه الله در مؤمنین بان نشود چنانچه در این

نظور در حق معرفت که کل آثار قبل ایشان مکل انظار علم خود را می نمودند و اصل دین ایشان
 بجنب ایشان ثابت بود راضی نشده باشند از برای دیگران راضی شده بین چند کلمه محبت
 محشور می نمودند و حروف حق چندینجا و مراقب باشند که مثل این نوع در حق بیغ نفی شود که
 بیغ شنی مثل آن نمی نهد لعل در یوم قیامت بابتاع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی
 که اصل دین خود را با آنها ثابت کردی عزنی و اردنی و اوردی زیرا که غیثی است و در صحنی که
 غیثی است اما از حقه در نزد ایشان است که بعضی کسی که ایشان حقه و اگر از اهل نواداشی
 که با استماع آیات از نزد ایشان میدانی که اقل شریعت است و حروف اسم واحد یا
 دون است که امر الله را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر دو
 که مثل وجود اینها منع مرتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن اذن
 شده و الا نهی شده باشد یعنی لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان و در زمین
 بخود را و اگر در ملک نفی باشد یک نفس بعد از همان در امارت الایمان که اذن داده شده
 اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا منع بوده و هست خصوص اگر برشان غیر عز باشد که
 مطلق اذن داده نشده فلتقن الله فی ذلک الحکم ثم یفتون و اگر نفی نزد نفی باشد
 حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس امارت دین است
 نه دون آن و تقن الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب الرابع والعشرون الواحد والربع

فی قرآن یوم الجمعة هذه الآیه فی تمامه الشمس اتما البصاء من عند الله علی طلعت یا ایها
 الشمس الطالعه فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزيز المجوب
 بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای اظهار عظمت و لطافت و سکون عباد را

در ایام ستم متعل بوده و هر گلی که در شب در روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هشتاد داده شود
 و از آنجائی که هر شی روح آن متعلق با انسان است و شهادت هر شی شهادت انسان است از
 این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاکر بگیرند ^{آیه که مدلل است بر توحید}
 آن خدا را و ایمان آن بقطعیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت درین بیتی
 شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و جبرئیل
 هر کس که قیامت او است که این است ثمرة این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبه نیست که
 بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر نگویید ^{این} من یوم
 و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور من یوم من نظمیده الله در هر یوم جمعه هر کس که
 در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور فیصل مایه او
 بحکم بایرید لایسل عما فیصل و کل عن کل شی بطلون
 الباب الثامن و اعشر من الواحد الساج

فی ان من سیزن نفسا عاذا فلان یا قی تسعة عشر شفا لامن الذنب ان استطاع والا
 من النفسه و الا فیسفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فلان له فلا شی علیه و
 من یحس نفسا یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی صین ما یحبس و یطه کل عله و ما کان من النون
 و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل تسعة عشر شفا لامن الذنب ان ما یقتل کم فی البیان
 مختص این باب آنکه خداوند عالم از مفضل وجود برینندگان غنی فرموده که هیچ نفسی را
 محزون نازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن جزئی دارد نیاید یوم بطون لکن
 نمی شناسد آن را و اگر کسی تبادر نماید از حد و آئینه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز
 نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد مرتفع گشته

و بر غضب و فتنه بعد و اصرار حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر نباشد بعد
 و اصرار استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلبش
 محل ظهور اندیشه است اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حرف حق وارد آمده و اگر بر حرف
 حق حزنی وارد آید مثل آنست که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آنست
 که بر خداوند عز و جل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او خال حجت
 و در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابد از محزون بر آن خفا نبوده و بر او دلالت و اثر حکم مضاعف میگردد
 چه در حجت و چه در محزون و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با احتیاج نیاز و نفسی
 را محزون هم بخرد از نفسی را و اگر نفسی را قدر ذکرش حایل شود بر آن حدود الهیه و از دید
 زیرا که هیچ علی مثل این نبوده نزد خداوند نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری
 نشده و میشود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقرار او بر او و در حلال میگردد و نادای
 که حایل است از او نفس حکم حقیقت بر محال اقرار او بر او جاری نیگردد و کل عمل او مبطل
 میگردد اگر چه با علی در جوارح و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ملائکه علی بر او از حد
 الهیه در هر ششم عدد و احوال از ذهب وارد میآید و اگر منقطع شود مظهر حقایق حکم دون انقاد
 در بیان بر او میشود در کل حال مراقب بود که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و
 حایل شوید نفسی را که کل افعال بهیچان نمیرسد و تقوی الله حق التی لتکلم تعلقون و
 نمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی دارد
 نیامدند و با او سلوک نکنند آنچه داب ایشان است چه بعد از اوّل عمر تا آخر عمر درین
 او مدین است و از برای لقای او عامل و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون
 کند یا در حق او حکم حاکمیت کند و حال آنکه بظواهر از جهات علی تربیت و اسباب هدایت

از برای اوج جمع تر و قبض روح شود و جز نشود ظهور را و حال آنکه شب در روز از برای اشتیاق
 بآن محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولواکلم قبل و آب خود را بعد از استماع و اقامه
 موسی بن جعفر علیهما السلام تیر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم به ظهور چون و آب نبوده و
 نیامده و حال آنکه چقدر بناگاه گذارده هر سلطان فی جن سلطنت خود که هیچ شربرا و خبیثه یوم
 قیامت و اگر مثل این بیع را برداشته بود لعل بسبب جریان حزن نفسی نشده بود همین
 چیزائی که بنایت بطرف خفیف می آید اعظم تر میگردد و در مقام خود از اعلی الارض و انفاق
 مثل او اگر چه بشد نیست که اولواکلم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن
 مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رج او واقع نشود اگر چه سبب
 از نفس ظهور که کل بشیخت کنونیست خود مغرور ولی اگر قسمه ارگذاری که نفسی را محزون کنی
 لعل بنفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بجا و از محبت نموده باشی و لیکن
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن بخشی که در امکان ممکن
 باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از دهر گرفته تا دهر منتهی شود زیرا که کل بشی باو بشی میگردد
 و او اجل از اقران بشی است و بعد صرف حق الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول
 و احد ثانی تا آنیکه الی ما لا انحصار منتهی شود چه یکی از اعداد واحد شود یا بعد و مقدم میشود بر
 واحد ثانی مثلا اگر ادای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میسگردد از اعلامی که ایمان
 نیارده این است که در هر ظهوری عالی سناخل میشود و سناخل عالی میگردد و بر عکس عالی عالم
 میسگردد و سناخل سناخل تر اگر تصدیق حق بخند و الله یؤتیه بامر من یشاء من عباده انک ان یبای
 فی الصلوة

الباب التاسع والعشرون الواحد السابع

مختص این باب آنکه اول صلوئی که وضع شد صلوة ظهور بود و کل آن بعد

واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب جنتی باشد در اطاعت حق که در آن بنیاد آلاء هر در آن
 حرف را و در کل بنیاد آلاء واحد با عدد و تا آنکه بر اعناق کل آیه خصوصی و جمعی باشد از برای
 منظمی صده الله که اگر کسی بظاہر سنگاف شود از طاعت او ولی بکفویت عابد بوده خدا
 را با و وسیع علی بعد از معرفت افضل از صلوة بنوده و نیست و صلوة بر نفس در حق وجود
 او است. مثلاً صلوة نقطه بالنسبة لصلوة حتی مثل نقطه است بالنسبة بحروف حتی و همچنین صلوة
 بالنسبة بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبة بحروف ثالث الی آنکه با وجود حتمی
 شود چنانچه قبل از ظهور شرع حقیقت نماز میگردد و آخر وجود هم برای عدد و ظاهر
 نماز میگردد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حتی او لایقی است
 و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که منظمی صده الله
 گوید مقرر نمیشود با توحید کلینی چه قبل چه بعداً چه تراً چه جبراً زیرا که او است
 ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حتی و کل اعداد متکثره از آلاء
 اول با و توحید میکنند اگر در اینجا بنیوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة
 غیر رسول الله از اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا منتهی شود با خمس وجود با و
 خلق شده چگونه میتوان مقرر نمود با صلوة او این است که بر شش حول نفس خود
 حرکت نمایند از حول مبد و خود نمیتوانند تجاوز نمایند و در صلوة مخلوق با و صلوة کلینی
 مقرر نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان
 یتقی الی واحد الا اول و بجهاء کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر بجهاء اشیاء
 متکثره وجود کنی تا آنکه رسد بیکت و نه بواجهر کل را دارد بهائیت نه بذاتیت و همچنین صلوة
 امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهجائیت نه بکفویت و همچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلواتی که در بدء در حین نزول آن اعراب دستک میزدند امروز پس که در سر منزل
 اقامه آن درین علماء چند کلام واقع میشود تا آنکه در یک سال فرقی متعلقه بآن هزار یکت یکن
 علماء دانش نموده ولی از این شئون محجب مان از مبدء مثل آنکه امروز کل مومنین بفران
 شب و روز هفت رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب
 میکنند ولی از نیت آن محجب و بر آن دارد میآورد آنچه دارد میآورند و حال آنکه
 یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا نبود الا جل خصوی و خشوی که در اعناق مردم باشد از
 برای یوم بیج خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوجیه در مقام عبادت بشود
 که بر آن چه دارد شد کل در مقام عبادت با و الی الله متوجه و انفس او حدود و ظاهریه
 صلوة راضع نموده و حال آنکه آنحضرتی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله شد
 حکم دون حیثیت درباره ایشان نازل شده چگونه صلوة که یک شان از شئون
 دین ایشان است بدانکه در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدء دین است بدیع میگردد
 مثل آنکه در ظهور رسول الله ص لا اله الا الله صیحه روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام را و
 نمیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقترن است بحد رسول الله ص و همچنین در ظهور منیر ^{ظلاله}
 لا اله الا الله مقبول میشود که مقترن باشد شهادت در حق او که او نبعینه همان لا اله الا الله
 و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیشود مثل آنکه در ظهور
 فرقان مقبول گشت الا آنکه بدل شد بلسان عربی و اقرا بنیوت محیی م جائی که در جوهرین
 این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بآن و امروز بیانی که هر نفسی یکی از اعمال از نیت
 آن محجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدء وجود هر آینه اقرب از لمح
 بصیر از هر اطحا و می نمودند و در این شئون محجب نمیمانند ولی از این شئون هم در غیبه

شش محجب میان که اگر توجوی منحرف شوی شعبه بیان حکم دون متوایمان خواهند نمود
ولی نظر را هم همیشه بمسبب انداز که کل اینجا نزد اوست مثل خاتی است که برید تو است حرکت
میدهی آنرا بطور که میخواهی بی کسی را مصلی میگویند که بحروف واحد موقوف شود و عزادار الله
بند نه در نفس بی و محجب نشود بنظر کردن در آن سستی که اگر قابل نبود مصل امر میشد و درین
صلوة قصد کند خدا را و صحت صحت بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان برآید
و صادق شد در یوم قیامت و الا در لیل مقبول میشود از آن هیئت که باین نظم ظاهر باشد
و باید عابد در مقام صلوة بنیند آلا معبود را بنظر کند آلا بسوی خداوند و حده و حده لا
شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت
اوست باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده دست و گشتی دون او
خلق او است و او شناخته نمیشود بکلمات او و موصوف نمیکرد و بعضی حدس کیونست او
و متحقق عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب بدی بیرون رفتن
که بجهت کفایتی فتح بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنجا
و آن جنت اهل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن حتی که در امور حدودیه
هست از لباس حریر و اسباب ذمیب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت
و وصفاتی گشته حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول متحدند
زاین است که محجب مانی اینجا در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و نزد
بمقام صور حدودیه همسری نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمردان است نه غیر آن مثلا
اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفای جنت باشد نظر کن

نمک ما بقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در صبح اسراف نیست این است که فظ
 این حدودات کل مبتدای است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام بن یسری او نبود الا یک
 صبح و همچنین در کل ظهور است شاید که نعل در یوم قیامت محجب نمائی و اگر در نزد او
 واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان صبح ممکن است لاین است که
 بن یسری او مشرق شود ولی حافظ کل این صور حدودیه از واحد متکثره در صقع او است نه
 نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملک و استلال کن دکل خلق را و احدا و احدا فرض کن
 تا آنکه منتی شود بواحد اول که رسول الله ص و حروف حی آن باشد در هر رب از کثر آن واحد
 هست که کل قائم باد است و همچنین صلوة کل خلق از حد خود متجاوز نمیکرد و کل صلوة
 بنفشها ساجد از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بنفشها ساجد از برای
 صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند و ص و ح مثل نفس صلوة زوم تا کینونیات را
 مثل ادون مینی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
 اول وجود است ولی همین قسم که کینونیت آخر وجود نتواند گذراند نزد اول وجود الا در حد
 خود که آخر وجود باشد که نکات کل اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید
 ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
 رکعت بعد توحید عبادت و بن در کل الا الله و حده و حده لا شریک له را و همچنین کل
 واحد متکثره را مثل واحد اول بن که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
 فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید
 نیست الا آنچه که در واحد اول تجلی شده و بن خالق الا الله و رازقی الا الله و معیتی الا الله که
 کل مرایا تجلی نیست الا شس واحد و آن حقیقت نیست اولیه است که او بنفشها بدل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مایه خود با و میکنند و او بانه عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی
 بعین بین که شئیت کل اشیا مثبت ظاهر در ملک است و نه این است که کیفیت
 مثبت بگونهها ظاهر شود بلکه در هر طور آینه در امکان ممکن است از نظر او ظاهر میگردد
 این است معنی و انتم ترزونه ام سخن الزامی و همچنین مثل دوم بنزدانی تا اعلی را خود است
 کنی و کل این مراتب را مثل آنکه کف خود را می بینی بدین و هر فایان گذران لعل در یوم قیامت
 توانی اخذ فرمود و الا که و کرد و از حکما در معرفت آن هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر
 ناظر بودند که شای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه طور
 مستقر میگردد و بر آینه در یوم قیامت نفع می بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت
 کل عرفانها اگر شود و شمر می بخشد و الا در هوای فوآد آن نفس می ماند و در مقام عبادت
 توحید مکن الا بسوی ذات غیب ازل که تسبیح پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که تو
 بآن مقترن است با قاری آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل
 شود مدینه توحید بلا آنکه غیر آنکه را بینی و اگر نفسی در عین عبادت نظر با هم کند عبادت
 نکرده خدا را و محبت مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء دل است برای آنکه نیست
 ای کسی غیر آن و مبدوی سواي آن و هر شئی که ذکر شئیت بر او میشود خلق ادا است و اوست
 مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشائی که اگر جزای عبادت تو را در
 نابرود تغییر می در پرستش تو او را بجم نرسد و اگر در جنت بر و همچنین زیرا که این است شان
 استحقاق عبادت مر خدا را و حده و اگر از خوف عبادت کنی لایق با طاقس الهی نبوده
 نیست و حکم توحید نمیشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جاهد آن عبادت کنی
 شریک گمراخته خلق خدا را باد اگر چه خلق محبوب اوست که جنت باشد زیرا که جنت

هر دو عابد خدا را و ساجد از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باینکه
 بلا خوف از نار و رجاء در جنت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او
 بوده و هست ولی بسبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود افضل وجودی بر آنچه حکمت
 الهیه مقتضی شده جاری نمیکرد و واجب صلوة صلوٰتی است که از روی روح و ریحان شود و
 تسلول محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد غذائش محبوب تر بوده و هست و غیر
 از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این نظور امر شده ذکر آنکه هست که روح و ریحان واقع شود
 که افضل عبادات و مانع در عبادت است در کسی از یک رکعت نماز محجب ماندا لاجل کل ما
 علی الارض مغفور بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است
 اعلامی از آن است و کل رکعات حق طاعت حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة
 آن باشد و بدانکه در ایشان نماز متوالی کسی هستی که مبدء دعوت و در قضه او است و
 بیچینی از علم او پیشین نیست و بیچینی او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم
 است بکل شیء قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکل شیء بعد وجود آن و بسیار آن در مواقع
 امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امرش بگشت و استلذا
 بآن ملتذ خلصین اذن ربکم ثم آیاهم و لا تعبدن الا الله و انتم کتم بآیات الله فنفین
 الباب الاول من الواحد الثامن

فی آن مثل عل من بطیحه الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم
 ملخص این باب آنکه بدانکه مثل عل من بطیحه الله مثل شمس است و مثل اعل کل وجود اگر
 طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و مثل اول من قابل شمس الحقیقه بعرفانه و ثمر آن آنکه اگر در
 یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت و هدایتی طبق رضای او شهادت او بین کل اینها

شمس است که با وجود آن آنحضرت که زودتر از آن شد و قول آن بسیار خفیه ولی عل آن در
 مبدا هر ظهور بنفایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل
 حرف اخیل بر حق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
 رسول شمس است و آنحضرت دلیل مذکورند نه در بخار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در
 نقطه بیان صحن ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ماسوای آنرا اگر چه حق بود مثل نور
 کو کب دریل و همچنین در ظهور بن ظلیسه الله اگر کل اهل بیان در صحن ظهور او بقول او عامل
 و وجود خود را و عامل خود را مثل کو کب نزد شمس بیند شده و وجود خود را اخذ نموده و آلا
 حکم کو کبیت هم بر آنحضرت خواهد شد آلا بر مومنین بآن که در خفا محو صرغند و دریل بانور
 این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت کل علم و عل همین است اگر کسی موفق
 شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدا ظهوری ظاهر بطور حکم و در بقا در حق خلق
 نمی نمود این است کل دلیل خود را می بیند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه
 مبدا خفا دیگر نوری نیمازد از برای آنحضرت بلکه ضحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عل من ظلیسه الله را کلمات او فرض کن که
 کل وجود را بر هم می چید و در ظل کیت یا نسبت قائم میکند و میگوید از زبان مجلی خود که
 خداوند عز وجل باشد اننی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی قل ان یا خلقی ایای نافعون
 و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدا امر است الی عود آن نظر
 کن در بخوم انجیلیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود متغیر گشته بودند که بعد از طلوع
 هان شمس دیگر نوری از برای آنحضرت نیماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الان هم
 بمان نور ستند و عل میکنند ولی نزد تو که در اسلام شوم شده میدانی که با نورند و آن

شخص حقیقت محبت باشد که رسول الله باشد همچنین در مبدء هر ظهور تصور کن تا آنکه از مرقه
وجود خود نرود و لذا محبوب خود محبوب نمائی و گفتار کن فیما یظهر من عند الله ثم مثل ماقه
حکم الله فی الکتاب الباب الثانی من الواحد الثام تسعدون
یحب علی کل نفس ان یورث لوارثه عشر اوقاش من القرقاس اللطیفه و عشره
خاتماتش علیها اسماس اسم الله وان لا یورث من الیت الابیة و امه و زوجة و
ابنه و اخیه و اخته و ما علی بعد ما یصرف لنفسه من نفس مال علی ما یزید نفسه
مخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تام میگردد که حرف اثبات باشد
از این جهت حکم شده که ارث نبی و از رتبه حقیقت الالهت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی
هفت رتبه توان خدا را بان صفت خود مثل اوحد و حاد و واحد و جید و متوحد و
و متحد از این حرام است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر هیچ نفسی نیست که اراده نماید
را و آنچه مناسب را و او است الا آنکه خدا را خواهد بخت انبی که ممکن است خواندن هر کجی
راحد و تاف مگر آنکه اسباب آن امر را برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر الله و فی الله
بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد
من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فراید بدون این کسی لم و جم تجوید مثل آنکه حد و وارث که
الآن در سه تاق مین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حد و حکم فرمود بود آن حکم
رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز لا انحصایه در ظل ان ماعنا
و آنروز چون بر آن نفس و حد میشود صاحب میگردد و بر آن آ که نظر مبدء امر کنه مثل بوی
که حد و وارث در قرآن نازل شد معاینه آنروز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است
و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را محسن نفرماید شجره حقیقت خود را صریف با هم ظهور اول نفرماید

کل باید در درجین بصیرت سجده می باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف می جمع شده باشد و از بلاد خود بیرون آمده از برای یوسکند در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفراید لا تطفوا اگر کل فی الجین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که آنان از برای او جمع شده اند با مراد بوده و قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غسیب الله نتوان شل او نازل نمود و اگر همین ظهوری کثیف بصیر باشد نظر میدهد امر میکند و یقین میکند و او طائف بوده از برای خدا خالصه و کل عجمی میگردند رطاع و این همان صراطی است که از برای کفر اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای انکه یقین نمیکند احد از یسف و ادنی اشیر میگردد این است که در بعد هر ظهوری اهل بصیرت آن اهل از کبریت احر میافتد زیرا که بقیئت یکدیگر و ظهور غرور و امر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا با مرتضی بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست و در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدیع او و حال آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بنده گان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور و اتمش با آن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بجان خود اطاعت میکنند بوقت حیض است اطاعت مثل مؤمنین با نجیل تا قبل از ظهور رسول الله که کل مطیع بودند خدا در دین خود و محمود بودند و فعل خود اگر طبق شریعت عسی گاهی عمل میکردند ولی چون ظهور رسول الله اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و در مقام عسی روح الله محمد رسول الله نازل شد و در ذکر مقام او صیاء او علی و الائمه حج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جانیکه اصول دین اربع گردو چگونه است ظهور شئون احکام دین او ن این است تر

قول مرحوم شیخ ϵ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و
 میصد و سیزده نفر که در آن روز از انبیای آن ظهورند متحل میشوند و حضرت صادق ϵ ذکر آن
 در حق ایشان میکند بعد از آنکه بسیار که غیوائی متحل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
 که دست از ولایت امیر المومنین ϵ بردار تو بر میداری فی الفور با او اقیاع نمود بود که حاشا
 و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از زبان حضرت باورشوند و او چون متحل نشد
 گماز شد ولی ملقت نشد و این از آنجائی است که نظر عبده امر نمیکند و ظهور حضرت را
 غیر ظهور رسول الله ϵ بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ϵ مشاهده کند بالنبی ظهور
 عیسی ϵ متحل میگردد کلمه که ادع تراست از سماء مقبولات و ارض قالیات ولی چون نظر نمیکند
 ادق میگردد و از برای او از شعر واحد میگردد و ازین نداین است که مراد ناطق این بوده که
 دست از ولایت امیر المومنین ϵ بردارد زیرا که این امری است متع و لم یزل ولایزال و از آن
 حضرت در ظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیر المومنین بوده و
 این ظهور بآن اسم محجب شود چنانچه امیر المومنین ϵ در زمان رسول خدا ϵ همان وقتی
 عیسی ϵ بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد ظهور عیسی اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوسع
 میگردد و از هر شیشه اوسمی که در آسمان است و اگر محجب گردی ادق میگردد و از هر شیشه
 که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل نمومنین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که
 کل در حق باشند مثل ذکر طواف و آن بقره حقیقت یکسانند در این بیان کل و از هر
 نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنحضرت اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شانی از نشئون
 دین ایشان است و بد آنکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

مثلاً اگر فرموده بود این مظاهر است نبند کسی را میرسد که تواند لم و تم گفت این است که کل از
 نزد او است و کل محجب هستند از او انبساط و وجود تامتی الیه ذکر ایشان را عطا میکند
 لعل در یوم ظهور او بشود وجود که ایمان با او است فائز گردند ولی با جمیع انبساط و در هر ظهور
 محجب میگردند محجبین و حال آنکه در سده آن ذکر شده شمره خلق کلشی در آیه شریفه الله الذی یفخ
 السموات بغیر محد و نفسا ثم استوی علی العرش و عزرائش و انحر کل سحری لاجل سعی ید بر الاله
 یفصل الایات لتکلم بقاء رکبم توقون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این منظر همان منظر نقطه نظر
 است لعل لقاء رسول الله که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در
 دو جا کلی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیت و در سال بازل شد
 در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوح تمیث شد و حال آنکه شمره خلق کلشی را می بینی کل باجماع
 قرآن عال ولی از شمره وجود خود محجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بسیار کل مؤمن
 بقرآن یقین نموده بودند برایت که این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام براد
 سدر آن نازل شده لعل بمباد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل
 لا یشرعوا دست میکنند و طفت نمیخونند بمباد الله و حال آنکه بررسی است منظر حقیقت از رؤیت
 کسی که نشاند او را و لقاء او را لقاء الله یقین نداند اگر کل مؤمن میان و ظهور منظر الله
 یقین کنند بر اینکه او بوده منظر بیان لعل بمباد الله در بیان فائز شده باشد و چون که آن روز
 کل بنظر بیان موقد از این جهت ذکر ثل باو میشود و الا تعالی شأنه بکل ظهور آخرت را نیز از
 نیست که بکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شون
 آخرت اجل و اعظم است از این جهت بآن ذکر میکند ولی چون ظهور قبل موقد و عین نشان
 حدیه نیست که ظهور بعدا او را کند یقین از این جهت ذکر میکند بسم ظهور قبل نفس خود را

لعن اگر نفسی بخای مجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله اگر کمال
 مؤمنین بعضی هم یقین میکردند که او است بر آینه براد الهی درخیل رسیده بودند و حال آنکه او
 اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایتقان اهل ظهور قبل ذکر می فرستد مایه اسم مدعو ظهور قبل را
 لعن اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و بشمره وجود خود فائز گردند فلنظفکون فیما خلق اللهکم و لخلق
 کل اعالمکم لئلا یکرم لعلکم یوم ظهور و آیات تو سنون ذلک یوم من لطیفه الله ان تو سنن به
 فانکم انتم قد اتمتم بالله و انزل الله فی البیان و الا قد اجتمعتم عن لقاء الله و هما نزل الله قبل
 فی البیان و لا تقصرون فیه فان صبرکم کم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون
 لا تقصرون و لکن ستعلمون و لما لا تعلمون الله انکم لا تو قنون فخلص انکم الله ربکم لعلکم
 تستقیمون ان تخلص انکم لمن یغیر فی البیض علی العالمین و لتراقبن اول الظهور ان لا تقصرون فی امر الله
 و تو قنون عنده لمن الیوم یدین فان هذا تذلل انکم ان انتم بالله آیات من قبل موقنون ما خلقتم
 الا ذلک و ما امرتم بامر الا لهذا فلا تنجبن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کتم آیات الله لعلکم

باب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئی ما کلت الا وجهه فی یوم القيمة فرض علی کل نفس ان یتغفر من شجر الآلایه
 بنفسه لا یغفره الا له عذر حقیقی لا ینک لہ ان یغفر بنفسه و یتغفر منه سواء ان یغفر بکلام او بخله
 و الا یتغفر عن الله بسبب آخر من الخط و غیره لخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد
 و شجره حقیقت ظاهر اگر چه برضای و آذین تو ان در حق مؤمنین بیان ذکر نمود که قبل ذکر شد
 کل شیئی ما کلت الا وجهه مثل کل مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل
 تشو و اثبات ایشان یعنی بگوید اگر احسان نفسی هست مبدل شود با ثبات ولی از آنجائی که این خلق
 مدبرش همیشه لایغر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر عرض اگر ظاهر شود و قیامت

و با برافزاید چنین کلمه که باشد از بهر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای
 نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که
 حاضر شوند بعد از علم نزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند زوداد و رجوع کنند بسوی او تا آنکه
 مبدل فرماید هلاک را نجات که این است ثم مشغول با عمل شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل
 عمل خیر را کند باز از بلاکین است الا آنکه راجع شود و همان قوی که بلاک گشته نجات یابد
 اگر نظر کنی در نقل این کلمه بلاک می بینی که مینویات و کل اعمال بضرر الله تمام شده که اگر امروز
 کسی بخیر است باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نیگذاشت زیرا که در جو که بلاک شده
 عند الله چه شمر از برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد او اولو العلم الله از تره آن
 است که بعین نبی ولی چون در عالم حدتی نتوانی نفیسه که از اول عمر تا آخر از برای نجات
 عمل کنی و یک دفعه در نقل بلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود آلا از مبداء امر که اگر بعد از نزول
 این آیه بر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی شرمی نبند آلا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبداء اخذ
 کنی اگر چه بیک کلمه قد آنجسناک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات
 نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات
 میکردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه شمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشد
 باشد و اگر کل ماعلی الارض را بعد از برای اخذ چنین کلمه بر آینه الفخ ترا برای تو خواهد بود
 تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد و را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه
 نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر توانی با سرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کنی اخذ
 کن که اگر از زمین استماع یک لمح صبر کنی آن لمح قبض روح شوی در مالکین خواهی بود و اگر
 تقبیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی نفس از تنبند و جاری کردی

که بعد از موت تو در حیات باشی و تا تو مبدل بنور گردد و این اقرب از هر امری است که با جان
 بآن کل اعمال مقبول میشود مبدل میگردد سیئه بخیر اگر چه رایحه جدیدی میوزد از آن و لکن باز
 ثمن جدید شوی بهتر از آن است که در مالکین رومی بوسیج امر مثل این از برای اهل بیان فرض
 نشده زیرا که نجات ایشان در این است ز در اعمال ایشان و حدودات و آنکه تورا محتاج بکینه
 از بسدء مثل آنکه مباد باشد در بیان اعلم از آنحضرت باشی و در حیات خودشته باشی و صاحب از غفلت
 شده باشد و تو مغرور گشته باشی و طفت نشده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل
 آنکه در مالک که محل ذل است بظواهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصور کن و خوف او
 را در این ارض مثل و خوف رسول الله و جیل مکه که در دست آن آیه را که نازل فرمود کل لیل
 آن زمان در مالکین داخل شدند و خدا ناله و غند رسول و خدا ولی اعظم و زنده نفسی که قرآن را
 تلاوت نمود بجلالت ذکر شدند و حکم دون ایمان برایشان شد و حال آنکه تا امروز هم باین
 خود در دین خود غافلند منتی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من بطنفسره الله غافل باشند
 باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه شرا عمل ایشان را عجل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان
 دادن میشود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از بسدء امر حکم بجلالت شود و دیگر چه فایده
 منتی علی که میکند نزد او و اولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول برین غافل بودند بقیل او
 و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم
 ارتقا آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت پاک نشوید و اگر نشوید بجا
 یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن کن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدل
 الا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در خطب من بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود
 نجات بعد از پاک را شهنیست که آن صید بود نازل می فرمود باز آنکه خدا نخبه ناکو بعد

لا اهلک انک فضلک لذنا انکنا فاضلین و همچنین تا امروز در نجات بود تا امروز که بمرد ظهور
 بیان است نزد خداوند و رسول او و انچه بدی و ابواب کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض
 و انچه بل نزد هریشی ولی حال کم کنند از فضل بمرد مقصود بخششنی بلکه آن نفس محروم ماند
 و همچنین در ظهور منظمه الله تصور کنی مراقب باش دقایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب
 باش از زمین ظهور تا غروب عظیم طوری که حساب میکنی ثل خود را نزد دین خود که ثمره آن است
 که در راه خدا اتفاق کنی و نجات یابی و لیکن اگر از حسابی محبت شوی که کل لایقی شود چه شمر محاسب
 دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست و خلق و آلا
 نزد استماع این کلمه آب میشوند و هرگز ظهور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول
 عمر کل کرد از برای نجات و آخر از بمرد نجات و چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که
 من عند الله هست زیرا که غیر کل را میرساند و بدانکه عدد و جهد عدد اتم و احد است و هر کسی در
 قرآن بحجت در رسول الله ص در حرف حی آن مؤمن بود از دون الکیین است و در قرآن الی ظهور
 بیان و دیگر ص در ظل حروف و احد بیان آه از دون الکیین است تا ظهور منظمه الله
 و همچنین بین هر ظهوری را بمالانحصایه الی مالانهایه و عبادیکه واقفا در ظل حروف و جود قرآن بود
 شبه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند برکت حبت ایشان و همان حبت حروف و احد است
 در بیان و همچنین اگر واقعا که در بیان در ظل حروف و جبه آن واقع شود در یوم قیامت
 نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود و اگر شود علامت و
 ثبات او بوده در حروف و جبه بیان و همین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است
 از امروز بمالانحصایه الی مالانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و
 حجت الله حی است که کل ماعلی الارض از ثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترستی نماید و بجوهر

حقیقت مردم توانند شاهد ظهور را خود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه دل است بر ظهور
 و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالله زیرا که آنرا امروز هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بجهت بوده نه
 این است که در حین اعرفوا الله بالله حجت نباشد محجب نگردد از بسده بلکه او را بقدر ترقی میکند
 که سبحان الله اعلى محبوب خود را بر ظهوری بنفسی شناسند بلکه حجت را باو میسازند نه از جهت
 و بدانکه معرفت الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد برابر است ذکر هم
 بنمایند من عند واحد الاول اوّل لم یکن الا من کثر ذلک الواحد الاول اطلاقاً و مراد از کثرت
 او است با و صیغ انفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف حی اعداد کثرت
 شوند بلکه هدایت واحد اول کل متمدی میشوند که اگر آخرد وجود را نظر کنی مبنی الّا تنبئی اول وجود را
 بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است اذی خلق امروز مدین است بدین رسول الله که اعلامی
 خلقی است این است قصد از کثرت کل اعداد و از واحد اول و لتوکل علی الله یوم القيمة علیکم فان
 و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده رکعتی که خدا یا من بر
 تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر
 میشود ایمان آوردی با و ولین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او نمیشد
 و الا یجیبی بعوضت نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شجره هم نیست که خداوند
 صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد او را
 ولی چه شده که این عمل مختلفه در روی ارض همه بردون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله
 میدانند بطوری که در باین خود دارند هر کس بمان خود قدری نقل نموده که امر بر توکل یا در کتاب
 هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر شصین حروف واحد ولی بین کل راجع میشود بنفس ظاهر
 در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقیقت مبدء آن از رسول الله است و حال آنکه

اما انحصار از برای هر شانی نشون هست و از برای بیان هر نوعی الوف الوف میتوان بیان نمود

و لتوکلن علی الله ثم باله و آياته توکلون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کثیری اعلاه للقطعه و اوسطه للحروف است و ادناه للخلق لمخص این است
 اگر اگر کل را تربیت کند بر فطرت آیات و اعظمت حجت آن عند الله و عند اولی الالباب
 لعل و در یوم ظهور فاصله شود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بچون و این است جوهر کل علم
 زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشعشع میشود و حکم دون ایمان در حق او میشود و اگر هیچ
 علم نداشته باشد آلهین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که شل آن در هر ظهوری
 ظاهر است که اعلاهی خلق اوفی میشود و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر
 و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن
 ظهور است از برای آن نفس مؤمن میتوان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک
 نفس بعد از نصد و شصت نفر بنظر بنظره الله ایمان آورد و اد است آخر و احد از عدد ده
 و همچنین این رشته حکم است و حد کل اعداد را در آن کن و هر شئی که عدل او ممکن نباشد
 از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا بکل اعداد تنقی میشود این است استحقاق
 هر موجود در بسده وجود که اگر در یوم ظهور بنظره الله صد و شصت و یک قطعه الماس
 نرزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و صد و
 شصت و یک نفر در یک یوم با ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول کین بل
 اگر خواهد عطا کند این اعداد را بآن اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکنند و همچنین
 در هر شان سر الله را جاری بین و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت بوقت گیری با تدار بر

تصدیق بحق درین ذرات برکت بقول بی و درین همه ذری بطور اجابت آن و منت باشد
 که از برای بر شیشی ذری است که مثلاً اگر یک ذراتین را بردارد و بفرماید که این طین وجود بی
 فطرت اول است یا بفرماید که ذکر کند اگر چه بنفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن کند و اجابت
 بکنی او را در ذراتین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابت داده نموده اگر چه در رتبه کینونیت در
 همین است بزرگم فی گفته ولی در این صفت ناقص میگردد از رتبه وجود خود چنانست که امر شود
 از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذراتین مقصود اطاعت امر است نه آن و این که اگر آن
 وقت محبت شوی از ذراتین با امر او محبت مانده از شر وجود و اگر کل خنجر کنی دظل قول الهی
 اول از برای آدم دارد شده و اگر بگوئی کل اطاعت را میکنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امر است
 در حق تو نازل شود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اریه لاس حیث ترید اگر چه معنی آن
 که شریعت حق چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان او را بکنی
 پیش نمود ولی این از برای عرفان عبودیت بود و مواقع امر را که همان امری که بان استوار باشد و ایام
 بجهان امر را تفریق نشان داده اگر چه در نهضت و وجود واقع با اگر ناظر با برستی چرا از یک است محبت
 و بر امری ثابت این است که تراقب کل اوامر الهیه از شئون تقوی بوده و هست ولی
 بشرطی که از بعد امر محبت بخودی در هر ظهوری و الا شبه نیست که در آن ظهور که هست با در
 آن عمل میکنی اگر مستبد بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را شاپی و کنی بنسب الیوم
 حکایت حسیا شمره آن اینکه لیل در یوم قیامت هیچ نفسی از او امر من طایفه الهیه است محبت مانده
 که اگر بر کل وجود امر کند امر او الهیه بوده و هست و هر که لم و لم گوید در امر خدا گفته چه امر و شری
 کند و چه در تسبیح عشرت و دیناری کند که بماء الفندان یک شغال فضا است در آن ظهور
 و لتفرقن حدود الفکم ثم یوم القیمه با قدر الهیه لفت درون

الباب الخامس من الواحداत्मन

قرض علی من یقرب ان یاخذ ثلث الماس عدد البسم واربع لعل اصغر عدد الله دستة زمره
عدد الایمغ دستة یاقوت عدد الاقدس ان یاخذنا ویکلم من طیفسه الله وهر حرف
فی یوم ظهورهم شخص این باب انکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و گویان
واحد اول و واحد اول در نقطه اول و از اینجا می که در یوم قیامت حشر کل بردرجات احد شود
و کل این واحد با مر واحد اول واحد است و در کل یکت با جویان دیده میشود که امر الله باشد و از
آنجائی که بر شئی در صغ خود تا مشایب نشود این واحد را کامل در حد خود بگیرد و بدل علی الله میشود
از اینجا امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که متقدر باشد بر دست قطع الماس و چهار
لعل اصغر و شش قطع زمره و شش قطع یاقوت احمد در نزد ایشا با واحد اول بهمرساند و
اگر تواند دخل ملک واحد اول وارد آورد و الا ظهور من طیفسه الله با مر او بحرف حق او
خطا کرده شود که این مویذ است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور و بهای کل عدل
بهاء واحد اول باید باشد تا مستلین از سر توحید محجب نمانند و اگر در آن ظهور کل این عطا
مفتخر گردند با واحد تکثر عطا خوا پس نمود مالک کل وجود و اگر کسی نزودا باشد و مشرق شود بهر
حقیقت و قدر ذکر کشینی در حق او صبر نماید بقدر همان نارسید و از برای آن و سزاوار است
که مستلین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات تسبیح
و تحمید و توحید و تکبیر و ناره و هواء و ماء و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور و بیض و سحر
و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله الایمغ الاقدس ملاحظ نمایند و چهار دنا از برای انوار
اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعا است بر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد و خیر دنیا و آخرت را
درک نماید و الله یوفی الفضل من یشاء من عباده و لیو قین من یشاء من ملک ما قدر من عبده الله کان جوارا محطاً

الباب السادس من الاحكام

فی اذن التلطیف بان یطهر فی کل اربعة ایام بان یخلن بیت الحرام و اخذ شکر الابد
 بالتوراة فی کل ثمانیة ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاطفار و استعمال السخن کل البدن
 و قتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء التمس و النظر فی المرات فی کل یوم یلیه
 ملخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت با علی مایکن در امکان و اگر در
 چهار روز یک مرتبه اخذ اطفار و شرد مایجل به المرء نماید محبوب بوده عند الله و دست تطهیر
 البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و دست و خا اذن داده شده
 چون کل بدن چه بعضی آن اگر بر صد در که محل حب الله هست بکلمه التمس در اول و الدائر و الرحمن
 در اول و البیاض بر احسن خط با سبب آنکه منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بر بار
 از این گنجین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی بفضل عرف حاصل کرده و بر
 بدین در جلیس اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده
 زیرا که اخذ هیچ شری نمیشود مگر آنکه بفنا و نفع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و در اول
 عبد که نظر نماید در مرآت و شاید شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن خود و الله
 استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه با حسن حال خلق شده و اگر حجابی
 غشیم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مهور میگرد و اینکه دلیل معروف نیست
 مبدء آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شان عبد باید بر شونی باشد که اگر آن حسن صورت
 ظاهر شود و آن بین دیدی الله واقع شود که می از شیشه بشی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر
 این شده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین دیدی الله واقع شود دون شئون نظافت
 نمودار نباشد که غیر جی خداوند ظاهر شود بر او و در بیان نمی شده از هر چه حجاب نظافت

حتی اگر نفسی بر جسد خود علم ندیده بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که گمراه داشته باشد او را
 نزد نفس خود محبوب نیست که این مدعی الله بان حال نازل شود لعل کل در بیان مرتبی باین
 قربت شده لعل در یوم ظهور حقیقت مایکده در همین بخود مشاهده نماید که در چه درجه درج و ثواب
 فشیئا ترقی نماید که اگر کسی قیصی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او من صبر کند
 ولی هنوز بآن درجه اهل این ظهور نمیوانند سیر نمود اگر بفواصل لطیف ابدان تلطیف البسم
 شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبت تر بوده خداوند و اگر کسی را
 ممکن نشود عزنی از برای او نباشد که بجهت او تلطیف را با وعظا کرده میشود ثواب آن ولی
 بر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید
 زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاخهاست خلق را و میانشان کل را و می بیند او را ولی کسی که او را
 نمی شناسد و بعین او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود و گفشی چه با دینی
 که هست نه پدر می شناسد مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله
 بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر
 خلق خداوند که در خل ادسا نند از عین ظهور روح در آن علم دارد نفس خود تا منتهای شان
 که روح بر نفس دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل باسم او می شناسد آنچه می کنند از اول وجود
 آخر و کل بشیئت او قائمند ولی کسی عارف نشود او را الا آنکه بشناسد او را نفس خود
 بآیات خود و نمی شناسد الا عین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع
 قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شان لم یهد الله علی
 ظاهره دون ما یحب الله کان لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل الطف لمن یقدر ان یفهم عن
 لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینها انه کان لطافاً متلطفاً لطیفاً

الباب السابع من الواحداق من

فی الجواب الاکبره فی این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در نقل اذ شده
 شود بر طبق او الی ظهور من نظمیده اند که آنوقت اگر کل بشانی مقدمه رسیده که تواند با حسن
 حفظ کلمات اند نمود که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جود و فضل اداست اذن خواهد داد و
 بعد از این اذن دیگر عذر می از برای هیچ نفسی نمی ماند عین الله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که با
 نکر شود من نظمیده اند را با حسن حفظه با آنچه دأب این زمان است که بهر یکی که میرسد چاپ
 میزنند بجا رسیده که بجهاد می قرآن سبب و هشت خود گفته شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل
 مؤمنین میبرد هر آنکه اذن داده نشده و لیکن حال که کل در فضل وجود حق ساکنین هستند باذن او
 ولی بر کس نماند که بیان را با حسن حفظه بمراسات از برای او نماند که مالک گردد چاپ خوب
 آن را ذلک من فضل الله بخش بر من بیاورن عیاده و الله ذو الفضل العظیم با آنکه احترام قرآن نیست
 الا با احترام نسبت اوالی الله بنفقه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح در سر آن
 راجع میشوند با روح حروف حق آن چنانچه بدیه ایشان جسم از آن حروف است چنانچه امروز اگر
 مؤمنی عال است بقول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده
 کمی نتوانست تغییر و تبدیلی و بهر حق و کل حروف حق را بعد منقطع فرغان که در اول الله هم باشد
 و آن راجع است الی الله بنفقه و عود او الی الله است بیاورد الی نفعه زیرا که امکان از خود
 امکان تنها و زود نماید نمود و همچنین در بیان کل ارواح عظیمین او راجع میگرد و باب اول که من نظمیده
 باشد و کل ارواح دون عظیمین او راجع میگرد باؤل دون حق که ساجد نشود از برای او و
 همچنین کل کتب سماویه را میسازد و کل که احترام کل نسبت اوالی الله است و لم یزل حق بوده است
 با آنکه از ظهورات قبل مرتفع میشود و متصل میگرد و بطوروات بعد شبه نیست که آنجسبیل کتاب خدا

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح
 طین آغیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح
 آن در طین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان آنچه که بمن بطحیه الله ایان آورده
 ارواح طین آن هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد شود او است کل دون طین و تصنیف
 فیما اتم بهت دون علی احسن جماعت علیهم السلام

الباب الثامن من الواحه الثامن

فی جوار تجیض الشرفی الراس للنین واخذ شر الوجه لعتوه والصلوة فی البعا لا وینه
 فانه لا یحیه الله لمخص این باب انکه اذن داده شده تجیض شر راس و اخذ آن از دریا لابل
 قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و همچنین از عباد
 عبادی هستند که از امر الهی محبت مانند و اذن داده شده صلوة در عباد بانی که ظاهر شد
 از بدین او الارحوس انامل که اقرب بوقرب بوده و هست و صلوة درجه محبوب نبوده و نیست
 الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئون است از برای آنکه عمل در یوم نیست
 شیئی دون حب الله ظاهر و باطن در زو نفی نباشد تا انکه مستدین استدلال نمایند جانی
 که بعبود رضی خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح
 و افنده که محال تجلی واحد اول است فلتقتن الله ان یا اولی التقوی یوم القیة یعلم تقویون

الباب التاسع من الواحه الثامن

و لیست کل نفس اسم و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامر الی یوم غروب و لیست
 الا و صیاد الی یوم یظهر فی الشجرة لمخص این باب انکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن
 داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بنظر خود یا بنظر دیگری آنچه در بیان کسب نموده و

همچنین اگر قبل از دخول خود کسب و ن غیر نموده تا آنکه در قیامت بعد عالمین ظهور قبل از او داد
 شوند اگر محتجب از شش حقیقت نگروند و آلا می شود که ظاهر شود و او ن هنوز شش قبل عمل می کرده باشد
 چنانچه هزاره و بیست و هشتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها با نیل عمل نمیکنند همچنین
 در نزد هر بطوری مشایخه کنی اما الله را و محتجب همان که یوم قیامت یومی است مثل امروز
 شمس طلوع میگوید و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود
 خود اهل آن مطلع میشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکنند از این جهت بایشان نمیکشوند مثل
 ظهور رسول الله چه چون که نتوانستند تحمل شد بغیر مؤمنین نغزو و نغور قیامت را و آن یومی است
 بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او آتی انا الله لا اله الا انا بود ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند
 که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمنین که در ملک ادا می مالاخصایه بادی مؤمنین باد در ظهور
 قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر آن حضرت را شش یکی از
 مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند با من و اودیت او همچنین
 در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه
 کیفیت ایمان بقول او علق میشود این است که چون احسن افنده ندارند نمی بینند و آنها که
 دارند کمال پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم
 قیامت را عظم از هر یومی گفته و آلا یومی است شش کل ایام آلا آنکه ظهور الله در آن ظاهراست
 و ثمره امر این باب آنکه لعل در آن روز چشم او ن باز باشد که بنید محبوب خود را و در آن روز
 تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید
 نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن خداوند او را نازل فرمود و من
 این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر جود وجود آنچه کسب کند نویسد

لعل ذکر ایشان يوم قیامت بین یدی الله نکور شود اگر توانند در آن روز در نماز توحید داخل
شوند و الا شب و روز گریه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و نمیشناسند مثل آنکه تظن
احمد موعود را کل نصاری تظنند و قضر از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال هزار دویست و
هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بنیابش بعین فوآ خود آن روز که محجب نمائی و میآ
برپا شود و تو خبر نشوی که برخداوند است اخبار تو ولی اگر شوی و او است اخبار من بطرف الله
اگر قبول کنی و لتوکل علی الله رکب الرحمن ثم یکتب من خیر و دونه من قیامة الی قیامة کتبتون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی آن الذی ربی فی الطایفه حل له النظر و الکلم سواء کان ذکرا و انثی و اذن المری
ان ینکح مع النساء او من مع الرجال علی قدر ما یخیر بینما و ان لا یجوز ان علی قدر ثمانیة
عشرین کلمة خیر لهما لمحض این باب آنکه اذن داده شده بهر نفسی که در طایفه تربیت کرد
شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر یک شکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده
تکلم مره بامر نه بقدری که کفایت کند در ظهورش و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود از حد
بقوی است و اگر مفید نیست زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرفا و ان است
نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل يوم قیامت بعد این
امر آرا خد فیض از بعد نفسی محجب بخرد و اگر بشود محبت از دیاد یا انتقام فراید بعد از آن
لم و بم گشته نشود فلتقن الله حق تقاة لعلکم تعلمون

الباب الحادی عشر من الواحد الثامن

فی غل الیست ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم یطن
و تقول یا حی ثم الیمن و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا قدوس بقاء او بما شاء من کافور و سدرد و یکشفه نجس
لبس و سحبل انما تم فی مینه بما هو کتوب علیه فی الرجال و لله فی السموات و الارض و
ما بینهما و کان الله یکتشی علیها و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله
یکتشی قدیرا خلص این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی
نظر کند از مبدا تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یکسبج جاری می بیند و اذن داده شده
در مقام غل میت یک مرتبه واجب و الی الثلاثة و انچه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید
در پنج مرتبه ذکر می شود در لاله آله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و چنین نفسی اگر در ظهور می رود و در سه نوا اول مومن میگردید و ظهور توحید بر آید الی سه نفس منجی میگشت
بآخر مراتب توحید از این حیث است که یک دفعه واجب گشته و مراتب باع کل خواهند تل شد
اگر عسری نباشد و اذن داده شده از انس و جن و دیدین و جلیین و در حین اشتغال بنام
و حمد الهی ذکر گردد و او را و با آنچه در حیات او از فضل مقتضی بوده از سر دی ماء یا گرمی آن
لایق است که بهمان منوخل داده شود بر ایدی اقلقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و
یا طیب دیگر مسطر نمایند و اذن داده شده در کفن بی پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات
قلن منی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جانزینیت که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد
و قدری تربت از قبر اول و آخر یا او دفن نمودن سبب میگرد که حزنی مشایده نماید بعد از
موت و در حجت الهی با آنچه با سبب او بوده و هست مثل ذکر گردد و بریدین او خاتمی نقوش
اذن داده شده در رجال و لله فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله یکتشی علیها و در
نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کتشی قدیرا و قلب میت را در بر
حال بشارتی نموده که دین و قار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مومن احترام

مومن است و اسماء هسته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر قلب یا لبان شکر گردد و
 بآنکه موت مثل حیات است اگر میت با ایمان بآن ظهور قبض روح شود و رحمت الهی متکثر و جود
 بود و آلاء دراز است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود قبض روح نفسی شود و در زار رود
 و ملقت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله تا امروز بر نفسی که در غیر ایمان با قبض روح شده در حیات
 داخل نشده و همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قاضی آن بملأ که
 که ممکنند بر او داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان نفس موده اطاعت کرده باشد
 و اگر در غیر ایمان میمان قبض روح شود اگر عمل شقیین نماید که نفع باونی بخشد و اگر بیده از موت
 اوکل خیرات از برای او شود که نفع باونی بخشد الا آنکه ایمان آورد و بخداوند آیات او و اطاعت
 نماید محبوب خود را با آنچه در بیان نازل نفس موده لعل آنوقت در کف کند او را رحمت الهی در
 جنت خلد ملکه گردد و مراقب باش ظهورن نظمیه سره الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه
 بگوئی بلی تامل نمائی و زاریستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خداوند
 هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صفتهای یوم قیامت بیرون نروی که مصیبتهای آن روز ظهور
 حزنی است که وارد میشود و آیات متعددیست که ظاهر میگردد در حق ظاهر ظهور یا ابراج حیات
 که از صبح ازل میوزد بر میا کل افندگی موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نگرانی کل را مشاهده کنی
 و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یکت واحد و ششون دیگر در این باب نازل شده که خوا
 شاهد بشد برادر دلوح آن قل الله متوفیکم بامرہ و لیا من الملائکة ان یقبضن عبادہ المؤمنین
 و من قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند با مر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض نمایند
 چنانچه بر کس در ظل بیان عروج نماید قاضی روح آن ملائکه نمایند و هر کس در غیر بیان موت
 او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمایند زیرا که مؤمن مس نمیکنند او را بچگونگی بکشت رسد

و اگر کشف غلط شود این چون شیاطین آنها هم نمیکند از شدت حرارت نار در آن آلاک چون
در جهاند قبض روح میکنند و بجز نهار میسپارند در وقت نوح بین بدی الله حاضر میشود و هفتم
روح درون نوحین در حد خود جدا و نظر بر او نمیکند و امر میفرماید باینکه او را بجای تو وکل کن بر
خداوند که موت تو را در کن کند و از برای خداوندی که عبادت کرده چون بر سبیل نبوده جز او داده
نشوی یوحیکم الله فی الفکم ثم کل عباد الله لکم تقون

الباب الثانی والتشرین الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب بخش این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در محل آن
بیت و شش مرغی اگر بگذرد از عمر آن بیت و نه سال بر او است که دارد شود در آن محل
در هر سینه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض بشکست نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز
شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند و عفو شده بر کتان غیر این حد و
اگر نشده بود که میوانست از امر الله مخوف گردد و بین فضل حق را و مشایخ خلق را خدا
دانا است که در این سبیل چقدر راه صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا
بردارد و چنین قسم در ظهور متلاخواهید بود کل عمل میکنید ولی از بعد امر محبت وکل از
برای او ساجد هستید ولی از نفس او محبت و اگر بر استجاب راضی میشدید این حدودات
بر کل جاری نمیشد حال یکی محبت میشود و کل خلق با محمد و سجد و الکی میکردند و اگر در یوم
ظهور من لطیفه الله است کنسید بر ایمان بنده که ایمان با و است و اطاعت او که اطاعت
خدا است و محبت خدا که محبت اوست و رضای او که رضای خدا است امری نازل نشود
که کل تا یوم قیامت با دن حکم کرده شدید این است قدرت الهی بر ایشاء و شیئت قاهره
و در این یوم قیامت مراقب خود باشید که تحقیق این ظهور را در کرده و خود را از آن

مجتب ترشوی مثل آنکه امروز مجتبین از رسول خدا را رد میکنند و خود مجتب تر شده اید و گفتن
حق تقاته ان لا ترضن لاحد دون ما ترضن لانکم لتعلمن يوم القيمة علی الله لا تحکمون

الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان کثیرن علی النقط خمس و تسین مرة فی اولیها و اخریها ملخص این باب
آنکه چونکه شجره حقیقت مرآت الله بوده و هست و در او دیده نشود الا الله از این جهت امر شده که
در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نو و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در
غیر آن از پنج تکبیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حی از آن واحد با عدد ظاهر میگردد
و کل مراتب اعداد متکثره واحداً واحداً از واحد اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در حین
ظهور شجره حقیقت اگر عامل الله بوده در آن مراتب کل حروف حی را متجلی نمیکنی نه بطوری که
نفس حروف مشابه میکنی بکه قدرت صرف بر تجلی با آنها که مل کرد و آن مطابق بر اعداد است
و همچنین کل مراتب اعداد را برسان میگوئی الله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر
در حین ظهور منظمیسمه الله از برای او عمل کرده الله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود
هر مومنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود
و الا عمل او بدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر
نفسی عامل بود لکن از حروف انجیل از برای رسول الله اطهار ایمان مینمود و نفیقه رد کردند
علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خداست
نفسی است که عمل میکند الله باتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود لکن الله نمیشد
فَلتَسْقِ الله یوم ظهوره لتعلمن

الباب الرابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان کل نفس ان یسلم ان آیات البیان فی کل یوم وليلة سبعاء آیه وان لم یقدر فیکثر
 سبعاء مرة مختص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال فحق الیه عروج اداست و سر
 آن اینکه عدد یغث اللهم که بر حرف یته ثالث توحید گذرد و رتبه خاص ظاهر میگردد و
 اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بپند آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بپند
 مرتبه الله انظر بگوید و شمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن لطیف سره الله
 تا یکنوفیت آن لایق شود که بدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج
 از حد عدد گردد و بنید الا واحد بلا عدد را ندان است که این امری باشد سهل بی اسهل
 از هر شیئی اگر ایمان آوردی ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با
 مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دودن مؤمن اصحاب نار و جنت را
 معرفت من لطیف سره الله یکنین کن و طاعت او و نارا وجود من لم یجد له در ضای او چه
 در آن یوم خود گمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن با دوستی و لیکن محبت میشود و در اصل نار
 مقرر است و تو خود نمیدانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چند روز حرف
 انجیل نظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تلخیص سال الا امیر المؤمنین ۴ و دیگر
 در آن یوم مؤمن بجزرت بود سر و کل اصحاب نار بودند و گمان میکردند که اصحاب جنتند و
 همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جوهر خلق را حرکت داده تا آنکه
 یصد و سیزده نفر تقبلا گرفته شد در ارض صاده که بنظا هر اعظم الاضی است و در هر
 گوشه در آن لایحه عبادی هستند که با هم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری
 گندم پاک کن اقصی نقابت را می پوشد این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردد
 اسفل خلق اعلاى خلق و اعلاى خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من لطیف سره الله بن

اشخاصی که منظور نمیکند برقلب ایشان دون رضای خدا را و کلی تعجبت ایشان میکنند در
 و مع چه با اصل ناسیکردند اگر ایمان باو نیاورند و جهادی که کسی خلوصشان در حق ایشان
 نمیکند چه بباشر نفس ایمان قیص ولایت از مبدء وجود میپوشند زیرا که بقول اهل حق میشود آنچه
 در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله ص اوصیاء
 بقول آن وحی گشتند بین کسی که قیص وجود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن که
 در اونی خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مومن شوند
 بان شریعت مثل آنکه اول مومن باو باو مومن شود بر آئینه میپوشاند او را قیص اسم خود که
 در کینویت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود میگردد و در
 کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم بین کسی که این است بجز خود او که لاشی
 محض را از ساحت قیاسات حدس بقائی میرساند که در کینویت خود او دیده نشود الا
 اسم او اگر در ظاهر مشیت او دیده نشود الا مشیت منظر او این است وجود فیاض لم یزل
 و شان لایزال که هر کس را خواهر قیص ناپوشد چون بندک عابد است او را ولی از اجابت
 چون از منظر ظهور او محجب چنانچه دید رسول خدام که کل مومنین بنجیل خدا را میپوشند و منظر
 با آنچه او نازل فرموده ولی چون دید محجبه از نفس او که اجابت از او اجابت از خداوند
 از این جهت حکم کردند که در حق ایشان همچنین در نقطه بیان مومن و همچنین در ظهور
 منظر مبدء الله که اگر کل روان روز نظر مبدء دلیل وجود میبسط کنند یک نفر از اهل بیان
 نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل مومن بودند بقرآن اقبل
 بر آئینه یک نفر نماند الا آنکه حین امتناع آیات الله اقرب از الخ بصراضراط میکند شست
 نه این است که منقش باشد شمارا ای اهل بیسان بایمان باد بلکه اگر ایمان نیاوردید خود

لدون الله میشود بلکه همت کرده ایمان آورده که گفته شود و از ان نور مبدل شود و الا او
غنی است از کل ماسوی مثل آنکه اگر امر در کل ماعلی الارض ایمان آورند بیان خود از ان نجات
هیابند و داخل در جنت میشوند و از ذکر لدون الله که است از ان نجات میانند
و داخل در جنت میشوند که اعظم از هر جنت است و از ذکر کاف نجات میانند و در نظر این
داخل میشوند و الا نقطه حقیقت لم یزل و لا یزال غنی بوده است از کل شیئی و کل منفقر بوده اند بگو
او بوجد و کینونیت خود که اگر کل ماعلی الارض در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند خود
از ان نجات یافته بودند و حال همسم که نیاروده خود و از ان نجات مانده و در هر ظهور خود همت
نموده که خود را نجات دید از ان ظهور قبل و الا ظاهر ظهور مستغنی است بچاشنی نیست
الا آنکه در کینونیت از برای او ساجد است لله عز و جل اگر چه خود محتجب باشد و در یوم
ظهور او مؤمن نکرد که اگر کشف خطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه ظهور قبل او مؤمن
ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قبل قسم آن کردند از هر خدایچه و بر نظر آن آنچه نباید کردند
این است که کیمت دفع کل اهل لدون الله میشود و عامل ملتفت نمیشود چنانچه کل اهل جنت
محتجب مانده و در نزد ظهوری لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان قائمند
و استقون البیان علی سخن عز و جل فی آناء الیل و اطراف النهار تسکون باسم الله تعالی بنظم الامام المیرزا
الباب الخامس من الشرح الواحد الثامن

فی آن فرض کل احد ان یتاھل لیسیتی بخصاس نفس یوحده الله رجسا و لا یدان بجہد
فی ذلک و ان یظفر من احدھا ما یمنعھا عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه
لان یظفر عنہ المشر و لا یجوز الا قتران لمن لای یحل فی الدین و من کان مقترنا بنفس حجب
علیہ الافراق اذا شاعرت دون الایمان بالبیان و لم یحل علیہ او علی ما شیع

الا اذ يرجع فی الیمان قبل ان یفزع امر الله فی یوم من یفزع الله ذلک لمن یرید الموت لعلمهم رجوع
 شخص این باب آنکه در این عالم عظمی شمرانیکه خداوند بعد از ایمان با و در حروف و اصد
 آنچه در بیان نازل نفس موده داده اخذ شده است از وجود خود که بعد از موت آن آن را
 ذکر کند بخیر و امر شده در بیان باشد امر حق آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طریقی
 مشایع شود اختصار اقتضای باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد و عمل و رقی شود
 از اوراق حیات اگر ایمان آورد در بین بطیفه هاست و الا و رقی میگردد از اوراق مار و اگر موجود
 نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقتضای آلا بخشی که ایمان
 آورده باشد در هر طور بی نظیر آن ظهور و اگر احدها اختیار یار یان نماید اقتضای اذن داده
 میشود از برای آن و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیاد در حق آن زیرا که مالک گشتی
 خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غیر مومن تحلیک شنی و آنچه برای ی غیر مومنین می بینی
 بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه
 ایمان آورند چگونه مایملکت ایشان الا قبل از ارتضاع کلمه الله که بدین ظهور است
 اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی همین ارتضاع اذن داده نشده بلکه تغییر اند
 ورق حیات با ورق مار قرین شود زیرا که کینویت آن مدد از نفی میبرد و کینویت آن مدد
 از اثبات و آن لاشینی نفس است و آن با شینیت صرف است بامر الله و مزار است
 بر کل نفس مشرقه در بیان که از برای خود عمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه گمراه شود و
 اعداد تا آنکه در بحر انحصای داخل شود چه در بدین ظهوری اعداد نمایه است که درجه چ
 الی مالا انحصای ختمی میشود هزار و دویست و هشتاد و سال قبل از نظر کن که محترمه بود با امر
 از مومنین بقرآن و امر و پسین می توانی اصنام نمود این قسم است که الف مالا نمایه رقی میکند

و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین بعد ظهور بیان را شده کن که تا حاصل روز غر افر
سین ثمن بیا بنود احدی و کم کم بیاض حروف بعد نقص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد
اول تمام شد و بعد شاهده کن تا امروز که چقدر رفته شده این واسطه بانه مقدس لای
که اگر بعد ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ماعلی الارض غیر از ثمن نبود زیرا که
حقیقت نارا نه هست که اگر کل داخل شوند و ظل او بنا بر حسب اوج میگردد و چقدر دیده
و کمتر بیا آنکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا بر ملک او شیئی زائد شود زیرا که از برای خدا بود
آنچه در ملوات است و ارض و ما بینها چه ظاهر شود که منحصراً بظواهر آنها فرماید یا آنکه
کل باسم او اظهار نمایند و درجه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حد واحد و از نهایت بلاخصایه
مشاهده کنی خلق جنت بدع را و لتوکلن علی الله ثم فی ایام الله تصبرون
الباب السادس والعشرون الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یکتب من امة مثقال ذرهب من بقاء کل شیئی تعد عشر
و واحد الله ان کانت الشمس طالعاً فلیغض الیه لیتقن بین حروف الواحد کل
واحد مثقال اذا شاء والا لا امر سبیده لایشل عما یفعل و هم یسلون و ان کانت
محبوبه و یکون الحروف الواحد ذریه یوصلن الیهم و الا یصرف فیما یقرنان من نفسین
و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النار یحرق لمن یخمسه الله او یضرب
فی البیان و یتلو فی نفسه و یخطفه کیف یرد الی صاحبه مختص این باب آنکه بعد
از آنکه شیئی بقاء صد مثقال ذرهب رسید بر ملک او است که نوزده مثقال بجز
واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید
اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند که اگر نباشد بآن مقرر من می راند

بن و نفس را و مشال نار را حفظ نمایند تا بن بطیفسره الله روشو و در نزد ظهور و مطلق
 میگرد حکم اقتران و عطاء بذریات الالبان اون ثمره این آنکه اگر در آن روز یکی نفر
 مثل اینکه از نوا طاعت میکنند بزرگی است که اطاعت نماید چگونه است امر و ز که عا
 رسول خدا می نمایند و کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در
 یوم ظهور اتوی است تا در حجب لیل از برای عارفین با و زیرا که آن یوم لقاء الله هست دیگر
 کسی نراند در ک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که بعد بعد از هر صلوة طلب رحمت و
 مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است
 دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یدکر ابویه بذكره
 اِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

الباب السابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلنا با اثم توزنون ستة الف و خمس مشال فاذا فاض
 تسعين مشالا للفضة و لیاخذن الله عنکم و کل عنه یلون و لتردنه الی من نظیره الله و تحفظه
 کیفیکم ملخص این باب آنکه از آنجا که هیچ عزیزی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در
 بر ظهوری بن برین بآن ظهور افتخار بعضی بر بعضی با طاعت خداوند بوده زیستن و دیگر
 زیرا که شئون دیگر در نزد اهل بر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او میثود بوده و هست و
 اگر نخواهی این منی را مشاهده کنی آخر بر ظهوری نظیره کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا
 وضو که مستحب است نماند باینکه افتخار کند که من نظر با سمان نکردم الا با وضو بلی این
 عزاست اگر مقترن با ما یثبت بالدین باشد که معرفت الله و معرفت ظاهر با مراد از نزد
 او باشد و الا کینویات مبدل می شود از نوریت بناریت چگونه و اغال رسد و بداند که

از آنکه عدد ذهاب و فتنه بعد دکل حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج میشود که اگر نشانه
تتریل دهی بشش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باید باشد از این جهت امر شده
بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج مثالی از هر یک که در آن شده بود و بطور نقطه
چه در اولی و چه در آخری باذن اعلی شود و در میانها بنورده نفر از اولو الطاعه که اذن دهد
بر هر یک عدد با قیامت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت
میانند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تحب رتی اعظم تر بوده است زیرا که در آن تغییر و تبدیلی
خواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن بود نقطه بیان را این اگر بعد از بلاغ عدل از آن حکم کرده
بود میتوانستیم دهم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را میمودی آن
وقت شاهد میبودی که بیک حکم چقدر وجود در حق تو دکل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الاشی
مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند با طاعت ادا و الهی هر آینه بر کل من چقدر حکم
دارد بسیار و حال بین چقدر وجود شده این است که هر چه هست از بند و است و کل
خالق مثلا اگر رسول خدا از فرستاده بوده بود که در هر سیک مرتبه حج کن با استطاعت آیا
مستلح مؤمن میراست مخوف شود بلکه تقرب بجهت نزد خداوند با طاعت و نزد خلق افتخار
میکرد و بطور طاعت و همچنین کل احکام را شایده کن که کل در فتنه او بستند اگر کسی را خواهد
غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحق و بدون حق و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان
میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن
اینکه اگر رسول خدا فرموده بود در میان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کند یکی از صد
دین است امروز بین که چقدر با داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرستاده بود که باید
سلطان از قبل من در میان سلطان باشد مؤمنین میتوانستند مخوف شد تا یوم قیامت از برای

او باقی میماند و اگر میفرمود در این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز پس که عزت او
 چه قسم بود و حال آنکه می بینی که فرموده و الله علی الناس حج البیت سالی هشا و هزار نفس
 میروند و حول طین میگردند این است علو امر خدا و استعلا آن بر ما و اسی خود و همچنین اگر
 برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم البقیة بین یک ذکر الی لهی را بدون
 حجب نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم
 ذکر ندارد اگر چه در سلسله دون حق باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی
 هم نماند و همچنین مشئون دیگر را شاید و کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مطابق حکمت
 که بجان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند و حال آنکه اگر نظر کنی در طاع
 آنها با اسم حق برپا است که میگویند از اسلام است این مطلع و حال آنکه واقع علیه الله
 و عند اولی العلم لدون الله حکم میشود بین بعد خلق را که از مبدء امری که از قیامت است
 تا قیامت محتجب و بجان یک روز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد
 این نیست الا عدم بصیرت آن و ادراک آن و انافس بصیر و مومن دقیق چگونه از قیامت تا
 قیامت میگذرد که در حجت باشد و یک روز را بگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز
 در بعد و قاضا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حق او شود بدانکه نجات
 خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر قبل شده نجات مییابند
 و الا در نار میمانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر میشود الا بدعوت ظاهر ظهور او و
 همچنین اجابت خدا و نفاظ هر تنبیه گردد الا با اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری
 اهل ظهور قبل از اجابت نمیکند خدا را بظاهر ظهور بعد و نفاظ هر تنبیه که میخوانند کل را بسوی
 او دهل بر او هستند از عرف حق و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اول از انارتا

نمی یابند مثلاً اگر در حین ظهور رسول الله ص کل ماعلی الارض اجابت کرده بودند ادا و امر را
کل از انارنجات یافته داخل جنت میشدند زیرا که آنچه در آخرت حکم بشود از انارنجت بر
حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شد بفرمان لعل اهل نار را بقصر
داخل جنت کنند و امر شد بدست جنت در باین خود لعل تمس قیص اهل جنت را پوشند و
اگر نفسی در بیان بقصر کل ماعلی الارض را داخل در بیان کند کل از انارنجات داده داخل جنت
منوده و این است فضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من طغیسه الله
کل اطاعت نمایند او را یک نفر در انارنجت الا انک لکل داخل در جنت شوند و کل ماعلی الارض
قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در دلیل ایل
تضرع و ایهال و باسم او انمار دین و دنیا نمایند و شب و روز از برای لقای او گریه
و در تضرع ولی و حق که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی
مستور نیست زیرا که اول دین معرفه الله هست و معرفه الله مستور نیست الا بمعرفت او
عباد که بآیه ستود و در نفس ایشان از ظهور قبل او لکن عمل میکردند بر خیزند و آنچه لایق
نیست محل میشد اگر خطو کنند بر قطوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عیبانی نزد
خدا و کل اعمال را یک دفعه محو میکند گانه کمین شیئا چنانچه در ظهور نقطه فرقان ۳ شنیدیم
کل مؤمنین باخیل منظر بودند احد موعود را شنیدیم که بر آن شش حقیقت در بیت و سال
ظهور خود چه گذشت حتی اگر نفس مود ما اود می نبی مثل ما اودیت با انک کل از برای
ظهور او تضرع و ایهال مینمودند که بقول عیسی در حق او عمل کند ولی حمد خدا را که در آن روز بود
ولی در ظهور نقطه پیمان بودی که کل مؤمنین بر رسول الله ص منظرند ظهور محسوس موعود را زیرا که این
حدیث از رسول الله ص هست و عامه و خاصه بر آن متفقند و همه نمیت که جوهر ایمان منجبه

پاشی عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را شنی عشریه میگویند و بنظر
 ارض فارس را دارالعلم میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشاخت
 را و بعد از شناختن ظاهر است بعد از ایشان که همان کافی است و ذل ایشان و حال
 آنکه شب و روز را جعل البل میگویند در بیان هم همین قسم بهین و مغرور شو که کل میگویند من
 بآن هستیم که این همان کل است که در بدنه نقطه بیان بود و بعینه در بدنه نقطه فراق و
 حال آنکه نقطه بیان بشانی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند و حال آنکه کل میفشند و
 یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوت بنی و ولایت ولی و حجیت ابواب
 و کل احکام دین اسلام بآن برپا بود و کل آنرا از عظم مجزه رسول الله ذکر نموده بودند و
 یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض کجرا و
 دوست بهشتا و سال یکت آیه کسی مثل او نیاورد و هیچقدر که ظاهر شد مثل آن حجت
 و مثل بحر بلا تپیل از بسجود خود نازل نمود کل از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله
 هست و امکان ندارد من عند غیر الله بنص قرآن و ایمان خود ایشان رفته بر اینکه
 من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نگردد آنچه اهل قرآن کردند که
 کل باسم ادکیند آنچه میکنید و از ادعیه بمانید و اگر محتجب بمانید بر نفس خود ظلم دارد
 آورده اید اگر برادر حزنی و دارو نیاورید و اگر الیسا و با نه برادر وون حتی دارد شود بر
 خدا دارد آورده اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده میکنید و از اول عمر آخر
 میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحمل شده نواز
 صفراء که یک دفعه می بینید یک نفسی که او را شناخته اید و چه بکا که پدر و مادر و اولی القرا
 اد بوده اید ظاهر میگردد و مناطق بجلام انی انما الله لا اله الا ان این است که کل کیفه

منفرد و تشریف شایسته از علو اعتبار و شمس حقیقت و سماء ارتفاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دل
 که آیات اله است بر ندارید و آنچه قبل در قسم آن گفته بگویند و آنچه بعد در بیان گفته بگویند
 نقل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نگردد باشدید و الا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر
 خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشد از نفوس
 در این ظهور بر او حکم کردند الا آن چه در بعد می بینند اشخاصی که در مقابل رسول اله ص ذکر وجود خود
 کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر نمونی نباشی نزد اشخاصی که بعد می آیند و امر در دستند
 اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من نظیره اله مؤمنین با و از روی بصیرت می بینند
 حکم محبتین را بعد تر از محبتین در این ظهور هر آینه تو امر و ذکر می از معدومین گفته و دیدند
 سبکی یا میسده انی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه باین ظهور و همچنین در
 ظهور من نظیره اله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آرا نه اذن نبغه لایق
 ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری نقل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشته
 نقل در آن روز سخات یابی و الا حاطین بر ظهوری حل اعل خود را می کنند لایشر بنگان انکاز
 برای خدا می کنند و لتقن الله حق نقاته ثم بامر الله تو قنن

الباب الثامن والعشرون الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکر الله فی تسعة عشر یوما من کل حول آخره و انتم صائمون
 مختص این باب آنکه اول مراد خدا بدان از صوم که شمره آن چه چیز است و آن آنکه در
 ظهور قرآن اگر می شود و از رسول خدا سوال می شود سبب فرض او را هر آینه جواب می شود
 آنچه ذکر می شود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که بدین اله است
 مثلاً در زمان رسول خدا اگر دوست نداشتی هر کس که او را دوست نداشت و نبود

از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد آنچه
حرفا بحرف در حرف واحد قرآن بیا و جاری کن تا فتنی شود بحرف آخر که جامع ظهور است
کَلَّ واحد است که اگر صائم از ذوق آن میبودی پیرانیه در آن روز صائم از برای خدا بودی
و همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را در تلبت خطور کرد در حقیت آن اهل
دین تو مرتفع میشود چگونگی صوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در صین استماع حجت
بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که بتو گفت بایات احتیاج بمؤمنود و میفهمد که حجت بماندی
احتیاج از اجابت الله بوده در در رابع زیرا که ظاهر آن ظهور بود و خود را بطوریکه از برای
ذکر نموده بود این است که در در رابع در اول ظاهر بوده زیرا که در همان تذکره ای انا الله
لا اله الا الله نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند میر نمود و یقین نمود باینکه
آخر صین اول است و ظاهر صین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسما در رتبه
در رتبه او است تجاود از خدا و نیکند مثلا نظر کن در ملک اول از اول وجود ذکر میشود
تا آخر وجود ولی آن آدمی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با آدمی که در آخر وجود ذکر
میشود و همچنین کل مراتب اسماء و امثال را ملاحظه کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شد
از حجب دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم
بر واحد اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس
از برای دون ایشان است دون صائم و در وجه ایشان ابواب حجت را مشاهده کن
و در عدد واحد و ظل ابواب ناز که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلا در یوم ظهور
امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عباد می باشد که در حجب او بود
و از دون حجب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور با حکام آن ظهور عاقلند ولی در بده

ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بسببشون اون رسد اینک ذکر میشود مرتفع میشود و در ظهور
 بدع بان ظهور ظاهر میشود و الا نذ این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حجب آخر بود
 شش راسه را صائم و الا کل در آن حدود دیگر هستند مطیعند ولی چه اثر اگر کل مؤمنین بقرآن صائم
 نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده اند
 و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما بقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمید
 و حال اگر چه بسببشون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و درین صوم حق است بر صائم
 که مراقب نشود رضاء الله را که از آن محتجب نگردد که اگر درین صوم شجره حقیقت طالع شود و
 حکم نماید بدین آن فی الحین اطاعت کند چنان صومی که الا آن سبب بود که امر او بوده در ظهور
 قبل و همچنین کل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجامع اگر چه علما باشد و ظلم
 اگر چه قدر قیاط باشد و حکم بر خدا حاصم شوق خود را و در حکم ناله آفر دین شو که از بعد
 ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نطق نموده همان حکم علی الله است که بطل بوده و همچنین درین
 ظهور من نظمیده الله شهنیت که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد
 مبدا دین ایشان چگونه رسد حکم ثانی از شون آن و از طبع و غروب مراقب باش و
 در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد اسم هوکی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر
 تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سینه بل و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر
 جزئی از اجزاء او امر است که اگر کل باطلی از فضیلت میشود نمیتوانستند تعش عشره آتی بحق دون
 آن حکم کنند و حال بین بحسب وجود الهی را که چگونه تسلط شده در حق عباد خود بلا استحقاق
 ایشان که اگر بعضی استحقاق بود هر آینه در آن چیزی که بودند بودند و بعد عرفان فضل او بوده
 که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند و لقوس الله بکم لعنکم یوم القیمة

عن لم یؤمن بمن یطیسه الله بعد

الباب التاسع والعشرون الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها واذکر حروف الحی فسلموا علیهم واذکر و الله بعد
و نظاهر امره فی کل لیل جمعه و یومہ اشنی و ثانیین مرة ثم اذکر و الله فیها اربعة الف
مرة یا الله یخص این باب انکه هر وقت ذکر شود من بطیسه الله صلوات فرستید بر او
و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بجا کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه
ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر داند که آن شب و روزی است
که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من بطیسه الله و حروف حی آن را دوست و
دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غنیمت از این است که سجده کنید و
بخوانید و کسی که ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خدا
و معرفت خدا معرفت او است محجب مانند نظر کن در ظهور رسول الله که چند ریل
و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین با بخیل کل خدا را میخوانند بدان خود آیات
بخشید ایشان را بچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بیکر
خدا مشغولند و آن شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز آنها از سر سازه خود
حرکت ننموده و اگر آیات بدیع بر آن خوانده شود مسکویه مرا از ذکر خدا باز مدارای محجب
تو ذکر خدا را میکنی و آن کسی که این ذکر را تجلی در تو نمود چرا محبتی اگر قبل نازل نفرموده بود
فا ذکر و الله کجا تو میدانی که ذکر کنی و کجا میکردی بیا که اگر ذکر کنی من بطیسه الله
را آنوقت ذکر کرده خدا را و بچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت
آیات خدا ترا نصیب دهد و آلا چه شکر در حق تو از اول عزرا آخر عزیر یک سجده کن و بپرداز

بذكر الله بجزان ولی مؤمن باشد منظر آن ظهور بین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و
 عارف شوی حجت او و گویید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود برآیند ذکر بوده او را بمنتهای
 ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیکرد الا بقبولی
 ظاهر بظهور مثلاً اگر امری را رسول خدا قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در هوای نفس این
 عامل مانده و الی الله راجع نمیکشید و همچنین اگر علی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده
 زیرا که سبب از برای احکام بسوی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل میشود از منظر ظهور
 شود و آنچه صاعده میسرود الی منظر ظهور شود و خدا را که یک نفر متقبل دیده نشده که ذکر تقبل
 کند و حال آنکه از ازل عمر آفران عمل میکند بآمنتهای جد و جهاد و اگر از او پرسید از برای چه
 میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبولی
 حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کل الاشرف
 عمل میکنند ولی از مرده آن محجب بی کسی در بیان عامل است که در بوم ظهور من نطقه الله
 از او نفس داشته باشد بر قبول او و الا این که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده
 و الا چه ثمری ماعلی الارض عمل میکنند آنچه بر او بسته از دین خود ولی نظر کن بآن مبدئی که
 قبول خداوند ظاهر میسرود که گویا در ظهور رسول الله کیت متفرق نبود که از او طلب کنند
 غیر عارفین باو تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبل
 خداوندی میشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله باشد تقبل او است
 نه تقبل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بر از آن مشرق میگردد و رحیل مستور نموده و در
 از برای خدا عمل میکنند باین رایحه از رایحه شعور برایشان وزیده و حال آنکه قره کل اعمال
 ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمیکرد الا بلسان آیات که مجرب کل

ماموی را برساند چنانچه امروز قرآن مجید و وجود را می رساند حال هر چه می خواهی عمل کن بین آنکه
 یک پرگاه ذکر قبول در حق او شد این قسم است که در ظلمت حرکت میکند و ثمر نمی بیند از اقبال
 عمن آخر از برای خدا عمل میکنی و یک دفعه از برای آن منظمی که عمل را میگرد و نمیکند که
 اگر میکردید دیوم قیامت اینطور متلاطم نمیدید بین امر چقدر عظیم است و کل چقدر محتجب
 قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر منظمی شده الله و عمل از برای او است
 فریب نفس خود مدهید که از برای خدا عمل میکنیم که بدون الله نمیکند که اگر الله نبود
 منظمی شده الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و آلائه آن این جل هم که هیچ نمیدانند شب
 روز لا اله الا الله میگویند چه مردار در در حق ایشان قدری تغفل نموده که از بده امر محتجب گردید
 که کل اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع بدین شما میشود و کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود الا بقبول من ظمرا و من نظمی شده الله که لسان آیت از او ظاهر
 گردد که اگر از دوز آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است
 و اذن اشین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول الله است و قبول الله قبول رسول الله
 است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و بهترین که من نفس مؤمنی را حقن نفس
 خود مشمرد و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده
 که اگر آن بود ثم مرتب نبود همیشه نظر بر بده امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد
 و آن اشین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه با عدد است و آن واحد با عدد
 با مراد واحد شده که اگر آن بود حکم جاری نمیشد و لتوحدها الله و الحمد لله خالصا تم الله با حقن

الباب الاول من الواحد التاسع

تطلون فی آن عز کل الارض لله و من بعد کل ما لله و ان هیوت التي یومضه تنسب

الملوك من يصلي فيها من اولى البیان فیلصدق بمقال من فقهه الاوان یسکن فیها بمنسب
 الی حروف الواحد او خمسة البیان وفي کل مقاعد الحرة فلتحیون عضا علی عدد الواحد
 مقام نفس اذا کان الارض واسعة والا الواحد بلاعد و لکن العالمین و الابدان یلحق
 محل باقض من النقط فی احد الحرم و منی علی ذلك المعتقد من المرات لیدرک ان تصحیح فیها
 ملخص این باب آنکه عز هر رضی الله بوده و راجع میگردد بوم ظهور من لطیفه الله او با اذن
 بپسین قدم عزیمان دانسته که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند براد است
 که بکشت مشال فقهه اتفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها آلا شهادت بیان و مظاهر واحد دهر
 مجلس عزیمی که متعده کرده بلا عدل منرا و راست که مکان عدد واحد را خالی نگذاشته که اگر آن سا
 من لطیفه الله با حروف حتی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجزا هر یکی که از بیان اخذ میشود در آن
 ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر متعدی
 محل یک نفس منرا و راست که خالی نگذارند زیرا که دیده میشود که در بیت خود من لطیفه الله
 هم این قسم ظاهر است که از استعداد آن منع ینمایند و را چون که ینشانند او را لاحرام او با
 او ولی او ینشانند کل را دینخد و بر عباد که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه
 ینمایند ولی بوم ظهور او از او محجب ینمایند بازایات خود و طین باقض من النقط امر شده
 که در یکی از الحرم واقع کرده و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را را
 نمایند تا آنکه امارتی باشد در نزد خلق بر اینکه نقطه بیان عیسه بوده مخلوق و مرزوق
 و مولود و موروث و آنچه من الله بکلم نموده از او است نازا و کسی مقلو ینناید و از حد
 عبودیت تجاوز نکند چه سائرین در بیان میر و عروج ایشان را تزان اقراران داد با سائرین
 در تضرعان چگونه رسد ماعلی الارض ولی کل این سیارگان طائفه حل سیاران دظهور من فی الله

نزیرا که در آن روز با ایشان ثابت میگردد و ندرون ایشان و استحقاق آنکه فی کل منازل من عند
فان امر آنکه فی الا علی مثل الادنی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثامن اواخر التاسع

من یکن له خط لم یکن له عدل فی آیامه فلیکتب الف آیه الله ویومین بان یوصلها
النقطه لیجزیه الله برحمته یوم القیمه آنکه کان کل شیء علما لم یخص این باب آنکه
در ظهور بیان صاحب قلمی بسم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست
از ابجد گرفته تا اعلی متنی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قسطی که آنهم
بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شعرون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور ظهور
نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد و او را آنچه جزا داد است از آیات خود و مذکور گردد
باین سبب زنجبیل خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر آن نداشته باشد در حق نوشتن
بآن بر شمع را بیان است که بهاء الف را با و برسانند و اگر مستطیع است که سرزاد نیست کسی که
از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد و عمل خود و از شعرون همه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات
چه تفاسیر و چه شعرون عقیقه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن آنکه اگر
در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگردانند الا با تار من لطیفه الله که حرام شده بر ایشان
قلم گردانیدن بر همه کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس الله عمل کند که بهتر است از
کل آنچه در لیل نوشته میزد و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر ظهور نبوده الا خطی که نوشته
چو آن زمیت زیرا که اکثر با تسلیم میزیند ولی میت است نه چنان حسن آن با حیوان بودن
آن است که مثل آن بالنسبه بخواند و حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئی در حق خود محبوب
بوده نزد خداوند و استحقاق دریا که ابجدی امخطوط و امنها عندکم لعلک بذلك یوم القیمه عند

در کتب معتزله الباب الثالث من الواحد التاسع

و گفته من کل ملک او سلطان بیعت فی ذلک التین بیت من المرات لنفسه یکت
آیات الله و کان من عینه ملک الآیه المذکوره بیعت اللیل
تخص این باب آنکه کل وجود خلق شده اند همگرا برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان
بقیاست ذکر شود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان
بیت در سال بود حد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند و دل آن ایام شش
است بالنسبه بشارکان و همچنین مثل ایل آن ظهور بالنسبه بظاهرش همین است از این
جهت است که در آن ظهور عارضین بآن مسلم را جریان ندهند و جاکند از تصانیف و تألیف
و انشاء آن خود و ظهورات و بدو زات خود زیرا که اگر در بخشای طالع شود هر آینه ذکر برای
از برای آن میشود و همچنین است اگر اعلی علمای زمان من بطنیسه الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند
معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه با آثارش
آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تا کس در آنها ظاهر نشود از شمس آثار بلکه
کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آسپند
توانند عروج نمود و اگر کل عالم جمع شوند و عروج نمایند بفرقان عرفی از آن نوازند رسید
و ذکر شده در حق اول القدره ازیم و سین در بیان برای که مقصد نفسی از مرآت از برای نفس
خود ظاهر سازد در بین یعنی از کتب شود ذکر می که دل باشد برای که اگر من بطنیسه الله
ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل خلق گردد و آلا ادنی لعل در آن یوم
مراقب خود باشد که بچند صبح محجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا
آخر فعال بوده و هست و شمر نمیدهد آن را الا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید درین

دون را با آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفته و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر کردن حق و احتجاب از محبوبی که از برای او میکشود آنچه میکشود و با اسم او در بیان معجزه نبوده که اگر حزنی بر من بطیفه الهه وارد آید انتقامی که ممکن است از کشتن از او نگرفته میشود و اگر نصرت کند فضل که در حق کل شیئی جاری میگردد و در حق او نازل میشود زیرا که اگر اقدام بجزن او ننماید احدی را نمیرسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی نبوده الا با عانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور مبادرت نماید بر دون رضای او مثل او نیست که بعد از وجود او متکلیف شده باشد و پهناری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از احوالی و ادانی راجع میگردد بطلمای حس ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند مخوف از حق خواهند شد و اگر بر حق حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها نباشد که کل چنین میدانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون الله نبوده و هستند خداوند اینست که آن نایب که کل میرسد اقل با آنها میرسد و بعد از آنها بدگیران چنانچه اگر مقبل باشد فضل الهی اول بایشان میرسد و بعد بدگیران نیکو درجه است درجه علم اگر علم بنظیر کسره الله و رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله و عند شیئی که اگر یک کلمه نیت بهتر بود از برای او تا آنکه علم بکشتن داشته باشد و علم بنظیره الله نداشته باشد که کل شیئی با مراد و باس نیت راجع پوشند چه آن وقت که یک کلمه نیت اند اگر متبل شود که طوبی له و اگر مخوف شود نفس خود را در نار انداخته و الا هر کس که بعلم او تابع او بوده مثل تار است و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنت میگردد ولی از آنجائی که اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حق از این جهت نبوده علم از برای او

قول مرحوم شیخ ϵ در وقتی که کسی از ایشان شوال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و
 میصد و سیزده نفر که در آن روز اتقای آن ظهورند متحمل میشوند و حضرت صادق ϵ ذکر نماز
 در حق ایشان میکند بعد از نخی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
 که دست از ولایت امیرالمؤمنین ϵ بردارد تو بر میداری فی الغرابة و اتقاع نمود بود که حاشا
 و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت با وضو نموده و او چون متحمل نشد
 کافرشه ولی ملحق نشد و این از آنجائی است که نظر بمبدء امر میکنند و ظهور حضرت را
 غیر ظهور رسول الله ϵ می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ϵ مشاهده کند بالنسبه ظهور
 عیسی ϵ متحمل میگردد کلمه که اوسع تراست از اسماء مقولات و ارض قابلیات ولی چون نظر میکنند
 اوق میگردند از برای او از شعر واحد میگردند و ازین نایب است که مراد مطلق این بوده که
 دست از ولایت امیرالمؤمنین ϵ بردارد زیرا که این امری است متع و لم یزل و لا يزال نور آن
 حضرت در ظاهر خود بوده دست بکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیرالمؤمنین بوده و در
 این ظهور بآن اسم محجب مشو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ϵ در زمان رسول خدا ϵ همان وقت
 عیسی ϵ بود در زمان او بعد از خروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوج
 میگردد از هر شیئی اوسمی که در امکان است و اگر محجب گردی ادق میگردد و از هر شیئی
 که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل مؤمنین چنان بصیرت ایشان در حدی رسد که
 کل در حق باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت کیسافس در باین این کل و امر فیه
 نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنحضرت اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان برایشان
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شای از ششون
 دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

لصاحب مجتبی نماند فلتراقین الله ثم اياه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتاب الله علی الناس ذکر السر قل کل عنه یسئلون

مختص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بنفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاید و اینکه امر بتقوی و دور یاشنون و دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی بتلا بفقر شود و قناعت کند و صبر عزاد و زدن نفس اود باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظہار کند فتهایش این است که سببی از دیگری ببرد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن اوست ولی بعد از آنکه نظر کند بنفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه ارشده ذکر سر از برای آن است که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیران باشد که از محبوب خود محجّب نمائی نه اینکه لبان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس مثل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الجمله تعاکس بهم رساند زیرا که اوست مبدا هر خیر و با و راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثم غیبت تورا الا انک بذکر او ذکر کنی او را که اوست ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکر میسکین بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور در نیست نقطه بیان است در آخرت که بمالانهای الی مالا نغصایه اقوی است از ظهور و دلای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً بایمان با و ثواب او نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جبر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حق را جبراً که آن روز افضل است ذکر او جبراً از نود و پنج ذکر

سر این است جوهر ذکر نزد ذکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلذکر آن الله سرایا اتم علیه
 مقتدر و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بانهایا بوده دهست و
 اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که اتم در شدت سر حکم آن ظاهر میشود تا آنکه در نوم و
 یقظ ذکر قلب آن برنج واحد میشود و با وجود بلاغ باین رتبه اگر در کسختی شش حقیقت را نفع
 نمیدهد تورا و اگر در کسختی و این نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چه ترا
 و چه جبراً بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و
 میار آن را بر کس در نفس خود میداند غرض ذکر من تلخیص سه الله است و عبادی که در این
 ظلمت بجم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود
 الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت گفته که همان
 عبادی که مدعی بودند در این ظهور محجب ماندند و آنحضرت ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم
 مراقبه را هم نشینده باقبال خود نبات یافته فلذاتقن انفسکم و لذکرکن الله فی سرکم و
 جبرکم و اتم تذکر الله سکون و لا تدعون الا لیغفکم یوم القيمة غف ربکم الا و اتم بینیدی
 الله تسجدون ذلک بینیدی من تلخیص سه الله ان یا اولی الذکر تقوتون

الباب الخامس من الواحد التاسع

والله علی کل نفس تسعة عشر یوماً یسجد النقط فی رجها و یعل باذنها اذا یاذن و الا
 حل علی صاحبها و کان الله ذافضل عظیماً

مخص این باب آنکه آنچه لفظ شیت بر او اطلاق شود من الله هست شیت ولی آنچه
 که ظاهر شیت در هر یکی تسار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن کثرت
 اداست و احسان توان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آتی

که در نفس او است بینیدی آنکه باشد با مراد که شمره اصل دین او عند الله باشد هر شود تا آنکه
رسد بفرع آن یوم اول از برای نقطه و ایامی از برای حروف و حتی و از اول یوم قیامت
تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین بیان است از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیکرد
الا الله اذن بر ارتقاء دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی نقضهای آنچه تاکنون در امکان آن
در یوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل
ترتیب آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز بین چقدر در علم
امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین در ظهور رسول الله چگونه
بود بالنسبه با آن حضرت آنچه دارا است از او است از عز و علو حال بین تو چگونه
میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از
اعلی و ادنای خلق در محل ترتیب آنها طائفه و احوال خود را صرف چنانچه برای یک
نسبت ترتیب ایشان برایشان خوانده شود و حال آنکه کل این غلظه در ایشان بواسطه
امری است که از مبده بوده که قول رسول الله باشد حال بین که تواند در آن محضر حاضر
شد و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول تا اول تا یوم ظهور آن صاحب
بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه
اذن برفع راس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کیونقی است که خلقت کل شیئی نزد آن
اصغار ذره است و با وجود این کلمات او را نظر کن بهین خلق خود را چگونه ترتیب میکند
لعل کل منقطع شود بوسی خالق او و خالق کلشی و رازق او را زق کلشی و میت آن میت
کل شیئی و می آن و می کلشی اگر علم باطن باطن را در کس کنی و با آن عمل کنی از روی
یقین توانی لایق حضور متور نور گشت بفضل او به استحقاق خود والا اگر نزد او حاضر

و در مقام لامشک بانده شیشا نباشی نتوانی برضای واقع او یکست خلوت نمود چگونه
 حل و حال آنکه کل خلق بشنونی که خود باین خود عمل میکنند آن روز گل کنند هر آینه محرابه
 ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی انوف الوف صرف میکنند در راه بی
 که نسبت بخود داده ولی اوم ظهور او که هر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی متعده
 گردد بوسی او ظاهر است فلتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی
 بنیر استحقاق او هر آینه محجب نخواهی بود از امر او و اگر عز و حرمان او را خواهی لایق بنوده
 که در باطن عزاد داخل شوی پس تو را که بگرسنگه عرش میزنند صغیر بگو از این هم اعظم تر بدان
 بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و مغوت
 کرد باین ذکر در حقی که دون موصوف غربتی که از آن بظاهر ادنی مشابه کنی مثل آنکه در
 حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده نازل
 شده سبحانه من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحانه من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه
 لایق که در حضور قدس او این نوع نظمرات ذکر شود اینها دبل معارف و جواهر توحید است
 که ذکر میشود ولی در سبیل حدود و ظاهریه آنچه دایب آن ظهور است باطنی مایکین در امکان
 خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حد و ظاهر تجاوز کنی ولی اگر بنیر از نظر توحید
 بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم بهم الیه ذبا که گشتی مثل آنست که در
 حق خود او گفته زیرا که شبهی از برای او نیست که ضرب النثل شود اگر گویم نقطه بیان
 ظهور او انظر است و اگر گویم ظهور پیدا و نفس او همان ظهور باطن است مرا چه قدر
 که توان ذکر نمود او را و غلظم عود و انعم خود اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الا
 تقدیس کرده میداد هر ذکر می و تنزیه کرده از شائی و آن باین علو عظمت و ارتقا

وتموجلات و امتناع عند الله بوده و هست فعالی الله عما یصف الواصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیمایمنی للناس ان یغزن طائفة التي یخرج نقطة حقیقه عن منبها اذا هم بها من
 لمخص این باب آنکه بدانیم هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الا آنکه محل ظهور میشود و همچنین
 هیچ اسمائی اقرب بخدا نیست بعد از حروف واحد الا آنکه محال انس شجره حقیقت میشوند
 ولی اگر بعد از خلق ایمان با آورد از قرب خلق بگیرد و چنانچه در حروف واحد بخوانی نظر
 کن و اگر قبل بخوانی نظر کن در اقرب در فراق نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از آخر
 شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین در تسبیح آن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است
 چنانچه در حروف واحد شایسته می و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ آنی که
 از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و همسم آنی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از
 برای او اختیار میفرماید و همچنین گل شون دیگر را ملاحظه کن که یکث وجود است و آن بحر
 وجود گل بهمان زنده و گل بهمان میست خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الایست چه
 اعلای خلق باشد چه ادنی که نسبت او بکل اشیاء سواد است ولی خداوند نازل فرمود
 کل تجسء و ضیا و خود را برابرین او قبل از خلق ایشان و صلوة بر ایشان نازل فرمود
 قبل خلق سموات و ارض و ما بینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان
 نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقرآن و آنچه در
 مکتب ظهور مشیت آید است بطور ما بذا تنها و اوست کیونیت مشیت که راودید
 نمیشود الا الله جل و عز و محبوب ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا
 و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را نزد آن بحر وجود قطره از بحر

آن دان و درک کن اورا یا بحجب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع
نشود و الا اگر بقدر تسع عشر عشر تا سه شوی و بی گونی نخواهی بعد از موت او درک
نمود و بدانکه طاعت اوفض طاعة الله است و محبت اوفض محبة الله است و برکت و
کلمات محجب همان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است و اگر آن باشد که
نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شئی نبوده و نخواهد
بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنوا نیست نظر کنی قل
یکفی من کل شیء و لایکنی عن الله ربکم من شیء لانی السموات و لانی الارض و لایا معهما
انه کان علما کافیا قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد از اسم قدیر که
اگر مشاهده اجابت نمائی از مبدا امر زیرا که خداوند بوده اقرب تر از نفس تو بتو و قادر بود
بر هر شئی و عالم بوده دست بر شئی که اسم شیت بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از لسان حق
خواهدی اورا حروف این آیه در ملک او بوده دست سبب میکرد که ظاهر نماید اسباب
اجابت از قبل او ولی نظر کن الا الی الله که کل مآدود اوفض او است و الله غنی

الباب السابع من الواحد التامخ

فی النبیات من سج الانغوزه والورق الزرقوم

بدانکه اصل نبیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل شود
و بدانکه هر کس این نظیر الله نباشد بدون الله است و هر کس از برای او باشد که است
و همچنین در متعلق بیان مشاهد کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر فردی
اگر ظهور است قبل داخل آن ظهور بخورد در نفی نظر کن و نبی شده از تنبأ که و اسباب آن
و آنچه که از سمت خراسان حل میشود که را به غیر طیب دارد و اشغال آن بر نفع که منتظر کرد

و اگر خواهی خدا دل و ثانی را بینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود
 باین دو و آنچه طیب است راجع میشود بحمد و علی علیهما السلام سبکی را متعلق میکرد و باینها نمی شد
 لاجل آنها دپناه برادر هر حال بخداوند واحد عزوجل و اسماء و اشیاء آن که مثل دون مؤمن
 مثل همین است و بدانکه هر شئی خیری که در علم الله بوده دست در ظل شجره اثبات است
 که من نظیره الله باشد و دون آن در ظل نفسی و این معنی را بکون آورده بین ظاهر شاید
 کن در ظهور او لعل محجب نمائی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار
 کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید و جسمع کنی آثار آن را با حسن خط و اطرز صحن که آنچه از
 قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات جنت از لیه است که بر میاکی افنده مکملات
 مستشرق میگردد در هر ظهوری ابکار حدائق آن ظهور را اخذ کن و آنچه در امکان ممکن است
 نصرت و اطاعت لعل از نفسی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است حجت
 و اسد الهی که بر هر شئی تعلقی میکند و موهبه جامعا که بر هر شئی احاطه نموده قل الله
 انما کم عن النفس و ما یسب الیه و امرکم و کل شئی بالاثبات و ما یسب الیه لعلمکم بوم القیمة
 تقبوعن الله ثم بامره تمردون قل کل له ساجدون و بدانکه وجود نفسی بنفیه ذکر میشود و الا
 بذكر اثبات که اگر شاهین نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل
 نفرماید و آنچه ذکر شود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فانی نفسی است و دون آن
 مثلاً منی از این دو شئی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نفس آن و همچنین در
 کل مراتب وجود مشاهده کن محسوس جو را و احوال کن بر خداوند خود در هر شأن که او است
 بهترین حافظین **الباب الثامن من الواحد التاسع**
 فی حرمة التریاق و السکرات و الدواء مطلقاً

مختص این باب آنکه کل شئون دون حسب از دون حق بوده و هست و کل شئون حسب از حق
 بوده و هست و یکی شده از سکرات و آنچه حکم و واء بر او شود مطلقا تا آنکه مگر نمی خود را از هر
 شئی که دون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت بالا بطیفه و نعماء طیبه که شئون
 شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه هسته از آن یک نفس دون
 نمون مثل کلی اوست ولی خداوند عالم عزوجل در همه حال نشانی تجلی فرموده که کل وجود
 ساجد و کل محبت و اوراغب و بطاعت او صاعد و هیچ ذره نه مگر آنکه بل کینویت عابد است
 او را و مطلق است بلسان خود ولی در این ظهور پریشانی که از شئون شجره محبت نیست موجب
 نبوده و نیست و پریشانی که بوده موجب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند
 آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در زیر بطوری
 اذن داده شده اهل آنرا که بدون مظاهر حق مدرا نموده لعل شری از وجود ایشان اخذ شود
 بایمان بحق زیرا که امکان در همه نفسی هست اگر خود نبضها متجرب نشود و لتیقن علما
 بحمد الله با الله یکم الرحمن ان تم تجتوب ان تقصون

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الاصلوة المیتة فان لم تجتوبون ولكن

فراوی قصد و نیت مختص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام
 محقق الوقوع باشد در آنکه از معروف اثبات است و از آنجا که از هر بطوری کل خود را
 چنین جلوه داده که مظهر اثبات نه نفسی ولی به ظهور ظاهر سیکر د که از نظر نفسی بوده از این
 که نفسی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند نموده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورد
 باشد با الله آیات آن و شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن و راء نفسی که آن الان ظاهر

ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام نماز
نفس الامریه زیرا که آن در آن روز لدون الله بوده که اگر نبود غیبت و آنکه نماز کرده باشد
بوده که اگر نبود امروز مومن غیبت این است یکی از احکام و ادویه که باطن شده و بظان
که اگر بظان هر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چرا بصیر
که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة نیست اذن داده شده زیرا
که آن از اعزاز مومن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و محبت
نزد خداوند ولی کسی مقدم نیست که در صفوف خود قائما نماز گذارند بر او بقصد فرائض
ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چند صلوة جماعت
بر باشد کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که گذارد کسی را که با نظر نفس او نماز گذارد
در ظهور افرازی او که لدون الله واقع شود و حال آنکه کل باسم او صلی بوده اند و
بقول مصطفی بین حد فلق را که با این همه التماس و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر
یک صلوة مثل آنکه بااذن علی بن ابی طالب در روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن
مراقب بوده یوم ظهور من تطهیر الله را که این قم محبت نمائی که شب و روز بتنهائی ذکر
او میبرد با حکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بفته
طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتضاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانند
دانشموجود خود بی نصیب گردی اگر چه آن بجز وجود صابر است که اگر لایت نفسی در علم او باشد
که و نامیکند بعد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عید خود را کند
ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کنند و خود محبت شوی
چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عبادیکه در انجیل بودند بیدار گرد و ولی بیدار شدند و قیامت

امروز در خواب می بیند زیرا که بر او بود که بفرماید بنم احمد موعود و اما محبت فرماید بآبائی
 که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین می بود هیچ حتی در هیچ طور که
 کرده نمیشد نظر کن در زمان که یقین بآن داری که چقدر زنده شد عبادی که از رسول الله
 تمت نمودند آنچه نمونده حتی آنکه گفته ثانی بآنکه و الملائكة قبلاً که از آن اعظم تر زبانی از برای
 ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند نمره بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است
 لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه بگویند بهم رساند و تا حال هنوز
 فظن این در انتظار مانده چه با قیامت من نظیره الله بر باشد هنوز ایشان در انتظار باشند
 اگر خداوند مبعوث نفرماید مقدر همین را بر خلق خود از مؤمنین بیان و الا فضل کل وجود
 را در کمال خواهد نمود اگر سبب ظهور غیر از این بود هر آنکه خداوند از برای رسول الله صلی
 فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدء غیر از امر است
 مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از
 خلق ارتفاع آن ظاهراً با طاعت ایشان امر خدا و الا همان عزای که در امر الله بود است
 نزد بصیر لطیف چه کل عمل کند و چهل بکشد و متصلین لله ربکم الرحمن لعلم بآیات الله یوم القيمة
 الباب العاشر من الواحد التام

فی طهارة ارض النفوس المختص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است و علم
 خدا و کل بزرگوار که ظاهر میگردد اگر مؤمن شوند بنظیره الله و تطهیر یافته میشوند الا باین
 بمحرف ثلاث و ادراج الابرار و انفس الابداس و اجساد ذاتی الا بخل آن و کل تطهیر
 در کماله حید است که ظاهر کنی این آیات و احداً از آیات در نقل آن از راه و همچنین در هر
 شایه کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دمت تو قدر

سیاه شود. تطهیر آن نمیشود الا با پنج درجه آن مقدار شده و همچنین از ذروه وجود الی غنهای
 ذکر هر شنبی نظر کن تا آنکه محبت نگر دی اندوای هر دایه و بدانکه تطهیر در بیان اقرب
 قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از آنکه ذکر دون است
 تنوی و عین خود را که نبینی و فوآد خود را که شاید نشوی و لسان خود را که ناطق نگر دی
 وید خود را که نویسی و علم خود را که احاطه ندی و قلب خود را که برا و مخلور ندی و همچنین
 کل شئون خود را تا آنکه در صرف جنت حب پرورش کنی لعل در کنی من نظره الله را با
 طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی
 بود بطهارتیکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر سخی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل نمیشود
 یعنی چونکه می بیند کلمات او را در عرفان او اختیاری میکند او را داخل حسب نفسی که رسید
 او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او
 با ایمان بآن واجب میگردد بر آن جنت و هر فوآدی که شاید شود بر کلمات آن با ایمان
 بآن در جنت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر سانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان
 خواهد در جنت بود و متلجم میشود در آن بقصد یس و تسبیح لم یزل که زوال و نفاذ از برای
 ظهورات عزاء و نصحات قدس او نبوده و نیست و هریدی که بنویسد کلمات او را با
 ایمان باد موقوف بر خداوند آن پیرا از آنچه محبوب اداست در دنیا و آخرت و هر چه
 که کلمات او را حفظ نماید خداوند موقوف نماید او را از محبت خود اگر مؤمن با او باشد و نظری
 که حسب کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول
 اذ اذکر الله و حلت قلوبهم بر آینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند
 در یوم قیامت با حسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس از این است که کلماتی که خداوند نازل فرمود

تلاوت کنی زیرا که اول دین تو بکلمه لا اله الا الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر و احد اول و ذکر
 بیان و حال آنکه دون کلمات عظیم در حرف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی
 از مظهرین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس این است که آنچه لدون الله است
 ازان خود را ظاهر گردانی و آنچه لله است خود را بان فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور پان
 که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات عظیم تلاوت کنی اذن داده میشود
 اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبت و عین سیر نمائی داری ز اوسفر زیرا که اگر
 کل وجود پیک کلمه الله اعظم سیر کنند کل میرسد بمقصده که ان من نظیره الله باشد که
 او است ظاهر ظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور
 مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیه نه جزئی و همچنین نفی بیان
 ظاهر نمیشود الا بطور منطقی سره الله که کل آن روز دعای اثباتند از برای او و قبری
 از نفی ولی خوش بود که محکم تجربه آید میان که آنوقت چنین کل خالص شوند که
 سموات و ارض و ما بینما از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور پان دیدی و اگر
 در آن روز هستی خواهی دید که کل مایمان بحر پان بان ماء زنده ولی ازان محبت
 و لطیفتر انفسکم علی حبش ما انتم علیکم مقدر و

این کتاب مقدس که ایک با فضل و عطای بزرگ خداوند متعال جل و عزت فوق آن مرزوق شده
 با همه مشکلات در دسترس خوانندگان گرامی واقع شود که از شنیدن استدلالات موافق و کذبیات مخالف
 برای احتراز از انحراف بین و یار افراط و تفریط از باب دستور و راهنمایی بزرگ پیغمبر اکرم صلی الله
 علیه و آله فرموده است الهی ارئی الحق حاشی اتبعه و ارئی الباطل باطل حاشی اجنبه تشه یا شن حق را
 بوده و بواسطه نایاب بودن نسخه های خطی و دسترس بکشف این معنی نداشته اند سعی کافی در مطابق بودن آن
 با هر آنچه از منزل آن صادر شده بذول گشته است و بچنین جهت که موثق شوندگان بخواندن و دست
 کردن در هر آیه آن اطمینان کامل داشته باشند متذکر میشود که این نسخه بابش از ده جلد کتاب است
 که بعضی تحریر شده در نزد دیگر زمان نزول آن بوده است متعادل شده که این نسخ نفیس از قرار تشخیص
 مطمئین از مومنین یکی که بخط نسخ خوانا و قطع کوچک بود خط آقای سید یوسف اصفهانی تحریر شده
 اخرا آن سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری و یکی بخط خوب نگاشته نستعلیق ریز و بقطع کاغذ پستی با
 کاغذ مرغوب و نایب بود خط آقای نور که آخرش نوشته اند (مت کتاب البیان بعون الله الملک النان
 فی دار خلافت طهرانی علی ید اهل الخلیفه بل لایشی فی الحقیقه نور الله فی هفتم شهر محرم الحرام سنه هزار و
 دویست و هشتاد و هشت من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله) و یکی خط آقای میرزا محمد آدی ابضی با خط
 خوبی که نستعلیق آن بیش از نگاشته بود که این دو نفر فرزندان حضرت ثمره از لیه میرزا سیحی صاحب ازل
 می باشند و یکی خط آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم زنج منظمه فاطمه خانم خواهر حضرت ثمره بود
 در پایان آن فراغ از نگارش هزار و دویست و نود و دو ذکر شده و دیگر نسخه های خطی طر فروع
 میرزا محمد تقی اصفهانی و مرفوع میرزا مصطفی کاتب و مرفوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ
 از تنوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قمری نموده و نسخه خط آقای سید رحیم و غیر هم بوده و بعد
 عقد و رسم دقت در مقابل بطل آمده است و بنا بر این مگر خط مبارک خود منزل آن پاکتاب های

حضرت دست آمده و معلوم شود کلمه یا حرفی غیر از آن است که در این نسخه باشد و الا بطریق
دیگر قابل تردید نیست و نیز برای آگاهی خوانندگان آنی که بدین کتاب را نازلند ذات صرف الیج صد است
پیدا نموده اند و الا آنکه خوانده اند آنچه تذکر داده میشود خود یافته و تصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب
اول از واحده اول اشاره شده است در باب اول از حد و کثرت امریکه خداوند عزوجل فرض نمود کلمه
لا اله الا الله محتاج است و نیز در بابی دیگر از ما هم تصریح شده برای بیان سید و شفت و کیت
باب بعد و کثرتی در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی نقطه بازده واحد که هر یکش نوزده
باب است و از بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحده نهم از
نقطه بیان من نازل شده و حضرت ثمره از باب یازدهم از واحده نهم تا باب نوزدهم از واحده نهم
بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود نوشته اند که این قسمت هم در دسترس است از اشعار
در موقع امکان در دسترس طالبین گذارده خواهد شد ولی بهشت واحد دیگر در لوح وصیت که
حاکم از کمال تفضل و بخشش دستوراتی است بحضرت ثمره که مراتب شش حقیقت و امور مختلط بیان

و اهل آن بوده است امر با نماز فرموده با شرط ظهور عزت باینکه فرموده است
اذا انقطع عن ذلك العرش تلومن آيات ربك ما يلقى الله على فؤادك ذكر من عند الله
الله هو المبین القیوم تا جائیکه فرموده فان یفسر الله فی آیکت منکبت هذا ما یورثن الا یر
عن عند الله الواحد الوحید فان لم یظفر فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلقضی الامر الی الله
و کلمه و رب العالمین جمیعاً و ایزد الشعب و الذین یمیتون فی دینهم و هم عن حد و الله لا یتجاوزون
تا میفرماید و ان ابواب البیان قد قدر علی حد و کثرتی و کلماتنا اطرافها الا احدی عشر واحد
تا جائیکه فرموده و ان اطرافه عزانی آیکت فاطر مناج الشانیه باذن الله بما کنت علیه
من الاکرمین تا میفرماید و ان لم یفسر الله عزانی آیکت فاصبر علی ما نزل

ب
که چون چنین اثری از صبح ازل در دسترس نیست گمان این است انهار نقرموده و یا آنکه شتر
ان را متعنی ندانسته اند و ظاهر از آثار مندرج در بالا هم این است که عدم انهار را هم اجازه
فرموده است

صفحه	من الواحد لاول في	صفحه	من الواحد لاول في
١٠	پان سره اکت و الدیل	٤	رج پان یکله الله الله حقا و ممت
٢٠	ان لا یحیط علم بالزل الله فی البیان بن امله شانی	٤	نقط بیان است
٢١	پان انی البیان بان فی حکم کثی	٨	رجع محمد و نظایر نفس او دنیا شد
٢٢	پان ذکر مردف التیسین و در نما	٨	علی راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٢٧	ان الراء من کل اسم خبری البیان بن نظایر امر کل	٨	فاطر راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٢٩	شعر حرف الفی	٨	حسن راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٢٩	ان البیان نیز ان بن ابته نور و من نور ع	٨	حسین راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٣٠	بیان یوم ائمه	٨	علی ابن الحسین راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٣٣	پان حقیقه الموت با ت حق	٨	محمد ابن علی راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٤١	پان حقیقه القبر	٩	جعفر ابن محمد راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٤٥	پان سؤال الملائکی القبر	٩	موسی ابن جعفر راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٤٦	پان ان البعث حق	٩	علی ابن موسی راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٤٨	پان القراط و ان حق	٩	محمد بن علی راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٥٠	حقیقه المیزان و ان حق	٩	علی ابن محمد راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٥١	پان احساب	٩	حسن ابن علی راجع شد دنیا با مومنین با و در د
٥٤	پان اکتاف الیه حق	٩	حضرت خدیجه هر شایسته چنانست نظیر نقط بیان
٥٧	پان ان انجذ حق	١٠	باب اول جمع فرموده دنیا با مومنین با و در د
٦٥	پان ان النار حق	١٠	باب ثانی ارجع فرموده دنیا با مومنین با و در د
٧٢	پان ان الساعه آتیة لا ریب فیها	١٠	باب ثالث ارجع فرموده دنیا با مومنین با و در د
٧٢	انی البیان محمد بن الله للمیسه الله	١٠	باب رابع ارجع فرموده دنیا با مومنین با و در د

الابتداء	من الواحد الثالث في	صفحة	من الواحد الرابع في	صفحة
١	ان ما ذكره باسم الشئ مكتوب	٧٤	ان الله تعالى ما بين يديه من ربه تعالى	١٠٣
٢	ان بقوله يخلق الشئ	٧٥	ان كل يرجع الى القطع يرجع الى الله	١١٠
٣	ان البيان من غير ما نكتب في قول من غير الله	٧٧	ان البسطة لله تعالى	١١٢
٤	ان ما ذكره من الاصل في قوله تعالى قد نزل الله منزله	٧٩	ان كل ذكر بعد ذلك	١١٤
٥	ان مقادير المتعدي في الارض اذ اذن في	٨٠	كل اولي الله والارباب	١١٦
٦	ان ما ذكره اسم الشئ ما شاء الله خلق	٨٠	ان الله ليس له ينزل ولا اريد يسئل من كل شئ	١٢٠
٧	ان ما ذكره من الله من ذكر تائه واما الزمان والارباب	٨١	ان الله من الله في العود الى الله	١٢٦
٨	ان في العالم الاكبر في البيان	٨٢	ان الله تعالى ما بين يديه من ربه تعالى	١٢٧
٩	ما في البيان في آية البيان	٨٦	كل من حج من البيان من ذلك فليكن ذكر الله	١٢٩
١٠	ما في كنه آية في آية الاولي شمس	٨٧	لا يجوز ان الله يسئل كنه غير البيان	١٣٠
١١	ما في كنه آية في البسطة من الله تعالى	٨٩	من حج من البيان فليكن عليه السلام	١٣١
١٢	ان شئ الله كنه الشئ من الله كنه الشئ	٨٩	في ارض كل شئ كنه في الارض	١٣٥
١٣	ان لا يجوز السؤال من غير الله في الكتاب	٩٣	ارض كل شئ كنه الواحد	١٣٧
١٤	كهنه الله انما يكون عند كل نفس	٩٧	ان من من غير كنه كنه انما من من	١٣٨
١٥	من من من الله كنه انما من الله كنه الشئ	٩٨	لا يجوز ان الله كنه الله كنه الشئ	١٤١
١٦	لا يجوز ان الله كنه الله كنه الشئ	١٠٠	ذكر كنه كنه	١٤١
١٧	لا يجوز ان الله كنه الله كنه الشئ	١٠١	حول البسطة لا يجوز ان الله	١٤٥
١٨	من من من الله كنه الله كنه الشئ	١٠٢	لا يجوز ان الله كنه الله كنه الشئ	١٤٦
١٩	ان من من الله كنه الله كنه الشئ	١٠٣	ان الله كنه الله كنه الشئ	١٤٩

ردیف	من الواحد الخامس في	صفحة	من الواحد السادس في	صفحة
١	بيان المسجد	١٥١	في نظم البيان	١٥٤
٢	ذكر المساجد الثمانية من قبل الشر	١٥١	ان حكم البزكم الكبر	١٨٩
٣	بيان عرفان السنن المشهور	١٥٢	حكم بان بوعباد في كل قرية من بيت	١٩١
٤	حكم تسيار السمار باسم الله باسم محمد علي ارض	١٥٤	باذن الله ان يكن على قطع بعض مرد البيان	١٩٣
٥	حكم انه اموال الذين لا دينون بالبيان	١٥٧	حكم المتدين	١٩٤
٦	حكم فاعلم ان يكن له عدل	١٥٩	حكم حول الكتب	١٩٨
٧	نظم النبوة من ان المؤمنين يطيعون الله ورسوله	١٦١	النجاح	٢٠٠
٨	حكم نفس ان تقرأ بالبيان عدم ارتعاب من الواحد	١٦٢	من سئل عن كذا قال لا يجوز ان يكون له دليل	٢١٠
٩	ان يذكر في كل شيء اذا اراد ان يستعمل اسم الله عز وجل	١٦٤	ان لباس المحرم في كل حال	٢١٣
١٠	ان الله قد قد الرب كل المربال الله ورسوله	١٦٥	في النفس على عيق الامر	٢١٥
١١	صلوة المولود وليت	١٦٨	ان لا يجوز ضرب العلم ازيد من خمسة	٢١٧
١٢	وفى الامرات في الامصار	١٧٠	في الطلاق	٢١٨
١٣	بيان كتاب الوصية للاثمات	١٧١	في ابواب بيت النقط	٢١٩
١٤	المطهرات	١٧٣	في حكمه من يخرج من النفس	٢٢٨
١٥	ان الذي انتم تتفقون عليه في الكتاب	١٧٤	بان تقيوا من علمكم اذا استعملتم من نظميه	٢٣٠
١٦	ان ما لم يكن له دلالة او ما لا يفسر به	١٧٧	ان لا يحل السفر الا اذا اراد بيت الله او بيت	٢٣٢
١٧	ذكر الواجب في كل شر	١٨٠	حكم لامة ما يخرج من العادة	٢٣٤
١٨	البيع والشري	١٨١	عدم جواز الفطر لاحد الى كتاب احد	٢٣٧
١٩	بيان ان الشك في الله شر محض	١٨١	ان لكل نفس فرض ان يحجب اذ لا يسل عنه	٢٣٧

الابرار	من الواحد التسع في	صفحة	صفحة
١	ان عر كل ارض لله دسره وكن ان الله	٣١١	
٢	من كن له علة لم يكن له صل في الدنيا وكن الله في الدنيا	٣١٤	
٣	والله من كل مكان او صلا بيت في ذلك الدين ببيت	٣١٥	
٤	كتب الله على اناس ذكر السر	٣١٨	
٥	وعد على كل نفس تسعة عشر ما يجدم الشط	٣١٩	
٦	نفس ان يري ان طاعة التي يخرج الشط عن حبسها	٣٢٢	
٧	النبات من ينج الغزاة والورق الزقوم	٣٢٣	
٨	حرمة القرابين والمكرات الدوا مطلقا	٣٢٤	
٩	عزة صلوة الجاهل الا صلواته لم ت	٣٢٥	
١٠	طهارت ارض النفوس	٣٢٦	

باتوجه باینکه شرح تبیین لغات و اصطلاحات بیان امر ساده و آسانی نبوده و بهر منزل این و
مرامی مقدس تجلی شده از شمس جود او ملق این شکل نتواند نمود لیکن بقدریکه خواننده کان گزینم
معم از توجیه بخود این کتاب مقدس و تنج در آیات منزل آن عالم بآن خواهند شد برای سهولت
اشنانی که اینک بدو واجبند سبب این مراجع فیما بین با ذکر ابواب که دو عدد و جمله هر قسمت اولی اشاره
بها با دو وی اشاره بواحد است آنچه تشریح در بدین ابواب که پدید آید از این عالم آسان باشد
ذیلاً تذکره کرده میشود

لغات و اصطلاحات

مقدمه توحیدیه

کیفونیت	همی - سرشت	مرکز که با خود حضرت نوزده میشود
کنه	خسار و پنهانی	مشیت اولیه اشاره بآولی تخی و نظر کلی است که
مشیت	خواستن اشاره بطریق	مجد و میشود و برود
کافور	خالص طیب	حد و کشش رسید و شست و یک میشود که
سافج	ساده	نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا جمله بعد که
منظره الله	کیکله آشکار میکند و از اندیشه خود بیان	بزرگ کشش فرموده مراد باهای بیانت که بیابست
منظر	کیکله ظاهر شد - مراد آورنده بیانت	این عدد آشکار شود
واحد	یگانه	نقطه مرکز دایره محیط که در بیان خود
واحد اول	بناست عدد ابجدی حرف و الله	ارض اسم باسط اشاره بهاء که واقع در اندر باجیان
نوزده باشد	مراد بجه نظر نویسن اولیه تخی شده از نقطه	غربی بای رضایه از حال که در مسافت نیز اعداد و حرف

هر دو هشتاد و دو شود

نقطه اول از نامهای خود منزلت

باب اول از واحد اول

نقطه بیان از نامهای منزلت

نهی اشاره بلام و غیره من جهان

اثبات اشاره بالا الله و موسی بیان

ذات حرف البع از نامهای خود نقطه پات

بناسبت ایکه تلخه هشت حرف است

نقطه القرآن محمد

مرآت الله اینه خدا از نامهای خود نقطه

بیان و حافظین امین او در هر زمان که مرآت اول

میرزا یحیی صاحب ازل ازل فرموده من تلخه اینه

حسم بین نام خوانده

حروف حتی یحید و نفوسین اولیه

ابواب خدوی شیدان کامل که واسطه بین

و ما دون هستند

مشح مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله اول مقامی است که خود

حضرت الهام نموده تا چهار سال

باب دوم از واحد اول

اسماء ابواب اربعه چهار نفر تائب هم

در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پیشش

محمد ابن عثمان و شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و

علی ابن محمد سیری برده اند

حد و حتی بناسبت عدد ابجدی یحید

نفرد و نقطه که آنها را رحمت محمد و علی و فاطمه و

یا زده امام و چهار نفر اب اربعه در همین واحد اول

ذکر و محسن را که یحید و نفرد شود حروف می خوانند

۳- از- ۱

ثانی من امین بالنقطه بعد نمین چون حرف

بسم الله نوزده میباشد ظاهر اینکه با و را تفصیل

نقطه گرفته و سین را اول من امین و مقام محمدی و

میم بعد از نمین را مقام علوی و دوم نمون از رتبه

ایمانی حساب فرموده که در باب پنزده از واحد

اول بهم اشاره فرموده نقطه بیان در اول اول

و نقطه فرخان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف

میشود و بر آئینی با تفصیل نقطه است رجوع شود باب

هشتم از واحد دوم جمله چنانچه در بدو کل از نقطه

طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در را یا

باب اول از واحد دوم

شجره شصت و شصت آرد نه شصت و شصت

دون علقین کنایه از ناردون در شصت

زیرا در بیان دون حجابی نمی آورده شده در شصت

شمس حقیقت اسم نقطه و هر منظر کلی

تلازمه مرحوم سید استفاده کنندگان از مختصر

تیه کاظم رشتی که او شیخ احمد احسانی را نقطه

پان با من المقدین خوانده

هزار و پست هزار و پست و مقدار بر سطر را

بی اعراب سی حرف و با اینکه اعراب هم جزو

حروف شمار شود چهل حرف تعیین نموده رجوع

باب اول از واحد ششم

حروف علقین حروف اثبات از کتاب

که کنایه از نونین بزرگ دایم حجت است

۲ - از ۲

نظایر تسعة عشر نوزده نفر که انهار او جدا

۳ - از ۲

حسین بطون موقوفی که صاحب طور شود

شصت و شصت مرتبه بعد از نماز است و

کجائی اطلاق میشود که از صد و میان تجاوز نشود

۲ - از ۲

اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس

اشاره به پنج حرف نفی و خلف است

عدد واحد ۱۱ - نوزده

مستحقین و مقصدین و مطلقین و مقبرین و مطلقین

مراتب توحید و اشاره بنونین بزرگ است

شجره محبت نام صاحب ظهور

حروف الف ایل انجیل

۵ - از ۲

حقیقه الثانویه برای اینکه سهوا حقیقت

و چهار گفته میشود بنیان حقیقت دوم و سوم و

چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد از مراتب

مرتبه قبل گفته و اینکه مراتب بعد از حقیقت

بجلی را حکایت نمایند در مرتبه خود رجوع باب

همه هم از واحد سوم

۶ - از ۲

رهبان الف رهبانهای انجیل

باب هشتم از واحد دوم

یوم قیامت از وقت ظهور شجره حقیقت
تا غروب آن

طول لیل مدت پن دو ظهور کتی

۸ - از - ۲

شجره توحید نام صاحب ظهور
نفی نفی اجتناب از دین نوسن

اثبات اثبات ایمان و اطاعت بحقی
حقیقت و دستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجاز
کتاب بنیت مرتبه حقیقت و ایمان

که در باب دوم از واحد هشتم تصریح شده و از
انجلیکه مراتب توحید در مرتبه حرکت تا برگرد
اولوالافئده صاحبان نواد اشاره

بر تیر اعلای ایمان است

نسبت منقطع نسبت بریده شده و کشیده
نشانه جدا شده درخت است

عرش در میان بیدن کشته می شود
رجوع شود بباب دوازده از واحد پنجم در این

مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهور
و از عرش بطون کسی که بعد از تجلی مافوق
این ادبستند

کاف مسدود اشاره بکاف کن و

اول تجلی از تجلی است که در باب شانزده

از واحد دوم هم تصریح شده و او بنفسه
مسدود نمیشود الا تجلی خود که محل نقطه باشد و

او کاف مسدود است

۹ - از - ۲

کتاب الف انجیل
کتاب قاف قرآن

۱۱ - از - ۲

بعث بر انگیزش نفوس ظهورش در بعد

۱۳ - از - ۲

شجره اولی نام منظر کتی - مجد

۱۴ - از - ۲

صق صق حد - مرتبه

لیل لیل فاصله از غروب شمس باین

تا ظهور بید است

وودائف

دو هزار بیت

مجموعه و در بیان ذات حرف سبع است

۱۵ - از - ۲

ماء غیر آسن

آب تغیر نکرده وصف آیت

لبن لم تغیر

شیر که مزه اش تغیر نکرده

مناجات

خمر حمر

شراب قرمز وصف تغایر

آیات

عمل مضی

عمل صاف شده وصف

جوابهای باشخاص و تقابیر مناجات

ممتحن

آزمایش شده

کبریت احمر

اکبر و کنایه از حریت که

یافت نشود

۱۶ - از - ۲

مقام عرش حقیقت

مقبلی شده و حقیقت

و حکایت کردن از محلی

مقام اراده که یک از مشیت حکایت که در اسلام امیر المؤمنین

بولايت نگید و در بیان صبح ازل برآید

کلید معرفی شده اند

مشیت

صاحب ظهوری که در قرآن

رجوع باب ششم از واحد سوم

جنت خاص اشاره بجنّت حسین

حرف میم اشاره بحرف آخر اسم الله

الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد بن محمد بن موسی

جنت سین اشاره بحرف آخر اسم الله الانع

القدس

اسم رابع کلمه اقدس که چهارم کلمه اسم الله

الانع الاقدس واقع شده و اسم سوم اسم الله

اسم دوم و اسم اول و کنایه از چهار مرتبه

ایمان است که هر مرتبه تا این مرتبه بالا و دیگر

بر کن مانی که محل حمد باشد حمد مرتبه

پس از تسبیح دوم میشود که با دقت در همین

باب ظاهر است منظور مقام مراقبت است

عدد اسم الله الاغیث بحساب ابجد عدد

اغیث یک هزار و پانصد و یازده میشود

عدد اسم الله المستغاث بحساب ابجد عدد

مستغاث دو هزار و یکست میشود

لا تقنطن لم و دم نکوید برای چه و چه چه چون

باب هفتم از واحد دوم

ارض عباد
محل شهادت کلمه خامس
حضرت حسین

نقطه باء در بیان
اشاره بچلی پان
شین اولیه کنایه از شیطان آریه و اول
کسی که از ایمان خود دلبازی کرد

ارض باء
بارزدش بابل مرد
عدد خیانت یک هزار و پانصد و یازده
۱ - از - ۳

قیراط
یکست بیست و چهارم و نبار کت
از خلی کم است

۲ - از - ۳

و ابیاناه
در مقام ندبه و فریادری حوا
از بیان که گفته شود ای بسیار کجائی
بیزادری

۵ - از - ۳

مصادع المرتفعه
جایگاهها که قبایع نامی اند
دارد

یرغ
اگر اذن بر ارتجاع فرماید مرتفع - اگر اذن
برداشتن فرماید برداشته شود
۷ - از - ۳

مرا یا
مبتلی شدگان از شمس حقیقت
از مرتبه وصایت و مومنین رجوع یابیم
از واحد سوم

ناظر بوجه خامس
اشاره بشده حضرت
حسین است
۸ - از - ۳

مستحبه و زنا راست نه ظاهر پنهان
شده و زنا راست نه انگار

۱۰ - از - ۳

قول فاء
اشاره بفرعون
میم
حضر مرتبه چون در بیان
بطور کلی در اشاره با ساء حرف اول آورد
شده مگر جائی که اشتباه می شده است

مکونین
ارواح کینونیات بان مکون میشود
هستی داد
ارواح

همی تابان هست میشود

مراجعه بکتاب بزرگ چهارشان و کتاب پنج شان
نظر دقیق را دست میدهم

۱۲ - از - ۳

ذکر حاء حیوانیت

۱۳ - از - ۳

جواد و و ثاب برد و از حیث حس
اسجدی چهارده میباشد

کتاب الف قاء و زاء انجیل - تورات
و زبور

طر از ان دارند گان نیت و اسباب

سرافرازان

۱۴ - از - ۳

مطهر زینت شده - سرافراز

طهر از زینت و سرافرازی

۱۶ - از - ۳

انها نموده آیات و مناجات و خطب

و شامیر و صور علییه یا شون علییه و اینگونه

جمله بعد بجای خطب و صور علییه کلمات و کلمات

فارسی یا یونانی که در باب بعد است ذکر شده

یا متع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و

۴ - از - ۲

کل ذکر بر مرد

عبد رقی غلام خرم شده

اولی الیه اسکل صاحبان بکلی و کتاب

اینکه بکلی را برای مردان مقرر داشته اشاره

بمردان است

سجن زندان

۵ - از - ۴

اولی الدوائر صاحبان و دائر چون این

برای زنان مقرر داشته اشاره بر زنان است

اناء کسینان

اشمی گنای

مصیبت اول و آخر مصائب لاجین

باب الباب و لا تحمط علی تدوین

۶ - از - ۲

اشهد الم از هر ذوالی سخت تر و در این برادر

قبر آفر کیکه شون دین آسوده

مطلبه تفسیر و تلمیح و تفسیر - چهار مرتبه
توحید است که مبین بزرگ و انظار این
مقرر داشته

جسد ذاتی - هستی که در جسد عرضی دیگر
صوری پنهان است
جسد عرضی بدن عرضی دیگر

۴ - از - ۴
بدء و جود - آغاز و برگشت بهر طور کنی
بدء ظهور بعد و جود ظهور قبل میباشد
اطلاق عبارتست - تفسیر او تفسیر بی روی
۱۱ - از - ۴ -

حد بیان - مقرر است بیان
حد و بیان - او امر و احکام مقرر در
بیان است

تزیین باطلا زینت نمودن
طرز زینت نالی کردن
دو دو دیگر دوایه نزدیک این آیه پستی
۱۳ - از - ۴
قبور مرتفع مرتفع میگردد - قبور را فرشته برداشته

باب سیزدهم از واحد چهارم
بقای الواحد - قیه های نقطه و حرف حق او
مقدمه جایگاه

۱۴ - از - ۴
انگشت در دهن

ارض فاء
حرف شین
مدنی
همیشه
پستی - پائین آمدن

کم شدن - نقصان
نیر غلظت خورشید و در این مورد
اشاره بمن نظر و آنکه است
۱۸ - از - ۴

واحد دارد شونده
۱۹ - از - ۴
مسرا را رابعه علیها تسعة عشر - چهار تنگی که برای
حیث مقرر شده که ۱۹ نفر هم در آنجا هستند
۱ - از - ۵

طین تہ احمد مدفن احمد فرزند کوچک
حضرت کہ در چل اشراق شیراز است

۲ - از - ۵

افکنائی دروغناشی
ظلمات سایه
شعاع نور پرتو

۳ - از - ۵
نقطه تحویل محل اولین خط سالی
شش

منشی الیه سیر او از خط سالی شش
چون دوازده ماه اول آن محل و آخر آن
حوت باشد

نمارتہ ہوا ازل - ماہ توحید - ترا
چهار مرتبہ توحید و عرفان و اعداد ذکر
۱۰۰۰ برای ہر مرتبہ بر غایت اعداد و ضرب
چهار کلمہ بسم اللہ الاضع الاقدس است
و وقت در این باب لطافت توحید و عرفان
را بیفزاید

۶ - از - ۵

عدد - ہاء

پنج
مالم کہن لہ عدل چیز نامی بی مثل و

۷ - از - ۵

عباء نابیا کور
حدائق بانغا بستانها

۹ - از - ۵

انیت ہستی صوری وادی
صاحب انیتی الظہار انیت خود کند
انہا کہ بخود بالیدہ ہم نم میکنند الظہار ہی خود
نکند

۱۰ - از - ۵

ہیکل انیت در این شکل
کذا ہر شش پنج خط و با شش شش
خاندہ نمایانند سرود دست و دو پای
است از آیات داویدہ وارده نوشتہ شدہ
دواثر لوح جنبہ است کشش دائرہ پنج



باب یازدهم از واحد پنجم
حد واسم رخص حد داجدی حرف
رخص دویست نود و هشت میشود

۱۲ - از ۵

خاتم عقیق وایه منقوشه بر آن روی
نگین عقیق انگشته آید نگور در باب یازدهم
واحد ششم حکاکی شود بافرنگی که برای مردن
و زمان دارد

۱۳ - از ۵

منقوشه کول خورده
اغترار فریب خوردن بطبع باطل نماد
هباء نموشا غبار پراکنده
۱۳ - از ۵

بجوضه کور قرآن
پشه اشاره بمدت جریان در

۱۷ - از ۵

خلو زیاده از حد ستودن
هر چه دقت کنند کنایه از ستودن بکنه
از حد آنهاست

خانه تعدادی را متفنن و با خطوطی که از محیط
وایره اولیه بقدر دایره وسط خانه باخی دور
را بنورده هست متساوی تقسیم نماید اینچود
باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه
نویسنده ولی جز حضرت دائره بنفست
با نواعی با مریجای عددی و غیره با نواعی
در آن نوشته است

مطاهیر با اشاره بنیات و خاتمه
خطوط خمس یا ست یا بیست واحد -
اشاره به پنج خط بیکل و شش خط دائره و نوزده
خانه آن است

پنج شش

پنج واحد پنج نوزده تا که نود و پنج
و بعد در حرف نته میشود

خمس محیط بر دایره پنج خط بیکل شش خانه
تکلیل میدهد

دایره حافظه در لوح جنبه شش دائره پنج
خانه را تشکیل میدهد

باب دوم از واحد ششم

چاه
مقداری که از حیث طول و
عرض و عمق بر یکست سه وجب دیم باشد
آنچه قبل در بشر میاقع فیما علی منبوه و مذمر تقف
فرموده چون بیکدیگر چیزی از اجناس
یا حیوانی در چاه میافتا و الحکامی برای تکمیل
آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب
چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام
بر داشته و آب را خواهم یا زیاد پاک و پاک
مقرر فرموده مگر آنکه زنگ یا بوی بازه آن تغییر
نماید و یا نفس لطیف از استعمال آن کراهت داشته
باشد

۳- از ۶

بیت حر
حد باب
مقام بامیت که حسب آثار
تا چهار سال پیش از آنرا اظهار فرموده و
برای اینکه در همین مقام هم مراتب بعد را دارا
بوده باب ششم از واحد ششم و دیگر آثار را بجهت شود

باب نوزدهم از واحد ششم
المقال تسعة عشر حمص یک شقال

در بیان نوزدهم خود است
بهاء تسعة عشر حمص من الذنب الف الف
وینار و من الف الف وینار - سکه
نقره در آن زمان در شش بیت و هشت خود
و بارش هزار وینار و سکه طلا بیت خود
و بارش ده هزار وینار بوده در بیان بیت
که نوزدهم خودی طلا ده هزار وینار و نقره هزار
وینار مقرر شده که از حیث ارزش همان
یکت دهم طلا است و باریدن نصاب
هر یک پانصد و چهل شقال کامل صدی پنج
ظاهر المایات مقرر فرموده

فانف عدد اجمعی ان صد است

۱- از ۶

واحد بلا عدد
اشاره بنسب نقطه
پند
است از حیث اندازه گیری
اندازه گیری

باب چهارم از واحد ششم

ظهور حرف ناء اشارت بر پنج قطعه است

حدود ناء حد و پنج قطعه

ارض ناء فارس

عین عراق

الف آذربایجان

حاء خراسان

میم مازندران

۵ - از - ۶

نازل بقاء بیان قنار ساحت بدوخت

است کنایه از درد دراستان بیان

منظر بکثیر اشاره بتمام شید و جناب

باب الباب

۷ - از - ۶

اقتطاع صیفه گزین که از دواج برای

دست معین بوده نمی شده

اقتران ازدواج

مراپای ثمانیه شمر پیچیده و خرد و خج

چو هر کل وجود اشاره باول کلمه نویسنده

باب پنجم از واحد ششم

دائرة معروفه لوح جناس است که در نوزده

خانه بر دایره آخر شری که دستورات نوشته

شود که دستور روشن بنفست دائرة را خود چهره

بمقتضا در جای دیگر نوشته و برای اسماء

دائرة چون در لوح بنفست دایره این شکل

☆ H 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 ☆ در دایره نهم

و اشکالی که ادلی آن است ص ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

دو بیت یا تخیلاتی در دایره چهارم نوشته

شده و هر دو شکل و پنج دایره دارد

از امیر المومنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف بسم الله نوزده حرف بسم الله

اسماء مستسهله فردی حق تو م کلم

عدل تدو است که حروف شان در این نوشته

۱۳ - از - ۶

صفت یوم قیامت صفت رعد شدید

نفس نمودن - مرکب - و در اینجا کنایه از بهشت

و غشی میباشد که از بزرگی روز و ظهورش می آید

۱۵ - از - ۶

اسم باطن باطن شاید از شیخ احمد بن ابی طالب
بابت خود حضرت ۱۶ - از - ۶

ما خلق عنه
۱۹ - از - ۶

بصیرین
صامتین
اجابت کندگان - یونین
سکوت کندگان - غیر یونین

۱ - از - ۲

قیوم اسماء
تفسیر سوره یوسف
قیوم و یوسف - هر دو از حیث عدد
یکصد و پنجاهش میباشد

۶ - از - ۲

منظر کشن
از هم پاشیده شدن
۱۰ - از - ۷

عدد مستقفا
دو هزار و یک
عدد اللهم - یکصد و شش میشود و قنیکه نوزده
عدد اللهم حساب شود دو هزار و چهارده میشود
که بعد از احد ۱۳ مستقفاست کمتر از آن است

داگر المستقفا حساب شود چون دو هزار
سی و دو میشود بعد از یکصد و یک باشد زیادتر خواهد

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد مقتضی
عدد و اسم هو
اغفر یکبار و در دست
و شتا و یکت و باکم کردن عدد بود که بازده
است یکبار و در دست و شتا و باقی میباشد
که سالهای فاصله از بعثت محمد تا ظهور غیبه
بیان است

۱۴ - از - ۷

حروف سین و باء و میم
رسم که اشاره بتجلی هر حرف بعد از
حرف پیش از آن است

۱۵ - از - ۷

مدینه فاء
حسن معروفت - بیت مبارک
شن سینت پیس و می از رفتار ظاهر
امر و من جمع است

تجالس
با هم نشستن

۱ - از - ۸

نجوم انجیلیه
دانشندان
کتاب از اهل انجیل

فصل حرف حاء هشت روز

۷ - از - ۸

در بیان کل ارواح عظیمین و ارواح میگرد
باب اول که من بکشیده اند باشد

در بیان ازجهت توحیدیک منظور داشته
جمع اسماء طین که برای خود ذکر نموده

۷ - بمن بطور راجع نموده و حق برای مرات خود
هم جاری فرموده چنانکه در اینجا باب اول
را هم تصریح فرموده اداست

۱۱ - از - ۸

قبر اول و آخر مدفن اسم الله اول

لاحسن باب الباب - قدور - نازع
ازجهت تطابق مدعی باحسن که در اینجا

واقع شده و مدفن اسم الله آخر جناب اسماعیلی
قدوس که در بار فرودش بابل نقلی
واقع شده است

۱۲ - از - ۸

محل ضرب
تبریز خانقاه
که حضرت راجب زد

صعود بجای وفات و کنایه از

اینست که پس از بزرگ مقام بالا ارتقا حاصل
نیاید که همین جهت هم بجای مرحوم مرقع
استمال میبرد

۲ - از - ۸

ارت برادر از میت بر حقیقت الایضت
ففس برای تین سهام ورثه رجوع شود

باب سوم از اعداد هم

عدد قاف صدر متبه
مرحوم شیخ شیخ احمد احسانی نوش

ذکر کاف کفر

۳ - از - ۸

حروف وجه قرآن اشاره جماع
نفس مقدس چون صد وجه چهارده میباشد

حروف وجه بیان اشاره نوزده
نفس که واحد هم خوانده شده اند چون صد
وجه نوزده میباشد

۴ - از - ۸

باب چهاردهم از واحد ششم
حرف ذال عدد اقصی میشود

و اشاره بر تبه پنجم توحید مذکور در باب
یازدهم از واحد ششم که لا اله الا الله ذکر شده
بهشت اللهم که بر حرف ر تبه ثالث توحید
گذرد ر تبه خامس ظاهر میگردد حضرت
ثمره جواب داده اند در شان ظهور است
در این ایام تطبیق بظاهر نمیشود

۱۵ از ۸

تا چهل روز غیر از حرف سین نومن مایه بود
سین حرف دوم اسم الله و مراد جاب
باب الیاب است و باء حرف ذال
بسم الله و مراد خود حضرت است

۱۶ از ۸

بعد از آنکه شیعیان بجهت صد مثقال طلا رسیده
نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال
لاجل ناز که صدی پست میزد که یکت پنجم است
ظاهر در این باب نصاب خمس و مصادف
از ابیان فرموده

باب پنجم از واحد ششم
حد و ذنب و فضی بعد کل حرف رسد
با عشر غیبیه ۶۰۰۵ میشود
حرف

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	پ	پ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰
ق	ر	س	ت	ث	ج	خ	ذ	ن	ظ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰
غ	۱۰۰۰	عشر غیبیه	۱۰						

جمع اعداد از ۱ تا ۱۰ ۴۵

جمع اعداد از ۱۰ تا ۱۰۰ ۴۵۰

جمع اعداد از ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ ۴۵۰۰

خ ۱۰۰۰

عشر غیبیه ۱۰

جمع کل ۶۰۰۵

ارض فارس را دارالعلم میگویند
سابقا برای شهر باصفی ذکر نموده در رد
سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر شد
چنانکه فارس را دارالعلم و مسجد آن دارالعلم
و کربان دارالامان میگویند

باب هجدهم از واحد ششم

در ذرایع مرتبه چهارم - مقام

شید - بابیت

عدد اسم هو یازده ساگی

الی الزوال دقتی که خورشید از

بالای سر بگذرد - نظر

سنبلتی چهل دوساگی

که بعد و حرف بی

۱۹ از ۸

عدد و چهارمین چهل و نه

۱۰ از ۹

عز کل ارض الله و فرد کل ما ان الله

جایابی عالی از بر زمین و عمارت بی مثل

شهرها برای خدا است

طین ما قبض من القطة اشاره

بدفن عیالی انحضرت است

۳ از ۹

اولی القدره از میم و سین - صاحبان

دور از ملک و سلطانین

باب ششم از واحد ششم

عدد اسم قدیر یصد و چهار

۷ از ۹

ورق الزقوم قند کدو

۱۰ از ۹

ایمان بحروف ثلاث اشاره

به نغمه نون اول که مقابل بهم می شود

رباع اشاره بحرف نون از

حرف تریه مقابل الله می شود

شده اس اشاره بدوش نون که

در مقابل دو اسم آخر بهم الله واقع می شود

که مجموعاً واحد را تشکیل میدهد

